

نمونه خط شهید سیفی در ابتدای کتاب



فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

عنوان و نام پدیدآور: امامت و ضرورت رهبری: به قلم شهید امیرحسین سیفی، همراه با زندگینامه و خاطرات شهید/گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی.

مشخصات نشر: تهران: انتشارات شهید ابراهیم هادی، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص: مصور، عکس.

شابک: 978-600-7841-06-8

وضعیت فهرست نویسی: / فیا

امامت و ضرورت رهبری

به قلم شهید امیرحسین سیفی، همراه با زندگینامه و خاطرات شهید

گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی

ناشر: نشر شهید ابراهیم هادی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۴

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

بازسازی تصاویر متن و جلد: آتلیه امینان

لیتوگرافی: سحر، چاپ و صحافی: قدیانی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۴۱-۰۶-۸

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

گروه شهید هادی به هیچ نهاد و ارگان

دولتی وابستگی نداشته و تلاش دارد

در راستای گسترش فرهنگ ایثار

و معنویت قدم بردارد. ان شاء الله

نشانی ناشر: بزرگراه شهید محلاتی: خیابان شهید صفری، نبش کوچه شهید

نوری، پلاک ۲ تلفکس: ۳۳۰۳۰۱۴۷ / nashrhadi@gmail.com

مرکز پخش و ارتباط با گروه فرهنگی و انتشارات شهید ابراهیم هادی

۰۹۱۳۷۷۶۱۶۴۱

مرکز پخش شماره (۲): خیابان انقلاب، خیابان مظفرجنوبی، نبش آتش نشانی، پلاک ۵۵، طبقه اول، واحد ۲ تلفن: ۶۶۴۰۶۶۶۰-۶۶۴۰۷۶۶۱-۶۶۴۰۶۶۶۰

هم سنگران گروه شهید هادی در شهرستانها (مرکز پخش):

قم: پاساژ قدس (پشت حرم) / اصفهان: فروشگاه گلستان شهدا / نجف آباد: ۰۳۲۱۲۶۱۶۰۶۸ / شهرکرد: ۰۳۸۲۵۰۹۵۰۰ /

استان خراسان جنوبی: ۰۹۱۵۱۶۰۴۰۷۱ / رشت: ۰۹۱۱۸۷۶۰۸۵۶ / یابل: ۰۹۱۱۳۱۴۸۵۶۸ / بوشهر: ۰۹۱۷۶۶۷۱۵۵۴ /

همدان: ۰۹۱۸۹۰۳۳۳۰۰ / سبزوار: ۰۳۵۹۳۵۲۹۱۵ / یزد: ۰۹۱۳۴۵۰۳۲۷۶ / شیراز: ۰۹۱۷۳۱۸۷۶۲۰ / ساری: ۰۹۱۱۵۹۴۱۹۱ /

اراک: ۰۹۱۸۸۴۱۴۶۲۰ / تبریز: ۰۴۱۵۵۳۱۳۳۲ / اهواز: ۰۶۱۲۹۳۳۳۱۵ / فسا: ۰۹۱۷۸۴۰۵۹۶۲ / کرج: ۰۹۱۲۲۲۰۶۱۵۵ /

کاشان: ۰۹۱۳۶۸۹۲۵۴۸ / استان سمنان: ۰۹۱۲۲۲۵۹۲۰ / تربت حیدریه: ۰۹۶۶۳۲۶۳۳۲ / ملاستان: ۰۹۱۷۳۸۱۰۴۱۷ /

اردبیل: ۰۹۱۴۱۵۵۲۰۸۵ / قائمشهر: ۰۹۱۱۹۳۳۶۶۷۰ / استان زنجان: ۰۹۱۲۷۵۲۷۲۲۰ / ملایر: ۰۹۱۸۸۵۲۳۶۳۳ /

رفسنجان: ۰۹۱۹۹۹۹۹۵۵۶ / بندرانزلی: ۰۹۱۱۳۸۲۶۳۳۸ / بابلسر: ۰۹۳۸۸۵۲۴۰۷ / کرمان: ۰۹۱۳۹۷۰۴۷۳ /

اردکان: ۰۹۱۳۲۵۵۰۷۲۰ / زوین: ۰۹۱۳۸۳۰۶۱۵ / دزفول: ۰۹۱۶۸۳۳۰۹۲۷ / خمین: ۰۹۱۵۷۹۰۰۵۹ / نیشابور: ۰۹۲۷۵۵۴۷۶۲ /

ایلام: ۰۹۱۸۳۴۰۵۷۲۰ / مشهد: ۰۹۳۷۳۴۶۰۳۵۹ / استان گلستان: ۰۹۱۱۳۷۸۵۰۹۰ / جیرفت: ۰۹۱۳۰۴۲۱۴۰۰ /

ارومیه: ۰۹۱۴۱۴۷۰۲۱۷ / قوچان: ۰۹۳۷۰۶۲۱۴۱۴ / موسسه آفتاب پنهان قم (مبادله کتاب): ۰۹۱۳۵۱۱۰۳۶ /

امامت و ضرورت رهبری

به قلم شهید امیرحسین سیفی

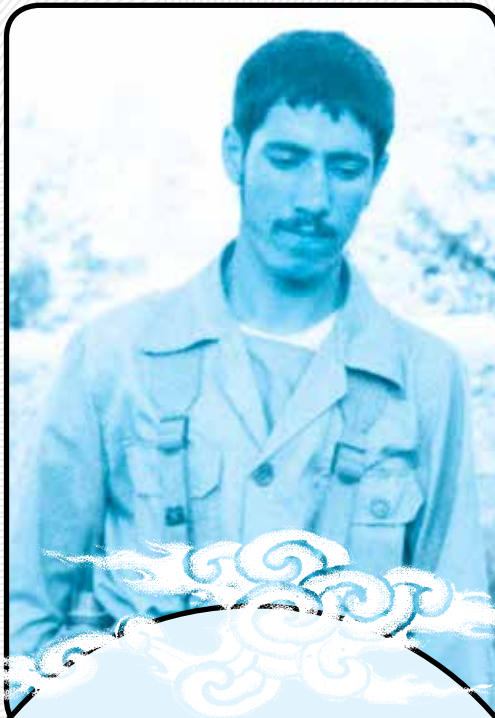
همراه با زندگینامه و خاطرات شهید

گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی



فهرست

نام داستان	صفحه	نام داستان	صفحه
اشاره	۹	میهمان	۱۰۰
یادگار	۱۴	تحقیق	۱۰۲
مقدمه	۱۹	نیمه شعبان	۱۰۴
بخش اول / ارزیابی امامت در اسلام	۲۳	بسیج	۱۰۶
بخش دوم / مسئولیت و نقش امام	۳۷	گروه مالک اشتر	۱۰۸
بخش سوم / ولایت فقیه	۷۵	آموزش	۱۱۱
میلاد	۸۶	از میان نامه‌ها	۱۱۴
راوی: منیره حسینی	۸۶	سه روز دیگر	۱۱۸
مادر شهید	۸۶	خبر شهادت	۱۲۰
دبستان	۸۸	هجران	۱۲۳
مصیبت	۹۰	امامت و	۱۲۶
روزهای انقلاب	۹۲	ضرورت رهبری	۱۲۶
دوست نا آشنا	۹۴	وصیتنامه	۱۲۸
اخلاص	۹۶	ضمائم و تصاویر	۱۳۸
مربی بچه‌ها	۹۸		



من این کار کتاب را نه برای جایزه، نه برای
تشویق، نه برای خودنمایی، نه از سر ترس و نه...
انجام ندادم،
بلکه برای رضای خدا انجام دادم.
امیدوارم خدا نیز مرا در راه رضای خودش یاری
کند و آن نیرو و توانی را به من ارزانی دارد تا
بتوانم در هر نقش و لباس، برای رضای او کار
کنم و همه چیزم برای او باشد.

شهید امیر حسین سیفی

تقدیم به

تقدیم به درگاه خداوند متعال

تقدیم به خالکبای منجی جهان امام زمان (عج)

تقدیم به روح تمامی سعادای راه خدا

تقدیم به رهبر عزیز انقلاب اسلامی فراعظم کائنات

زمینه ظهور امام زمان (عج) ، امام حقیق

و تقدیم به تمامی کسانی که برای رضای خدا کار و کوشش می کنند

تقدیمیه از صفحات اصلی کتاب امامت به خط شهید امیر حسین سیفی

اشاره

آن روز بعد از مدت‌ها برای دیدن یکی از دوستان به اداره آن‌ها رفتم. کمی درباره کار برای شهدا و کتاب‌هایی که در دست اقدام داشتیم صحبت کردیم.

در خلال صحبت‌ها متوجه شدم که یک مادر حدود شصت ساله پشت در آمده و منتظر است تا صحبت و کار من تمام شود. گویا با رفیق بنده در آن اداره کار داشت.

دوست ما از این خانم خواست جلویاید و کارش را بگوید. این خانم وارد شد و گفت: من مادر یک شهید هستم. پسر من یک دانش آموز با استعداد و ممتاز در همین منطقه بود که قبل از شهادت یک کتاب در خصوص امامت و ولایت فقیه نوشت.

ایشان ادمه داد: این کتاب تنها یادگار پسر من هست و سی سال است در این اداره‌ها می‌روم و می‌آیم بلکه بتوانم این کتاب را چاپ کنم. اما ...

دوست ما از پشت میز بلند شد. به استقبال این مادر آمد و برایش صندلی آورد. بعد من را به این مادر نشان داد و گفت: خدا خواست که شما الان اینجا باشی!

بعد به من اشاره کرد و ادامه داد: کار این دوست من، نوشتن کتاب برای شهید است. ایشان مدت‌هاست که اینجا نیامده‌اند. اما امروز همزمان با شما آمدند.

بعد ادامه داد: این کار خدا بود که شما با هم به اینجا بیایید. حتماً این کار انجام می‌شود.

برای من جالب بود. بعضی مواقع ما به دنبال سوژه‌ها تا شهرستان‌ها می‌رویم، بعضی وقت‌ها هم خود شهید، کتاب را می‌نویسد و این گونه به سراغ ما می‌آید؟!

دوست ما رفت تا وسایل پذیرایی بیاورد. من هم با این مادر شهید شروع به صحبت کردم و همزمان، به کتابی که ایشان آورده بود نگاه می‌کردم. دست خط زیبا، صفحه‌بندی جالب، محتوا و نوع چینش مطالب، نشان می‌داد که یک کار تخصصی روی این کتاب انجام گرفته.

مادر شهید به من گفت: این کتاب، حکایت عجیبی دارد. من در زمانی که پسرم شانزده ساله بود، هر روز عصر می‌دیدم که مشغول مطالعه و نوشتن مطالب است.

بعد مطالب نوشته شده را دسته‌بندی می‌کرد و در صفحاتی که قبلاً خط‌کشی کرده بود وارد می‌نمود.

پسر من این کتاب را به سختی آماده کرد و به عنوان تحقیق به مدرسه تحویل داد.

پریدم توی کلام این مادر و گفتم: یعنی این کتاب در موضوع امامت و ولایت فقیه کار یک نوجوان شانزده ساله است؟!

مادر گفت: بله، پسر من در هفده سالگی شهید شد. متولد سال ۱۳۴۵ بود و سال ۱۳۶۲ هم شهید شد. در آخر این کتاب هم نوشته که سال ۱۳۶۱ به پایان رسید.

مادر صحبتش را ادامه داد و گفت: یک سال بعد از شهادتش در دبیرستان موسوی منطقه ۱۴ مراسمی برای پسرم برگزار شد.

مدیر مدرسه از توانایی علمی و درسی امیرحسین تعریف کرد و موضوع کتاب را مطرح کرد.

مدیر مدرسه گفت: این شهید دانش آموز، بنا به تحقیق دبیر دینی خودش شروع به کار کرده و یک اثر ماندگار از خود به جا می گذارد.

بعد هم کتاب را به تمام حاضران نشان داد. او از مطالب کتاب بسیار تعریف کرد و آرزو کرد که ای کاش، روزی این کتاب چاپ شود و تا حدودی مشکل اعتقادی جوانان را در بحث امامت حل نماید.

مدتی بعد به سراغ مدیر مدرسه رفتم. از او خواستم که این کتاب را برای پیگیری موضوع چاپ به ما تحویل دهد. مدیر مدرسه گفت: خیلی مراقب باشید، این کتاب حیف است که از بین برود و...

این کتاب تنها یادگار پسرم بود. مانند یک گنج از آن مراقبت می کردم. چند روز بعد رفتم اداره ارشاد اسلامی. مسئول اداره را دیدم و با او درباره چاپ کتاب صحبت کردم.

او قول مساعد داد اما گفت: بهتر است با مسئول امور چاپ و نشر بنیاد شهید صحبت کنید. آن ها توانایی این کار را بیشتر از ما دارند.

به هر زحمتی بود از این اداره به آن اداره رفتم تا مسئول مربوطه را پیدا کردم.

ایشان کتاب را از من گرفت و نگاه کرد. حسابی صفحات آن را ورق زد و گفت: عالی است، فوق العاده است. در اولین فرصت این کتاب چاپ می شود.

بعد هم اطلاعاتی درباره تاریخ ولادت و شهادت و ... از من گرفت. سه ماه بعد به سراغ همان اداره و همان شخص رفتم. فکر کردم کتاب پسرم چاپ شده اما گفتند: در نوبت گذاشته ایم و بعداً مراجعه نمایید.

مدتی بعد دوباره مسیر طولانی خانه تا محل کار این آقا را رفتم. اما با تعجب دیدم که ساختمان خالی است! آن اداره از آن مکان منتقل شده بود. خدا می‌داند که با چه سختی آدرس جدید آن‌ها را پیدا کردم. رفتم و مسئول اداره را دیدم.

ایشان ابراز شرمندگی کرد و گفت: ما درگیر جابه‌جایی بودیم. شما یک ماه دیگه همین روز بیایید، من کار را چاپ‌شده تحویل می‌دهم. یک ماه بعد درست در همان روز فرزند کوچک من مریض بود، اما با هر سختی بود رفتم و رئیس اداره را پیدا کردم.

حتی منشی‌های ایشان من را می‌شناختند. رئیس بعد از کمی حال و احوال گفت: حاج خانم شرمنده، توی اثاث کشی که داشتیم این کتاب گم شده! سرم یکبارگیج رفت. همین طور مات و مبهوت نگاهش کردم. این کتاب مانند یک گنج برای من ارزش داشت. با تعجب گفتم: شما قرار بود امروز کتاب را چاپ‌شده به من تحویل بدهید. حالا ...

آدم بیرون. یکی از منشی‌ها وقتی حال و روز من را دید، به همراه من وارد اتاق رئیس شد.

بعد اجازه خواست و به سمت کتابخانه شخصی آقای رئیس رفت و از لای کتاب‌ها، یک کتاب را بیرون آورد.

بعد به سمت من آمد و گفت: حاج خانم بفرمایید. نمی‌دانید چقدر خوشحال شدم. رئیس اداره هم برگشت و گفت: شرمنده، الان دولت بودجه نداره. نظر ما اینه که این کتاب رو بفرستیم توی موزه، این خیلی عجیبه که یک پسر شانزده ساله ...

حرفش را قطع کردم و گفتم: من این کتاب را می‌برم. دولت برای این خرج‌هایی که شما می‌کنید و ... بودجه داره اما برای چاپ این کتاب نداره!؟

رئیس کمی صحبت کرد تا مانع این کار شود، اما وقتی نتوانست، به منشی خود گفت: از حاج خانم امضا بگیر که کتاب را تحویل دادیم.
با تعجب گفتم: مگه روز اول شما به من امضا داده بودید؟ شما که کتاب رو گم کرده بودید و...

بعد هم از اتاق او خارج شدم. از آن روز به بعد به چندین اداره دیگر مراجعه کردم. از شهرداری و مجلس گرفته تا ... اما هیچ کدام جواب درستی ندادند. تا اینکه امروز آمدم اینجا.

محو سخنان این مادر شده بودم. گفتم: مادر جان، من تمام تلاشم را می کنم که این کتاب به بهترین نحو چاپ و توزیع شود. البته اگر خدا بخواهد.
فقط یک مدت کوتاهی به من وقت بدهید تا کار چند کتاب نیمه کاره را به اتمام برسانم.

چند روز بعد به منزل این مادر رفتم. رونوشت کتاب شهید سیفی را از آن ها گرفتم و با دقت خواندم.

مطالب مفید در این کتاب زیاد بود، اما با خودم گفتم: حتماً باید یک روحانی مسلط به مباحث ولایت فقیه و امامت این کتاب را بخواند و تأیید کند.

کتاب را به یکی از دوستان به نام حجت الاسلام بهرامی که در این موضوعات کار کرده بود رساندم.

چند روز بعد، ایشان زنگ زد و خبر از یک واقعه عجیب داد!

یادگار

حجت الاسلام بهرامی

تا انتهای کتاب این شهید را خواندم. خیلی خوب آغاز شده بود. مباحث به صورت کاربردی دسته‌بندی شده بود.

این نشان از فکر باز و سطح مطالعاتی این شهید داشت. در آن زمان، یعنی اوایل انقلاب که کتاب‌هایی در این موضوع کم بود، این گونه مطلب نوشتن کم‌نظیر بوده.

اما احساس کردم احتیاج به چکش کاری دارد. حجم مطالب زیاد بود. یک مقدمه قوی و کمی اصلاحات لازم داشت تا کار، کامل و بدون نقص شود.

از طرفی اواخر کتاب احتیاج به حذف و اضافه برخی مطالب داشت. با خودم گفتم: حالا که کار برای یک شهید است، خیلی خوب روی آن وقت می‌گذارم و حذف و اضافه‌ها را انجام می‌دهم.

درست در شب میلاد رسول گرامی اسلام ﷺ در حسینیه خودمان که به نام رسول الله ﷺ است تصمیم به شروع کار گرفتم. منابع را آماده کردم تا کار پردازش کتاب را از فردا آغاز کنم.

آن شب هیئت داشتیم و تا دیروقت در حسینه بودیم. همان جا مشغول استراحت شدم...

از یک مسیر باریک در حال عبور بودم. سمت راست من یک دیوار بلند بود. شبیه دیوار باغ‌ها که در مسیرهای روستایی وجود دارد. از شکاف دیوار دیدم که یک باغ بزرگ و سرسبز و زیبا در آن سوی دیوار قرار دارد.

خیلی مشتاق بودم بار دیگر داخل آن باغ زیبا را ببینم. ناگهان دیدم جوانی از داخل این باغ بیرون آمد و مقابل من قرار گرفت! با خودم گفتم: چقدر چهره‌اش آشناست. من او را کجا دیدم؟!

یک‌باره او را شناختم. خودش بود. همان شهیدی که تصویرش روی جلد کتاب امامت بود. درست با همان قیافه. شهید امیرحسین سیفی.

سلام و احوال‌پرسی کردیم. خیلی از دیدن او خوشحال شدم. با خودم گفتم: چقدر دیروز به فکر این شهید بودم. حالا هم که خودش را زیارت کردم.

یاد کتاب افتادم. می‌خواستم چیزی بگویم که خود ایشان صحبت را در موضوع کتاب آغاز کرد و به من گفت:

لطف کن در تصحیح کتاب چیزی از خودت ننویس! از خارج کتاب چیزی به آن اضافه نکن.

کمی فکر کردم و گفتم: چشم، ولی خواننده کتاب اذیت می‌شه، بعضی جاها خیلی حاشیه رفته‌اید، بعضی جاها باید مطلب جابه‌جا بشه تا مفهوم بهتر منتقل بشه.

شهید سیفی گفت: قبول دارم، من فرصت زیادی برای تحقیق و نوشتن نداشتم. اما شما می‌توانی مطالب را هر طور صلاح می‌دانی جابه‌جا کنی.

بعد کتاب را از دست من گرفت و گفت: مثلاً این مطلب را از این صفحه بردار و ببر آخر، یا برعکس. هر جا هم صلاح دانستی مطلب را حذف کن. لبخندی زدم و گفتم: یعنی کتاب را سلمانی کنم؟ گفت: بله، هر طور می‌خواهی جابه‌جا و حذف انجام بده، اما چیزی از خودت اضافه نکن.

بعد مرا به اسم کوچک صدا زد و ادامه داد: من حرفم این است که می‌خواهم یک یادگار از خودم در باب ولایت و امامت بماند. اگر شما از خودت بنویسی می‌شود کتاب شما، دیگر کتاب من نخواهد بود. می‌خواهم هر کس این کتاب را خواند به یاد ما باشد و فاتحه ای بخواند. می‌خواهم باقیات الصالحات ما باشد.

گفتم: چشم، منظور شما را فهمیدم.

شهید سیفی لبخندی زد و از ما تشکر کرد. بعد هم مثل برو بچه‌های دوران دفاع مقدس من را در آغوش گرفت و خداحافظی کرد. به محض اینکه ایشان خداحافظی کرد از خواب پریدم! بالای سرم پلاکارد هیئت بود که نام مقدس حضرت زهرا علیها السلام روی آن نقش بسته بود.

کمی به آن خیره شدم و این رؤیای صادقه را در ذهنم مرور کردم. نیم ساعت تا اذان صبح مانده بود. از جا بلند شدم. از صبح روز بعد کار را آغاز کردم.

این بار با وسواس بیشتر. برای اینکه یادگار این شهید عزیز به بهترین حالت در اختیار آیندگان قرار گیرد.



این صفحه توسط شهید سیفی طراحی شده

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله، الذين
أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا.
با درود فراوان بر روان پاک تمامی شهیدان راه خدا.
با درود فراوان بر تمامی مجاهدان و مبارزان راه خدا آنان که هدفی جز
رضای خدای متعال ندارند، و با درود بر رهبر عزیز و بزرگوار انقلاب اسلامی
حضرت امام خمینی.
مسئله‌ای که در این جزوه درباره آن بحث شده است مسئله امامت و
ضرورت رهبری جامعه است.
مسئله رهبری و هدایت جامعه از مهم‌ترین مسائلی است که جوامع بشری
با آن روبه‌رو هستند.
زیرا این رهبر و هادی جامعه است که مسیر حرکت جامعه را تعیین می‌کند
و در مواقع مختلف، با اتخاذ روش‌های گوناگون و مناسب، جامعه را به سوی
هدفی که خود تشخیص درست بودن آن را داده است هدایت می‌کند.

این امام و رهبری جامعه است که به پیروان خود می‌گوید چه کاری را انجام دهند و از انجام چه کاری خودداری ورزند.

پیروان او نیز بنا بر دلایلی که خود، آن را درست می‌دانند، و به خاطر رسیدن به هدفی که خود، درست بودن آن را تمیز داده‌اند از رهبر و هادی جامعه پیروی می‌کنند.

جامعه اسلامی نیز برای رسیدن به هدف مطلوب خود که همان کمال مطلق و رشد و تعالی و رها شدن از ذلالت‌ها و ظلمت‌ها و تباهی‌ها است از امام و رهبر خود پیروی می‌کنند.

امت اسلامی برای رسیدن به هدف مطلوب خود، از امام پیروی می‌کنند ولی این هدف را، خود تشخیص نداده‌اند.

چون که ممکن است در این تشخیص اشتباه کنند و برای همیشه در ظلمت‌ها و مفاسد و تباهی‌ها فرو روند.

بلکه این هدف را خدا که از همه کس و حتی از خودشان نسبت به ابعاد وجودی آن‌ها و نیازهایشان و چیزهایی که برآورنده این نیازهاست، بیشتر آگاهی دارد و بهتر بگوییم آگاهی کامل و مطلق دارد و اوست که می‌داند سعادت انسان در چیست، مشخص کرده.

ذلالت و زبونی و گمراهی و هلاکت انسان در چیست؟

این امام حق است که امت اسلامی را در جهت رسیدن به این هدف‌ها و مقاصد راهنمایی و هدایت می‌کند و با اتخاذ سیاست‌ها و روش‌های مناسب، در هر زمان و هر موقعیت، در برابر مشکلات مختلف امتش را در راه رسیدن به کمال مطلق یاری می‌دهد.

من، این بنده ناچیز در گاه خداوند، در این جزوه ناچیز درباره لزوم وجود امام در جامعه و لزوم رهبری امت توسط او و نقش‌های گوناگون او در جامعه بحث کرده‌ام.

البته لازم به تذکر است که من در این کتاب چیزی از خود ندارم، بلکه این کتاب را با استفاده از چند کتاب مفید که در آخر، نام آنها را خواهم آورد گردآوری کرده‌ام.

در بعضی جاها که توضیحاتی لازم بوده مطالبی را گفته‌ام. چه من هنوز به آن مرحله‌ای نرسیده‌ام که بتوانم دربارهٔ چنین مسألهٔ مهمی که شالودهٔ جامعه را تشکیل می‌دهد، بحث کنم.

ولی باز هم تا آنجا که در توان داشتم و ظرفیت فکری‌ام امکان می‌دهد، کوشش خود را انجام دادم.

من این کار را نه برای جایزه، نه برای تشویق، نه برای خودنمایی، نه از سر ترس کم کردن نمره، از ترس خشم معلم و نه... انجام ندادم، بلکه برای رضای خدا انجام دادم.

امیدوارم خدا نیز مرا در راه رضای خودش یاری کند و آن نیرو و توانی را به من ارزانی دارد تا بتوانم در هر نقش و لباس برای رضای او کار کنم و همه چیزم برای او باشد.

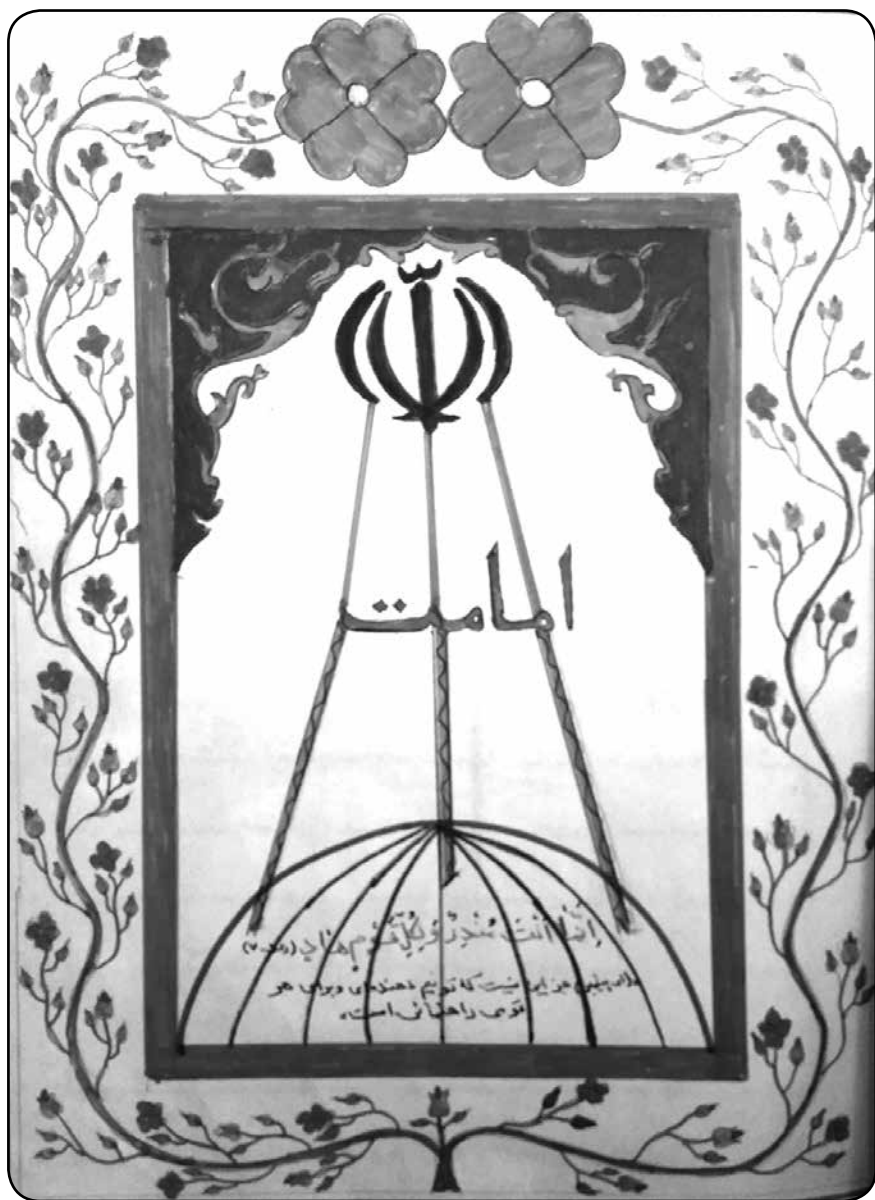
ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین.

به امید پیروزی هر چه زودتر ایمان بر کفر و شرک و نفاق.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

۱۳۶۱/۱۱/۱ برابر با ربیع الثانی ۱۴۰۲ قمری

امیرحسین سیفی



این صفحه توسط شهید سیفی طراحی شده

۱- بخش اول:

ارزیابی امامت در اسلام

۱- امامت پایه و اساس و روح کلیه عقاید و اعمال انسان.

۲- منشأ امامت

۳- ارزش امامت

۱- امامت پایه و اساس و روح و جان کلیه عقاید و اعمال انسان است.

«ماهیت امامت»

امامت در اصول اعتقادی و عملی اسلام موقعیتی رفیع دارد و هستهٔ زیرین تحقق حکومت اسلام و هدایت‌گری مردم در زوایای گوناگون اخلاق و معنویات و سیاسیات و اجتماعیات و دیگر شئون بایسته صلاح و رستگاری این جهانی و آن جهانی است.

اصل امامت از زوایای نگاه اسلام، اصلی جدا و منفک از اصل نبوت نیست که ادامه و تبلور راه رسالت است.

امامت روح و مغز و جان کلیه عقاید و اعمال انسان است. یعنی تمام عقاید و اعمالی که به عنوان برنامه تکامل انسان در اسلام مطرح شده، تا امامت به آن ضمیمه نشود، پوک و بی‌مغز و بی‌روح و بی‌اثر است و هیچ‌گونه نقشی در رهایی انسان و رشد و تکامل فرد و جامعه نمی‌توانند داشته باشند.

برای رهایی و نجات از سرگردانی و فساد و تباهی و برای قدم نهادن در راه فلاح و رستگاری باید در پی امامی باشیم که راه را از چاه و هدایت را از ضلالت بشناسد و توانایی هدایت و راهبری ما را در راه کمال و سعادت داشته باشد اینک باید در مقام جست‌وجوی او برآییم تا با یافتن و شناختن او، خود را در دژ محکم و استوار و نفوذناپذیر او قرار دهیم.

زمانی که ما به عنوان یک انسان، در خود حس کنیم که نیاز به رشد و تکامل و تعالی داریم و از جانب خداوند تبارک و تعالی نیز، برای تکامل ما

تنها به سخن تکیه و بسنده نشده، بلکه یک معیار و مثال و نمونه عینی و حقیقی از آنچه که «باید شویم» ارائه و نشان داده است.

و بدیهی است که خداوند، بدون منظور این الگو و نمونه را قرار نداده است، بلکه همان طور که در آیات قرآن کریم و روایات آمده، خداوند به این وسیله، حجت و دلیل خودش را بر انسان ها تمام کرده است. تا دیگر عذری برای کسی باقی نماند. پس کاملاً واضح است که ما باید در جست و جوی این اسوه برآییم و پس از یافتنش، او را میزان و نمونه اعمال خود قرار دهیم.

بنابراین می توان گفت: امام شناسی همانند شناخت «توحید» و «معاد» و در کنار ضرورت پیامبر شناسی، اصلی است که در نگاه اسلام [در تحقق راستین اسلامیت هر مسلمان] ضرورت اجتناب ناپذیر دارد.

امامان و پیشوایان اسلام، در احادیث گوناگونی که از ایشان روایت شده «امام شناسی» را حلقه پیوسته ناگسستنی «خدا شناسی» دانسته اند و اثبات صداقت، عبودیت و توحید را در شناخت امام معرفی کرده اند.

چرا که امام ناشناسی همچون خدا ناشناسی است. امام حسین علیه السلام ضمن یک سخنرانی برای اصحاب خود می فرماید:

«ای مردم، خداوند نیافرید مردم را مگر اینکه او را بشناسند، هنگامی که او را شناختند او را پرستش می کنند و با پرستش او از پرستش غیر او بی نیاز می شوند.»

در اینجا مردی پرسید: ای فرزند فرستاده خدا، پدر و مادرم فدایت! شناخت خدا چیست؟

امام در پاسخ فرمود: «معرفة اهل کل زمان امامهم الذی یحب علیهم طاعته» «شناخت خدا عبارت است از شناخت مردم در هر عصر، امام خود را که اطاعتش بر آنها واجب است.»

امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا خدا را کسی پرستد که او را بشناسد و اما کسی که خدا را نشناسد او را گمراهانه می پرستد.

و شناخت خداوند یعنی، باور داشتن خدای عزوجل و باور داشتن پیامبرش صلی الله علیه و آله و دوست داشتن علی علیه السلام و پیروی از او، از ائمه هدی علیهم السلام و یزاری جستن به خدای عزوجل از دشمنی ایشان.

در این سخن، امام علیه السلام دوستی و پیروی از امامان علیهم السلام را از شرایط خداشناسی قرار داده است. زیرا اعمال و عبادت مسلمان بدون ولایت ثواب ندارد.

با توجه به همین مفاهیم و مسائل است که می گوئیم شناسایی و شناخت امامان هدی و مراجعه به ایشان و پیروی از فرامین ایشان جزء لاینفک دین خدا و از وظایف اولیه و حتمی مؤمنان است.

باز هم می گوئیم که به صرف شناخت و آن هم یک شناخت اولیه ساده از خدا، هیچ گاه وظیفه ما در قبال خداوند به پایان نمی رسد. بلکه به حرکت در آمدن با کاروان هدایت الهی به امامت امامان معصوم، جزئی از عبادت و مرحله کمال آن است.

امام علیه السلام می فرماید: لا یكون العبد مؤمناً حتى یعرف الله و رسوله و الائمة کلهم و امام زمانه و یرد الیه و یسلم له...

بنده مؤمن نمی گردد (ایمان کامل نمی آورد) تا اینکه خدا و پیامبرش و تمامی امامان و امام زمان خودش را بشناسد و به سوی او رود و تسلیم فرمان او باشد.

همان طور که گفته شد امامت؛ روح و مغز و جان کلیه عقاید و اعمال انسان است.

امامت در حالت الهی و توحیدی اش مکمل عقاید و اعمال تکاملی انسان است.

یعنی تمام عقاید و افعال که به عنوان برنامه تکامل انسان در اسلام مطرح شده تا امامت به آن ضمیمه نشود هیچ گونه نقشی در رهایی انسان و رشد و تکامل فرد و جامعه نمی توانند داشته باشند.

اما از طرفی امامت در حالت و معنای انحطاطی (در این معنا امامت دیگر به معنای ولایت الهی نیست بلکه به معنای مطلق پیشوایی جماعت است) که همان امامت ائمه جور است، روح و جان کلیه عقاید و اعمالی است که در اسلام موجب انحطاط و نابودی انسان شناخته شده است.

بنابراین امامت در یک رابطه و از یک منظر به معنای روح تکامل و زیبایی های انسان، و از یک جهت در مفهوم روح انحطاط و پستی های انسان است.

امامت در رابطه با تکامل روح، برنامه ای است که استعداد کمال را در آدمی شکوفا می کند و در رابطه با انحطاط انسان، روح و عقاید و افکار و کرداری است که آدمی را به انحطاط و پستی می کشاند.

بر این اساس هرگونه تلاش برای ساختن امت نمونه و جامعه ایده آل، جز از طریق ریشه کن کردن امامت در شکل انحطاطی آن (که روح و علت همه مفسد است) و تحقق دادن امامت در شکل تکاملی اش که روح برنامه تکاملی انسان است بی ثمر و عقیم است.

ساختن امت واحده اسلامی و بنیادی برای تشکیل جامعه مترقی توحیدی نیاز به دو مرحله دارد:

۱- ریشه کن کردن امامت جور: اولین قدم در این مسیر همین است. ریشه تمام بیماری‌های اجتماعی و باطن و روح فساد و جنایاتی که در یک امت پدید می‌آید، امامت امام جائز و ظالم است.

تا این ام‌الفساد در امتی وجود دارد، مبارزات و تلاش‌هایی که برای اصلاح جامعه انجام می‌گیرد اگر در جهت بیرون آوردن این ریشه نباشد بی‌ارزش و نتیجه آن بسیار سطحی است.

چراکه با قطع ریشه این شجره خبیثه، شاخ و برگ آن خودبه‌خود خشک می‌گردد.

۲- در قدم دوم باید امامت عدل که روح باطن یک امت ایده‌آل است در جامعه تحقق یابد.

چراکه بدون برداشتن این قدم و ادامه آن، امت عقب‌گرد می‌کند و به تدریج به حالت اول باز می‌گردد و ارتجاع بر آن حاکم می‌شود.

اصل امامت امام حق و عادل، به قدری در منظومه معرفتی اسلام مهم و مورد توجه است که اگر این اصل از اسلام گرفته شود تمام مسائل حتی توحید که اساسی‌ترین اصول اسلام است پوچ و بی‌مغز و بی‌نتیجه می‌شود.

بنابراین حساس‌ترین و حیاتی‌ترین لحظات در تاریخ انقلاب، هنگامی است که امت می‌خواهد امامتی را جایگزین امامتی کند. که اگر درست و به اندازه کافی در این عمل دقت نکند و لحظه‌ای سستی به خود راه دهد سرنوشت انقلاب، انحطاط و ارتجاع و بازگشت به فساد و تباهی است.

لذا باید گفت روح اسلام و به عبارت صحیح‌تر؛ روح و قلب تمام قوانین و احکام تکامل و تعالی انسان و مبدأ و ابتدای حرکت و عروج امت اسلامی، اصل «امامت» است.

۲- منشأ امامت:

منشأ امامت همچون منشأ رسالت جنبه الهی دارد. از نظر شیعه، امامت مذهبیه است آسمانی و یک نوع ولایت الهی است که از جانب خداوند به شخص امام داده می شود و شخص عهده دار آن، از طرف خداوند تعیین گشته و به این جایگاه منتخب می شود.

به عبارت دیگر، امامت امتداد و استمرار رسالت است. پیامبر ﷺ پایه گذار شریعت از طرف وحی آسمانی است و امام، نگهبان و حافظ آن است.

و در تمام شئون، جز نزول وحی، با پیامبر اکرم ﷺ همگام و یکسان می باشد. و هر شرط و شرایطی که برای پیامبر ﷺ ضروری و لازم شناخته شده است، عین همان برای امام نیز ضروری می باشد.

بنابراین با وجود این همه مسئولیت مادی و معنوی، مسئولیت اداره و رهبری، مسئولیت تربیت و تزکیه و پرورش اخلاقی و... انتخاب امام بر اساس دموکراسی و رأی اکثریت، آن گونه که رواج روزافزون دارد، نه فقط لغو و مسخره است که محال و غیرممکن است.

چراکه اندیشه آدم ها از شناخت انسانی که تا آن درجه قدرتمند باشد به ویژه از توان تشخیص عصمت او عاجز است.

انتخاب امام به ناچار و ضرورت، باید به دست آفریدگار انسان یعنی «الله» صورت پذیرد که بر نیک و بد او، قدرت و ضعف او، شایستگی و عدم شایستگی او، آگاهی تام و کامل دارد. این است که در قرآن می خوانیم:

«الله اعلم حیث یجعل رسالة» انعام - ۱۲۵

و خدا داناتر است که رسالتش را در کجا قرار دهد. بر همین میزان و ملاک می توانیم بگوییم که خداوند بهتر می داند که مقام امامت را در کجا قرار دهد و چه کسی را برای این امر مهم و حیاتی برگزیند.

۳- ارزش امامت:

الف) مرگ جاهلیت

از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بزرگوار اسلام نقل کرده‌اند که ایشان فرموده‌اند:

«من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة»

«کسی که بدون امام بمیرد مرگش مرگ جاهلیت است»

مقصود از جاهلیت که در این حدیث آمده و مرگ بدون امام به آن تشبیه شده، عصر پیش از اسلام است که مردم عربستان در ظلمت و تباہی و جهالت به سر می‌بردند و خورشید حیات بخش و عطر آگین و فروزان اسلام هنوز طلوع نکرده بود.

بنابراین مرگ جاهلیت، به معنی مرگ بدون اسلام و مرگ منهای ایمان و مرگ منهای توحید و نبوت و معاد است.

و معنای این حدیث شریف این است که اگر «امامت» از اسلام گرفته شود، عصر اسلام با عصر جاهلیت و ظلمت و پیش از اسلام هیچ گونه تفاوتی ندارد، چرا که روح اسلام از اسلام جدا شده و بدون روح و جان، اسلام نابود خواهد شد، اسلام با تمام اصول و فروع خود، تا با این روح و جان همراه نشود رهایی بخش و روشنگر نیست.

بدون امامت نمی‌تواند باعث تعالی و کمال انسان شود، نمی‌تواند جهل و بدبختی و فساد تباہی و ظلمت را از جامعه ریشه کن سازد و انسان‌ها را در مسیر فلسفه آفرینشان قرار دهد.

(ب) شرط پذیرش اعمال:

امام حسین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنند که ایشان فرمودند: «الزموا مودتنا اهل البيت فانه من لقي الله عزوجل و هو يودنا دخل الجنة به شفاعتنا، و الذي نفسى بيده لا ينفع عبدا عمله الا بمعرفه حقنا»

همراه مودت (دوستی) ما خاندان باشید، که هر کس با مودت ما خدا را ملاقات کند با شفاعت ما قطعاً وارد بهشت می شود، سوگند به آنکه جانم در دست اوست، عمل کسی برایش سودمند نیست مگر با شناخت حق ما. مقصود از ولایت و مودت و معرفت که در این حدیث آمده، پذیرفتن اصل امامت و پیشوایی و رهبری است.

بنابراین روایاتی که پذیرفتن اصل امامت را شرط قبولی اعمال می دانند، می توانند ثابت کنند که این اصل، روح اسلام است، که بدون آن هیچ عقیده و عملی نزد خدای تعالی پذیرفته نیست.

امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که ما را شناخت و انکار هم نکرده، گمراه است تا هنگامی که به هدایتی که خدا بر او واجب نموده و آن اطاعت ماست باز گردد، و اگر در این گمراهی مرگش فرا رسد، خداوند آنچه بخواهد با او انجام می دهد.

از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند که ایشان فرمودند: بهترین وسیله تقرب بندگان به سوی خدای عزوجل، اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت والیان امر است.

و نیز فرمودند که دوستی ما ایمان و دشمنی ما کفر است.

(ج) رکن بر دین:

پیشوایان اسلام، در ضمن ارزیابی برخی مفاهیم اسلامی، نسبت به قسمتی از آن‌ها، جنبه بنیادی و زیربنایی قائل شده‌اند.

مثلاً به گونه‌ای مکرر، از رهبران معصوم مذهبی نقل شده است که: «بنی السلام علی خمس: علی الصلاة، و الزکاة، و الحج، و الصوم و الولاية».

اسلام بر پنج اصل، بنیان گرفته است: بر نماز، زکات، حج، و روزه، و امامت (یا ولایت)»

با اعتقاد به اهمیت، ضرورت، نقش و سازندگی که هر یک از این اصول عملی، در ساخت جامعه اسلامی دارند، لیکن، در چشم رهبران اسلام، مسأله امامت و پیشوایی خلق، حائز نقش و ضرورت و اهمیتی ویژه است که گاه در آخر این سری سخنان، جهت بازنمایی و یژگی این اصل، عباراتی چنین افزوده‌اند:

«الولاية افضل لانها مفتاحهن، و الوالی هو الدلیل علیهن... و الحافظه لجميع الفرائض و السنن»

که امامت نشان شاخص و رکن بر دین است. حلقه‌ای است ممتاز و برتر نسبت به سایر حلقه‌های عملی اسلام، چرا که آن بازگشاینده راه‌های دشوار و مبهم سایر ارکان است.

امامت پاسدار همه واجبات و سنت‌های اسلامی است، پاسدار اصالت احکام و نگهداری آن از هر گونه تحریف و تغییر ناروا است.

با چنین برداشتی که ائمه از اصل امامت دارند امامت به صورت اصل الاصول در میان تمام خط مشی‌های اسلامی تجلی می‌کند.

(د) اکمال دین

از دیگر شئون متعالی و ثمره تحقق و ارزش ذاتی امامت، کامل شدن دین است. کمال هر چیز، زنده کردن غرض و مقصد آن چیز است. تعلیمات هر پیامبر به تناسب شرایط فرهنگی و ظرفیت فکری آن جامعه صورت می گرفته است.

هدف دین و مذهب، رشد جسم و جان و اندیشه‌های الهی بشر و شکوفایی استعدادها و مفید و انسانی انسان و اجرای تمامی قوانین الهی در همه ابعاد و زمینه‌های زندگی آدمی است.

بنابراین شریعت هر پیامبر در رابطه با محیط قیام و انقلاب آن پیامبر، دین کاملی است و در مقایسه با مردمی که از این پس با رشدی بیشتر و اندیشه‌ای عالی تر می آیند دین ناقص است.

اسلام محمدی برای مردم آن عصر و دوران، دینی جامع و کامل بود. ولی پیامبر ادعای خاتمیت دارد و این دین اعلام ابدی بودن جاودانگی خود را نموده است.

این دین برای جاودانه شدن خویش و به تحقق رسیدنش در تمامی جامعه و در هر عصر و دوران، فقط یک حلقه کم دارد و آن حلقه امامت است.

چراکه چنین دین و مکتبی، با همه بی نیازی و گستردگی جهان بینی و ایدئولوژی و فرهنگ خاص خود، برای ادامه راه همیشگی و دائمی خویش در همه اعصار، نیازمند یک پاسدار، یک مبلّغ، یک الگو، یک رهبر و یک روشنگر اصول و قوانین آن دین است.

و مهمتر اینکه نیاز به یک منطبق کننده تمامی فروع و مسائل تازه‌ای که در هر عصر پیش می آید، با آن اصول می باشد.

و این همه در پرتو امامت و وجود امام آگاه و پاک تحقق می‌یابد.
 در جریان غدیر به دنبال نصب مظهر راستین امامت، حضرت علی عاشق
 آیه‌ای بر قلب پیامبر فرود آمد که آیه اکمال نام گرفت.
 این آیه همچنین نشانگر ارزش و موقعیت حساس «امامت» در اسلام است.
 «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم
 دینکم و اتمت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.» سوره مائده آیه ۳
 امروز (در شعاع تحقق امامت) کافران از زوال و فرسایش دین شما نا امید
 شدند. پس از اینان نهراسید و از مخالفت راه من و هدایت گری من بترسید.
 هم امروز دین شما را کامل نمودم و نعمتم را بر شما به پایان آوردم. و اینکه
 اسلام دین شما باشد، کمال رضایت را دارم.
 روح سخن در این آیه، روح رحمت و مهرورزی و عطوفت و رضایت
 است.

هـ) اتمام نعمت:

در قرآن کریم از نعمت‌های گوناگون و فراوانی که خداوند به انسان عطا کرده است اشاره شده است.

چه نعمت‌هایی که مربوط به زندگی مادی انسان هستند و چه نعمت‌هایی که مربوط به زندگی معنوی انسان می‌باشند.

یکی از نعمت‌هایی که در سخن، در شمار برترین نعمت‌ها و عالی‌ترین سرمایه‌های خدادادی آمده است، نعمت پیامبر و کتاب‌های آسمانی و هدایت است.

زیرا رسالت و کتاب و هدایت، هدفی را تعقیب می‌کنند که تمام نعمت‌هایی که خدا به انسان ارزانی داشته، در هدف نهایی‌شان، جهت یاری انسان در دستیابی به آن هدف ارزانی شده‌اند.

نعمت رسالت و کتاب و هدایت، اساساً توجیه و تفسیرکننده و جهت‌دهنده و بارور سازنده همه نعمات الهی هستند.

از آیه اکمال می‌توان نتیجه گرفت که امامت و تحقق آن در جامعه بشری، نسبت به تمام نعمت‌های آسمانی، حتی نسبت به نعمت رسالت و هدایت و کتاب، نه فقط برترین و عالی‌ترین نعمت است که نقطه پایان نعمت‌ها است. و آن قدر ارزش و اعتبار پیدا کرده است که بالاتر از آن نعمتی نیست.

بنابراین می‌توان گفت اگر امامت نباشد، رسالت بزرگ‌ترین پیامبر تاریخ در معرض خطر است.

و بنابراین رسالت و کتاب، بی‌وجود امامت چه نعمتی می‌تواند باشد؟!

بخش دوم:

مسئولیت و نقش امام

- الف) امام در موقعیت رهنمونی
- ب) امام در موقعیت رهبری
- ج) امام در موقعیت زمامداری

امامت يك مقام والایی است كه در مسئولیت خود، هم امور سیاسی و حكومتی را داراست و هم امور اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مردم را. هم مسئولیت بازسازی امور مادی و خوراك و مسكن و پوشاك مردم را دارد و هم مسئولیت بازسازی امور معنوی و اخلاق و تربیت و تزكیه نفس و پاکی درون مردم را. هم به جهات این جهانی توجه دارد و هم به مسائل آن جهانی و امور مربوط به مرگ و پس از مرگ.

لذا «امام» علیرغم آنچه گروهی ناآگاه عقیده دارند، عنصری نورانی آن گونه كه نتوان به او دست یافت و یا فردی مظلوم و اشكبار و علیل و ضعیف آن گونه كه نه سیاست شناسد و نه شمشیر تواند گرفت و نه احقاق حقی تواند كرد نمی باشد.

بلكه امام در بینش جامع اسلام، شخصیتی است «چند بعدی» كه به دهها نقش و مسئولیت و خلاقیت و آفرینش، در جامعه انسان ظهور می كند.

امام علاوه بر مسئولیت تربیت و تزكیه و پرورش اخلاقی و بازسازی امور معنوی و پاکی درون مردم، مسئولیت اداره جامعه و حفظ سلامت سازمان های اجتماعی و زندگی روزانه مردم و توسعه و رشد آن سازمان ها را بر عهده دارد. کسی كه با عنوان «امام» رهبری «امت» را به عهده می گیرد دارای سه موقعیت اجتماعی است:

الف) اسوه ← رهنمونی

ب) هدایت ← رهبری

ج) حاکمیت ← زمامداری

الف) امام در موقعیت رهنمونی:

«امام الگوی امت»

مکتب‌ها از هر سنخ و قماش که باشند؛ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تربیتی، فرهنگی و... برای تحقق اندیشه‌هایشان در عینیت جامعه و تاریخ انسان، و نیز برای همیشه ماندن و پیروز ماندن و پیروزمندانه جاوید شدن، علاوه بر عمق و غنای فرهنگ و منطقی آن مکتب و اندیشه، نیازمند دو بال، یا دو پا هستند: «کتاب» و «نمونه»

مکتب‌ها، هر چقدر که عمیق و پربار و منطقی باشند، به هنگامی که در نوشته‌ها و کتاب‌ها محصورند، غالباً خشک و کم‌تأثیر و نامأنوس و منحصر به گروه ویژه درس خوانده‌ها هستند.

چرا «اندیشه» خالص اند و در کنار خود، «عمل» را فاقدند. هر چه که هستند «ذهنیت» اند نه «عینیت»!

شبهه «کشور خورشید» و «مدینه فاضله» اند و این‌ها همه از همان قماش مسائلی هستند که انسان، انسی کمتر با آن‌ها دارد.

تنها مکتبی که از گذشته دور «تاریخ اندیشه» و «فرهنگ» انسان، تا به امروز در هماهنگی کردن کتاب و نمونه موفق بوده است «اسلام» است.

از این رهگذر اسلام پیروزترین و جاودانه‌ترین و نافذترین و عملی‌ترین مکتب‌های جهان است.

اسلام در سازندگی امت الگو، مصراً از آنان خواسته است که در کنار «ایمان» و اعتقاد خود، «عمل» نیز نمایند.

از این رهگذر به هر هنگام که سخن از اعتقاد و ایمان مطرح می‌گردد، به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر از عمل و عبادت و کردار شایسته نیز یاد می‌شود. به طور مثال:

من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم (بقره - ۶۰)
 آنان که به خدا و روز بازپسین جهان ایمان آوردند و کردار شایسته نمودند
 برای آنان در پیشگاه پروردگارشان اجر عظیمی است.

در بینش اسلامی، مسلمانان به هماهنگ کردن ایمان و عمل مکلف‌اند. چرا
 که عمل هم موجب تقویت ایمان می‌گردد و هم در جهت بازسازی جامعه،
 حربه‌ای نافذ است. عینی است و واقعی، و امت اسلام، این گونه اندیشه را
 همدوش نمونه پیش می‌برد.

اساساً در بینش اسلام؛ «کتاب تربیت» ضرورت همدوشی اجتناب‌ناپذیر با
 «نمونه تربیت» دارد. آن گونه که هر کدام بی‌وجود یکدیگر مفید فایده و مثمر
 ثمر نیستند.

از سوی دیگر علی علیه السلام آن پیشوای راستین شیعه را می‌بینیم که چه نیکو
 این حقیقت را در ضمن یک عبارت بیان داشته است:
 «هذا كتاب الله الصامت و انا كتاب الله الناطق» این قرآن، کتاب ساکت خدا
 است و من کتاب گویای او.

یعنی کتاب تربیت در اسلام به همان کیفیتی که هست، بی هیچ کم و
 کاست، در سیمای انسان در عینیت و واقعیت جامعه و تاریخ بشر، با نام «امام»
 تجسم و تبلور و عینیت یافته است.

بنابراین «اسلام» تنها به ارسال کتاب و ابلاغ رسالت اکتفا نکرده، بلکه به
 ارائه الگوی عملی و عینی و انسانی از تعالیم آسمانی خویش نیز مبادرت
 ورزیده که به این الگوی عملی «امامت» گفته می‌شود.

لذا اسلام با طرح مسأله امامت به عنوان الگوی امت و نمونه مکتب،
 عالی‌ترین قدم را در جاودانگی و تحقق آرمان و پیام خویش برداشته
 است.

۱- امت الگو:

اسلام به دنبال بهره‌گیری از نقش الگوها در تربیت، خواسته است که «امت اسلام» امت الگو باشد.

خداوند در قرآن کریم، طی آیاتی چند از سوره «فرقان» که چهره «عبدالرحمان» (بندگان شایسته خدا) را در آن تصویر می‌نماید می‌فرماید: «و الذین یقولون ربنا... و اجعلنا للمتقین اماما» (فرقان - ۷۵) بندگان شایسته خدا، همان‌ها هستند که بی‌تاب و بی‌امان، به پیشگاه خداوند می‌ایستند و می‌گویند: لطیف کردگارا! ما را آنچنان گردان که نه فقط متقی، بلکه پیشوای پرهیزکاران باشیم. و برای آنان که می‌خواهند راه نجات و رستگاری را بیابند، الگو و نمونه و شاهد باشیم.

اسلام با چنین تلقی که از مسلمانان شایسته و ممتاز دارد، آرمان‌نهایی‌اش این است که امت اسلام برای همه امت‌ها و تیپ‌ها و طبقه‌ها در هر زمان و مکانی که باشند، نمونه بارزی در همه شئون مادی و معنوی باشد.

همچنین در آیه دیگری از قرآن کریم در بازنمایی همین حقیقت می‌فرماید: کذلک جعلناکم امتاً وسطاً، لتکونوا شهداء علی الناس، و یکون الرسول علیکم شهیداً. «بقره - ۱۲۸»

ای «امت اسلام» شما را همچنین امت میانه قرار دادیم، تا برای همه مردم «امت» نمونه باشید و پیامبر نیز «نمونه» شما.

۲- الگوی امت:

یکی از مهم‌ترین نقش الگوها در تربیت، رهنمایی است. بی‌وجود الگو، انسان در راهیابی خویش کور است، گم‌گشته‌ای است و راه خودش را نمی‌شناسد.

اسلام در ارزیابی خود از امامت، امام را در اجتماع انسانی، مانند قطب‌نما در دست کاروانی می‌بیند که مسافر گذرگاه‌های شگفت و دشوارند. اگر امام در میان جامعه اسلامی نباشد، امت اسلام در یافتن راه خویش، کور و متحیر و سرگردان است.

امام باقر علیه السلام خطاب به یکی از اصحاب خود در ضرورت امام‌یابی جهت راهیابی فرمود:

«یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلاً و انت بطرق السماء اجهل منك بطرق الارض فاطلب لنفسک دلیلاً»

«شما جهت پیمودن مسافتی چند در زمین، راهنمایی برای خویش انتخاب می‌کنید، درحالی که شما به گذرگاه‌های آسمان نادان‌تری از گذرگاه‌های زمین؛ پس برای خود راهنمایی طلب کن.»

امام در سخن خویش به دو مطلب جالب توجه، در بحث ضرورت الگوها اشاره فرموده است:

وجود راهنما جهت پیمودن راه‌ها، چه به صورت یک انسان و چه به صورت وسیله مادی مثل قطب‌نما، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. واژه زمین و آسمان در فرهنگ بشر، نه فقط به معنی آنچه زیر پای ماست و آنچه بر فراز سر ماست، آمده است.

بلکه در ادبیات بشر این دو واژه را به فراوانی به معنی آنچه که خاکی و مادی است، و آنچه که معنوی انسانی است به کار گرفته‌اند.

آن‌ها که می‌خواهند گذرگاه‌های آسمانی شدن را طی کنند و صفات برجسته یک انسان متعالی را خویشان زنده نمایند باید از راهنمایی آسمانی یعنی امام پیروی کنند.

برای رسیدن به کمال و تبدیل شدن به یک انسان کامل و متعالی باید از یک انسان کامل و متعالی پیروی کرد.

امام باقر علیه السلام در حدیثی دیگر می‌فرماید:

«من أصبح من هذه الأمة لا امام له من الله عز وجل ظاهر عادل أصبح ضالاً تائهاً»
هر کس از امت اسلام صبح کند و امامی آشکار و عادل از جانب خدا
نداشته باشد به گمراهی و گم‌گشتگی صبح کرده است.

امام در موقعیت رهنمونی به معنای یک انسان تکامل‌یافته و یک انسان
نمونه است که با شکل زندگی خود، به جامعه نشان می‌دهد که این گونه
می‌توانید باشید و تا اینجا می‌توانید بیایید و باید بیایید.

بنابراین امام، عنوان شاگرد اول کلاس آفرینش را دارد که سایر شاگردان،
برای طی کردن مراتب کمال باید از او الگو بگیرند و از او پیروی کنند.

در زیارت امام علی علیه السلام می‌خوانیم «السلام علیک یا میزان الاعمال» درود
بر تو ای ترازوی اعمال.

در واژه تشیع، مفاهیمی وجود دارند که نشانگر نمونه بودن امام و میزان
بودن راه و روش و اندیشه او برای همه شیعیان است.

تشیع به معنی تبعیت، پیروی و دنبال کسی یا چیزی به راه افتادن است. با
چنین تعریفی از تشیع، امام همچون الگویی است که قدم و دل و نگاه هزاران
کس در پی اوست و همه به سویی می‌روند که آن الگو و نمونه می‌رود.

اساساً در نظر اسلام حقیقت و اصل تشیع با پیروی کردن و تبعیت و
دنباله‌روی شکل می‌گیرد.

و آن کس که از میان همه مسئولیت‌های شیعه بودن، فقط به نامش و
دوستی خاندان پیامبر بسنده نماید، مانند پرنده بدون بال و پر است. بنابراین آن
کس که رهرو و پیرو امام نیست شیعه نیست.

اگر از واژه امامت تحلیل و تحقیقی لغوی به عمل آوریم به تلقی و نگرش
خاص اسلام درباره این اصل اعتقادی آشنا خواهیم شد.

در نتیجه نهایی می‌یابیم که امامت در اسلام به عنوان الگوی امت و میزان

عمل و اندیشه صالح مطرح است، چرا که امام در فرهنگ عرب به معنی «پیشوا»، «مقتدا»، و آنچه که به او مثال می‌زنند و راه روشن و خلاصه میزان و نمونه آمده است، تا آنجا که گفته‌اند:

الامام؛ الخیط یمد علی البناء لینی مستقیما.

آیا دیده‌ای که بناها برای صاف و یک دست ساختن ساختمان چه می‌کنند؟ از نخ بنایی و شاقول استفاده می‌نمایند در عرب به آن نخ و شاقول امام می‌گویند!

هر که خواهد در راستای اسلام برود و بر اندیشه‌اش بیندیشد، باید به راه امامت برود که او نخ این ساختمان و میزان سنجش راستی و ناراستی روش اندیشه اسلامی است.

امام علی علیه السلام با تکیه بر همین مفهوم در خطاب به عثمان بن حنیف یکی از کارگزاران حکومتش - که به روش ناروا دست زده بود نوشت: الا و ان لكل مأموم اماما یقتدی به و یستعنی بنور علمه - «هان ای عثمان به راستی که هر پیرو (مأمومی) را امامی و پیشوایی است که از او پیروی می‌نماید و از نور دانش او روشنی می‌جوید.

همان‌طور که گفته شد در زیارت امیرالمؤمنین می‌خوانیم: السلام علیک یا میزان الأعمال؛ درود و سلام بر تو ای ترازوی اعمال.

شکل زندگی این امام بزرگ، میزان و معیار و ترازوی سنجش اعمال امت است که کفه‌ی ترازوی اعمال فرد فرد انسان‌ها برای رسیدن به فلسفه‌نهایی آفرینش خویش، باید با کفه‌ی اعمال امیرالمؤمنین علیه السلام برابری کند.

هرچه به این کفه نزدیک‌تر باشد بهتر است و هرچه دورتر باشد دورتر است.

۳- ویژگی‌های الگوی امت:

الف) امام «الگوی چند بعدی»

قهرمانان تاریخ و الگوهای ممتاز جوامع بشری، غالباً در یک بعد یا دو بعد ممتازند، آنچه انکارناپذیر است این است که الگوی چند بعدی شدن و صفات و خصائص مختلف یک انسان کامل را در خویش جمع کردن، امری بس مشکل و توان فرساست.

ولی الگوی امت که نمونه روشن و بارز آن علی علیه السلام است، همانند چند بعدی بودن اسلام، الگوی چند بعدی است.

علی علیه السلام آن گونه که خود می‌فرماید: قرآن ناطق است. و چون قرآن، کتابی جامع و چند بعدی است که از سیاست و حکومت و اجتماع و طبیعت و عبادت و اخلاق و نیایش و رشد و تکامل و تعالی و... و همه آنچه بشر را در انسان شدن و خلیفه خدا شدن یاری می‌دهد در خود دارد، بنابراین علی علیه السلام نیز همچون گونه‌گونی ابعاد قرآن، الگوی چند بعدی است.

قرآن است که در مرز سیاست و حکومت و اخلاق و تربیت و معنویات راه می‌رود و از رشد و تعالی همه‌جانبه انسان سخن می‌گوید.

بنابراین یکی از ویژگی‌های الگوی امت در مقایسه با همه قهرمانان و الگوهای تاریخ انسان، چند بعدی بودن آن است.

و انسان در هر راهی که بخواهد برود و بر هر حقیقتی که بخواهد آگاهی یابد و درباره آن بیندیشد و شاهراه فضیلت و کمال انسانی را که بخواهد بیابد، باید امام را در پیش روی خویش مجسم کند.

(ب) امام «الگوی جهانی»

اسلام آیینی منحصر در فرد، یا یک طایفه و گروه نیست، بلکه دینی جهان گیر و همگانی است.

در قرآن کریم از زبان خداوند می گوید: «و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین» (انبیا - ۱۰۸)

ای پیامبر ما تو را نفرستادیم جز اینکه برای جهانیان مایه رحمت باشی.

«و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیراً و نذیراً» (سبا - ۲۸)

ما تو را جز برای نوید و بیم همه مردم نفرستادیم.

«تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً» (فرقان - ۲)

خجسته بادا آنکه قرآن را - که جداکننده حق و باطل است - بر بنده خویش

(محمد ﷺ) فرو فرستاده است تا جهانیان را بیم دهنده باشد.

و در آخرین آیه سوره قلم آمده است: «و ما هو الا ذکر للعالمین»

و این قرآن چیزی جز پنددهنده جهانیان نیست.

قرآن به هنگامی که پیامی برای سازندگی انسان ها چه از جنبه مادی و چه

از جنبه معنوی دارد، عرب را مورد خطاب قرار نمی دهد. بلکه با جمله «یا

ایها الناس و یا ایها الذین امنو» سخنش را خطاب به همه مردم ادا می کند.

چرا که اسلام دین عرب نیست، دین مردم است دین مؤمنین است، آیینی

است جهانی و همه گیر.

با توجه به این حقیقت که علی علیه السلام و نیز همه امامان اسلام، قرآن گویا

می باشند، در نتیجه در کنار اسلام جهانی، الگوی جهانی خواهند بود.

بدین معنی که هر شخصی از هر نژاد و رنگ و گروه و طایفه ای که باشد

و هر آداب و رسوم می که داشته باشد و در هر کجای زمین که زندگی کند

می تواند و باید امام را اسوه و سرمشق زندگی خود گیرد.

(ج) امام «الگوی جاودانی»

اساساً امام با توجه به نقش حساس و مهم الگو بودن خویش، راه و روش خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کند و به نحوی به وظایف خود عمل می‌کند که مورد پیروی تمامی انسان‌ها در تمامی دوران‌ها قرار گیرد. یعنی همه انسان‌ها در همه زمان‌ها بتوانند از آنان پیروی کنند. جامعه انسانی و امت اسلامی در همه زمان‌ها می‌توانند نارسایی فکری و ایدئولوژیکی و جهان‌بینی خود را با پیروی از امام، الگوی امت دریابند و آن را رفع کنند و راه سعادت و رهایی خود را در همه ابعاد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و حکومتی از طریق راهنمایی‌های روشنگرانه و سعادت‌بخش آنان استفاده کنند.

ب) امام در موقعیت رهبری:

در تعریف امامت، مفهوم پیشوایی و رهبری نهفته است. امامت برای یک گروه یا یک امت؛ کسی (امام) است که آن گروه را در راهی که درستی آن را تشخیص داده می‌کشاند و آن گروه و امت نیز، رهبری او را پذیرفته باشند و از او اطاعت و پیروی کنند.

امام فردی است از میان امت که رهبری و مسئولیت راه‌گشایی و هدایت و ارائه طریق با اوست.

یعنی او کسی است که مسیر حرکت و تعالی و عروج امت را نشان می‌دهد و آنان را به آن راه رهنمون می‌شود.

از نظر ما امامت در کنار مسئله هدایت است و همان اهمیت و کلیتی که مسئله هدایت دارد شامل امامت هم می‌شود.

اساساً حرکت و تلاش یک جامعه برای رسیدن به هدف مطلوبشان به امام و راهنما و چراغ روشن‌گر راه بستگی دارد.

اگر تمامی جوامع بشری را در تاریخ بررسی کنیم هیچ‌گاه آنان را بدون وجود امام و پیشوا مشاهده نمی‌کنیم و این دقیقاً خصوصیتی است که همیشه در یک حرکت و پیکار و تلاش یک امت وجود دارد و مسئله‌ای است که از خود یک حرکت و تلاش می‌جوشد.

همان‌طور که می‌دانیم، هدف از آفرینش انسان؛ عبادت و حرکت به سوی خدا و جهت‌دهایی دادن به کارها است.

و ما در هر حرکت مادی یا معنوی نیاز به چیزهایی داریم که عبارت‌اند از راه، وسیله، هدف و رهبر.

و در این میان نقش رهبر از هر یک از راه و وسیله و هدف مهم‌تر است.

زیرا که اگر رهبر نباشد هم راه را گم می‌کنیم و هم هدف را و هم وسیله‌ها بی‌جهت به کار می‌افتد و حتی ممکن است در جهت خلاف تکامل و تعالی انسان به کار افتد.

بنابراین طبق آیه شریفه ۲۹ سوره بقره «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» آنچه در زمین است برای شما آفریدم؛ همه موجودات برای بهره‌گیری ما آفریده شده‌اند و ما برای پرستش و حرکت الی‌الله آفریده شده‌ایم.

سند این مدعای ما آیه ای است که می‌فرماید «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» و جن و انسان را نیافریدیم مگر که مرا عبادت کنند و نیز حرکت در راه خدا و رسیدن به کمال و خلیفه خدا شدن هم نیاز به راهنما دارد و امام راهنمای این حرکت است.

امام تمامی دستورات و گفته‌ها را از صورت تئوری بودن عینیت می‌بخشد. امام به ما می‌گوید اسلام طرح ذهنی نیست، بلکه یک حقیقت است و قوانین و دستورات آن نیز قابل اجرا است.

امام باقر علیه السلام درباره اینکه تمام خداپرستان باید برای خود امام و رهبری داشته باشند در حدیثی که در کتاب اصول کافی آمده است می‌فرماید:

«هر کس خدا را عبادت کند بی‌آنکه از جانب خدا برای خود امامی برگزیده باشد کوشش او پذیرفته نیست و همواره گمراه و سرگشته می‌باشد. و خداوند اعمال او را دشمن می‌داند.

مثل او مثل گوسفندی است که چوپان و گله‌اش را گم کرده است و به همین جهت در طول روز حیران و سرگردان می‌رود و برمی‌گردد.

اما چون شب فرامی‌رسد، چوپان و گله‌ای به چشم او می‌آید سپس به سوی آن‌ها می‌رود و فریفته آن‌ها می‌گردد و شب را با آن‌ها به سر می‌آورد، پس چون چوپان گله را به حرکت در می‌آورد، گوسفند گمشده، چوپان و گله را شناس می‌یابد و دوباره سرگردان می‌شود.

باز به سوی چوپان و گله دیگری می‌رود. اما چوپانی که او را به چراگاه و گله‌اش برساند یافت نمی‌شود. پس در این میان گرگی گم شدن او را به غنیمت شمرده و او را طعمه خود قرار می‌دهد.»

سپس امام می‌فرماید: به خدا قسم هر کس از این امت صبح کند و از جانب خداوند عزوجل برای او امامی آشکار و عادل نباشد، این چنین گم‌گشته و گمراه باشد و اگر در چنین حالی مرگش فرارسد در حال کفر و نفاق مرده است.

و امامان جور و پیروانشان از دین خدا برکنارند، خود گمراهند و مردم را نیز گمراه می‌کنند و تلاششان مانند خاکستری است که در یک روز توفانی بر باد می‌رود و از آنچه که انجام داده‌اند چیزی دستگیرشان نمی‌شود و این گمراهی بسیار دور است.

به راستی که امام گران‌قدر ما چه زیبا سرگذشت انسان‌ها را در قالب مثالی ساده بیان داشته‌اند.

به راستی اگر انسان از هدایت خدا و امامان بر حق به دور ماند به ناچار هر زمان روی به سوی هر بی‌سرو پای مکتب‌داری می‌کند تا عاقبت در دام یکی از گرگان خونخوار تاریخ افتد.

یکی از امامان ما در حدیثی می‌فرماید: «فاطلب لنفسک دلیلاً» برای خودت راهنمایی بجو؛ یعنی تو که یک مسلمانی هرگز نباید خدا را بدون پیروی و راهنمایی یک امام و راهنما عبادت کنی و گرنه سرانجام، تو نیز در دام یک گرگ خونخوار انسان‌نما خواهی افتاد.

و حال از سخنان گذشته می‌توان نتیجه گرفت که توحید کامل، آن توحیدی است که اعتقاد به امام را در متن خود دارد و راجع به این موضوع در بحث شناسایی امام بحث شده است.

ج) امام در موقعیت زمامداری:

از دیدگاه تشیع با توجه به دو موقعیت الگو بودن امام و رهبری جامعه اسلامی به دست او، زمام امور جامعه اسلامی به او سپرده می‌شود و امام عهده‌دار امور سیاسی و اقتصادی و روابط اجتماعی می‌گردد.

۱) نقش سیاسی امام:

نقش سیاسی امام با برداشت صحیحی از سیاست و با توجه به معنای واقعی آن و اتحاد دیانت و سیاست و ارائه مدلی انسانی و متکامل از سیاست‌ورزی و اداره حکومت توسط اسلام، اولاً امری عقلانی است و در ثانی بارها در ضمن سخنان رهبران جامعه اسلامی و متون منقول دینی مطرح گشته است.

«سیاست» روشی مدبرانه و تدبیری سازنده است که امام در حکومت اسلامی در رابطه با امت اسلامی و ملت‌های غیر مسلمان جهت برقراری نظم، سازماندهی فعالیت‌های گوناگون اجتماع و در رهبری امت به سوی برپایی [نظام قسط] و عدالت، اتخاذ می‌نماید.

باید گفت: هیچ جامعه و گروهی را در تاریخ بشریت نمی‌توان مشاهده کرد که هیچ نوع شکلی از حکومت و سیاست در آن وجود نداشته باشد. چراکه:

اولاً: به علت روابط و اهداف و مقاصد و نیازهای مشترک در یک جامعه و همچنین ایجاد زمینه‌های دفاعی در مقابل هر گونه مانعی در برابر حرکت جامعه به سوی هدف مطلوبش، نیاز به تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های مشترک وجود دارد، و این مسائل مشترک احتیاج به حکومت دارد.

ثانیاً: اگر فرد یا گروهی بخواهند ایده آن‌ها و خواسته‌های خود را در یک جامعه به مرحله عمل برسانند از دو حال خارج نیست یا در نهایت این ایده

آن‌ها در جهت قبول و پذیرش حکومت می‌باشد که مسأله حل است و یا اینکه حکومت مانع از به ثمر و انجام رسیدن این ایده آن‌ها خواهد شد که در این صورت برای رسیدن به این هدف گریزی از تشکیل حکومت جدید نخواهد بود.

اما بنا بر بحث قبلی می‌توان این‌طور نتیجه‌گیری کرد که اسلام دارای مشی سیاسی خاص و الگویی متعالی برای حکومت و اداره جامعه است.

اولاً: بدون هیچ شک و تردیدی امکان ندارد یک مکتب کامل که پاسخ‌گوی تمامی نیازهای انسان باشد به ثمر رسیده و در جامعه عینیت و تبلور یابد، مگر آنکه طرح کامل روشن و دقیقی از حکومت داشته باشد. بدین جهت پرواضح و کاملاً روشن است که اسلام به عنوان یک مکتب الهی و کامل، می‌بایست دقیق‌ترین و اساسی‌ترین و صحیح‌ترین برخوردها و دستورالعمل‌ها را برای این امر مهم و حیاتی داشته باشد که البته دارد.

ثانیاً: رسالت یا خاص است، یعنی مخصوص به قومی است مانند رسالت لوط و شعیب و یونس و...

یا عام است مانند پیامبران اولوالعزم و همچنین، دین نیز یا عام است یا خاص. هر رسالت یا دینی که خاص باشد چون آن دین اختصاص به گروهی دارد و فقط شامل آن‌ها می‌شود، ممکن است مقصود از آن دین فقط ابلاغ باشد، پس نه حکومت در آن لازم است نه حکم جهاد.

ولی اگر رسالت و دین عام و جهانی باشد و به خصوص که ابدی باشد و دین و رسالت دیگری بعد از آن نباشد، پس چون دعوت عام است و باید از همه جهانیان دعوت شود و این دعوت هم جاودانگی است. این چنین رسالت و دینی را حکم جهاد و دستور جهاد لازم است.

یا به اقتضای خود دعوت که موجب تحریک مخالفین می‌شود که در نتیجه به جدال و مبارزه خواهد کشید. و یا به اقتضای حسد و کینه‌توزی است که در

وجود دشمنان آن دین هست و این امر آنان را وادار به تخریب و ایجاد مانع بر سر راه آن دین می‌کند و اگر حکم جهاد و دفاع دستور آن نباشد دعوت بی‌حاصل مانده و جهانگیر نخواهد شد.

و چون احتیاج به وجود امر جهاد ثابت شد، پس چنین مکتبی محتاج به حکومت و دستگاه سیاسی خواهد بود؛ زیرا که جنگ و جهاد بدون حاکم و رهبر پا نمی‌گیرد.

و چون آن دین ابدی باشد، پس حاکم و دستگاه سیاسی برای ابد لازم است. زیرا که دعوت هم ابدی است و باعث بروز مبارزه و پیکار می‌شود، پس وجود دستگاه حاکمه و دستگاهی که امور سیاسی جامعه را به دست گیرد لازم است.

پس از آنکه وجود نظام سیاسی اسلامی و لزوم تشکیل حکومتی مبتنی بر احکام و قوانین و اهداف متعالی اسلام اثبات شد، به این مطلب خواهیم رسید که حاکمیت سیاسی جامعه باید در دست امامان هدی باشد تا بدین وسیله قدرت لازم برای به اجرا در آمدن احکام و قوانین الهی فراهم آید. چراکه حافظ و نگهبان تمامی دستورالعمل‌ها و سنت‌ها و احکام الهی همان امامت و ولایت است.

این مسأله که امامان حق، رهبران سیاسی و نگهبانان دین و امت اسلامی هستند، در بسیاری از روایات که از ائمه نقل شده است.

از جمله در ضمن زیارت مشهور جامعه کبیره که جامع‌ترین و رساترین متن در معرفی امامت و نمایش صفات و مسئولیت‌ها و نقش او در اجتماع است، که گاه در مقام خطاب به امام تعبیری چنین می‌یابیم:

«السلام علیکم... یا قاده الامم... وساسة العباد و ارکان البلاد...»

درود بر شما ای پیشروان امت‌ها و رهبران سیاسی مردم و بنیان‌ها و استوانه‌های جوامع...

(۲) نقش اجتماعی امام:

امام در نقش اجتماعی خویش، صدها مسئولیت مهم و حیاتی را به عهده دارد. او کسی نیست که مانند صوفیان و راهبان زهدمنش بی مسئولیت، که خود را از رویدادهای اجتماعی کنار کشیده و رنج هیچ نقشی را در حیات اجتماعی امت تحمل نمی کنند و بی توجه به مسائل اجتماع، در کنار نشسته و به اصطلاح به عبادت خدا مشغول اند خود را از اجتماع کنار بکشد.

بلکه او فردی است اجتماعی و در جریان وقایع جامعه، او کسی است که از تمام نیروی خود در رفع نیازهای اجتماعی مردم استفاده می کند و با این حال خدا را فراموش نکرده، بلکه جهاد در اجتماع را عبادت خدا می داند. او کسی است که در برابر آنچه در جامعه می گذرد خود را مسئول می داند.

مسئولیت اجتماعی امام چه از لحاظ حقوقی و اخلاقی را می توان در عناوین کلی زیر نام برد:

۱- مسئولیت اخلاقی امام در رابطه با امت: در اخلاق پیشوایان اسلام، حسن رفتار آنان با مردم زبانزد همه اقشار جامعه اسلامی در گذشته و حال است.

چرا که در هنگام بروز هر نوع دعوا و دشمنی و یا روش تربیتی نادرست، از امامان به عنوان الگوهای ارزشمند اخلاق و تربیت، جهت زدودن پلیدی ها و ناپاکی های اخلاقی در جامعه استفاده می شده.

علی علیه السلام در فرمان خود به مالک اشتر خطاب به او به عنوان فرمانروا و حاکم بر سرنوشت جامعه خود چنین می فرماید:

«... و اشعر قلبک الرحمة للرعية و المحبة لهم و اللطف بهم و لا تكون علیهم سبعا ضادياً تغتم اكلهم. فانهم صنفان: اما اخ لك فی الدین و اما نظیر لك فی الخلق... فاعطهم من عفوك و صفحك مثل الذی تحب ان يعطيك الله من عفو و صفحه...»

«... و رحمت و دوستی و مهر به مردم را در کانون جان خود جایگزین نمای! و در حکومت خویش بر آنان همچون جانور درنده‌ای مباش که دریدن و خوردنشان را غنیمت شماری، چرا که آنان دو گروه بیش نیستند: یا مسلمان‌اند که برادر دینی تو هستند و یا انسان هستند که در آفرینش همسان تواند، پس گذشت و عفو خود را نثار آنان نمای، همان‌گونه که خود گذشت و بخشش خداوند را انتظار داری.»

امام علی علیه السلام در طی نامه‌هایی که به یکی از استانداران حکومت خود صادر فرموده‌اند این نکته را همواره تأکید نموده‌اند که: حکمرانان قسمت‌های مختلف کشور اسلامی باید از انزوای طلبی و گوشه‌گیری دست بردارند، در پشت درهای بسته استانداری خویش نمانند و رابطه خود را با مردم جامعه قطع نکنند. و کسانی را که برای کاری به آن‌ها رجوع می‌کنند با گرمی و صمیمیت هر چه بیشتر بپذیرند و گفتارشان را به درستی و کامل بشنوند و خواست‌های مشروع و صحیح آن‌ها را برآورده سازند.

و هم ایشان کسی بود که در رابطه با زیردستان و غلامان خود همچون یکی از نزدیکان و خویشان عزیزش رفتار می‌کرد و چه بسیار که آنان را بر خویشان ترجیح می‌داد و رنج خود و راحت آنان را می‌خواست و خود را در رنج می‌انداخت تا آنان آسوده باشند.

۲- سازماندهی اقشار گوناگون اجتماع و ایجاد رابطه‌ای عادلانه و منظم بین آن‌ها:

تحقق عدالت در بینش اسلام آنچنان عظیم است که آرمان نهایی رسالت رسولان، زنده نگه داشتن آن بود.

«لقد ارسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط (حدید - ۲۵) به حقیقت پیامبران را با معجزات روشن فرستادیم و کتاب و میزان به آنان دادیم تا مردم برای برقراری عدالت در همه جوانب زندگی

خویش قیام کنند.

امامت که ادامه راه رسالت است و امام که عامل حیات و برقراری هدف رسالت در جامعه است، مسئولیت برقراری و گسترش عدالت را در همه جوانب زندگی فردی و اجتماعی مردم به عهده دارد.

علی علیه السلام که آئینه صادق امامان و رهبران اسلام است، در حکومت پرشکوه ولی کوتاه و چند ساله خویش این مسئولیت و نقش را به انحراف احسن در جامعه خود به انجام رسانده است. او کسی است که در نهج البلاغه اش می فرماید: و لقد اصبحت الامم تخاف ظلم دعائتها و اصبحت اخاف ظلم رعیتی (خطبه ۹۶)

ملت ها صبح می کنند درحالی که از ستم حکمرانان خود وحشت دارند و من صبح می کنم درحالی که از ملت خود می ترسم! و همین رهبر و حاکم عادل در خطبه ۲۱۵ نهج البلاغه می فرماید:

سوگند به ذات بی زوال خداوند اگر همه شب را بروی حاد سعدان (گیاهی که انباشته از خارهای تیز و بران است) به حالت بیدار، به سر آورم - که هم رنج نخواهیدن را بکشم و هم زحمت تیزی خار را - و مرا به بند کشند و بکشانند، پیش من دوست داشتنی تر است از اینکه به هنگامه رستاخیز موعود، خدا و پیامبرش را ملاقات کنم، درحالی که بر بعضی بندگان خدا ستم کرده باشم. امام و رهبر جامعه در نقش اجتماعی خود، موظف به زنده کردن و برقراری و گسترش عدالت در جوانب گوناگون زندگی مردم است به ویژه در چهار امر زیر: ۱- عدالت در قضاوت: یکی دیگر از مسئولیت های اجتماعی حساس و مهم امامت، مسئولیت قضاوت است.

قضاوت در دیدگاه اسلام، مسئولیت سنگین و بزرگی است که هر شخصی قدرت انجام آن را ندارد. و به عهده گرفتن آن، مخصوص فرد پیامبر، امام و یا کسی است که از جانب امام تعیین گردد.

شهید اول در کتاب «لمعه» باب قضا می گویند:

«هو وظیفه الامام ع ان ینفذ قضاء الفقیه الجامع الشرائط الافتاء»
 قضاوت وظیفه و مسئولیت امام است و یا کسی که از طرف امام نیابت
 دارد و در هنگامه غیبت امام، مسئولیت قضاوت بر دوش مجتهدی است که از
 جمیع شرایط اجتهاد و فتوی چون ایمان، عدالت، علم و... بهره دارد.

امام صادق ع در مورد مسئول امر قضاوت می فرمایند:

«اتقوا الحکومه! فان الحکومه انما هی الامام العالم بالقضاء العادل فی
 المسلمین کنبی او وصی نبی» (وسائل الشیعه، جلد ۱۸)

از قضاوت بپرهیزید! بی هیچ تردید قضاوت مسئولیت پیشوایی است که به
 ضوابط آن آشنا است و نیز عنصر عادل در میان مسلمانان است، چون پیامبر
 یا آنکه جانشین پیامبر است.

۲- عدالت در اجرای حدود: اسلام در مبارزه با جرائم و خلاف ها و جنایاتی
 که سعادت انسان و امنیت جامعه را تهدید می کنند و باعث کندی حرکت
 انسان به سوی کمال می شوند.

پس از یک اقدام مثبت زیربنایی تربیتی، در سازندگی اخلاق و روح مردم
 ضوابطی را جهت کیفر و مجازات مجرمین تشریع و تعیین کرده است که امام
 مسئول اجرای آن هاست.

گام های مثبت و مؤثری که اسلام درباره مجازات مجرمین و جنایتکاران به
 منظور برقراری عدالت و نظم و آرامش و امنیت و سعادت در جامعه انسانی
 امت اسلام برداشته است اجرای کیفرهای چهارگانه زیر است:

حد

تعزیر

قصاص

دیه

نقش امامت اگر چه در اجرای همه ضوابط جزایی نام برده شده در جامعه اسلامی درخور اهمیت است، لیکن بنا بر آنچه که از احادیث پیشوایان اسلام و فتوای فقهای عالیقدر شیعه استفاده می‌شود، اجرای «حد» و تعزیر به ویژه همانند مسأله قضاوت از مسئولیت‌هایی است که در انحصار حجت خدا می‌باشد که در نقش پیامبر و امام و نایب امام همچنین «فقیه» در عصر غیبت تجلی می‌کند.

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: من یقیم الحدود؟ السلطان؟ او القاضی؟ چه کسی مسئول اجرای حد (مجازات) است؟ سلطان یا قاضی؟ حضرت جواب دادند:

اقامه الحدود الی من الیه الحکم. مسئولیت اجرای حدود بر دوش همان کسی است که مسئولیت قضاوت دارد. (وسائل شیعه - جلد ۱۸) در کتاب وسائل الشیعه مطلبی در این مورد آورده شده که در ذیل ملاحظه می‌فرمایید: فاما اقامه الحدود فهو الی سلطان المنصوب من قبل الله و هم ائمه الهدی من آل محمد صلی الله علیه و آله و من نصبوه لذلك من الامراء و الحکام و قد فوضوا النظر فیہ الی فقهاء شیعتهم مع الامکان.

اقامه حدود و اجرای مجازات و کیفر به عهده حاکم اسلامی است که از طرف خداوند به حکومت منصوب شده است.

آنان امامان معصوم از خاندان پیغمبرند. و نیز بار این مسئولیت بر دوش حکمرانانی است که از طرف امامان برای قضاوت و اجرای حدود، نیابت می‌یابند و همچنین امامان، خود مسئولیت این امر مهم را به فقهای شیعه - در صورتی که امکان یابند - واگذار نمودند.

۳- عدالت در تقسیم بیت‌المال.

۴- ایجاد آرامش و امنیت در ابعاد گوناگون زندگی امت

۵- مبارزه با امتیازات طبقاتی فاسد و بی‌مورد که ریشه جاهلی دارد.

۳) نقش اقتصادی امام:

مسئولیت حساس و مهم دیگری که به عهده امام است و رسالت او ایجاب می‌کند در اجرا و ایفای تمام و کمال آن، تمام نیرو و توان خود را به کار برد، «مسئولیت اقتصادی امام» است. مسئولیت اقتصادی امام را به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱- جمع‌آوری مالیات‌ها و نظارت بر بیت‌المال. یکی از مسئولیت‌های مهم اقتصادی امام اخذ مالیات‌ها و نظارت بر بیت‌المال است.

بیت‌المال در نظام اقتصادی اسلام متشکل از موارد خمس، زکات، انفال، غنائم، جزیه و خراج می‌باشد.

مسأله بیت‌المال و مالیات‌های اسلامی از نظر مواد، ضرورت، ویژگی‌ها و نقش آن‌ها در جامعه اسلامی از جهات گوناگون فقهی، اقتصادی و اجتماعی شایان دقت و مطالعه است.

علی‌علیه السلام در ضمن نامه‌ای که به یکی از مأموران مالیاتی نوشته بود او را چنین سفارش کرد:

با پرهیزکاری و ترس از خداوندی که همتایی برای او نیست به سوی مردم حرکت کن.

و هیچ مسلمانی را نترسان. بی‌رضای او با او دیدار مکن.

و مبدا که بیش از حق خدای که در مال اوست از او بستانی.

وقتی به طایفه‌ای وارد شدی آنجا در سر آب و یا در کنار چشمه و یا چاهی فرود آی بی‌آنکه به خانه‌ای پای نهی.

آنگاه با وقار و آرامش به سویشان حرکت کن سپس در میان ایشان بایست و بر آنان سلام گوی (یعنی منتظر مباش تا آنان به سوی تو آیند و درود گویند).

و در تحیت و درود کوتاهی مکن (یعنی خود را مگیر و بی اعتنا و سبک به آنان سلام مگوی).

علی علیه السلام در قسمتی از نامه خود به یکی از کارگزاران خود که او را به جمع آوری زکات فرستاده بود نوشته است:

و امره ان لا یجبههم و لا یعضنهم و لا یرغب عنهم تفضلا بالاماره علیهم فانهم الاخوان فی الدین و الاعوان علی استخراج الحقوق (نامه ۲۶).

... و به او فرمان می‌دهم که با مردمان به پرخاشی و دل‌آزاری دیدار نکند و آن‌گونه برخورد ننماید که دست و پای خود را گم کنند یا از سر فرمانروایی درشتی نماید. چه آن مردم، در دین برادرانند و ...

از نظر اسلام در بعد اقتصادی، تعیین خمس و زکات و سایر مالیات‌های اسلامی، به وجود آوردن تشکیلاتی همانند بیت‌المال، جهت مبارزه با فقر و محرومیت، اداره افرادی که توانایی کسب و کار ندارند، تأمین زندگی کارمندان و کارگزاران دولت اسلامی؛ تقویت ارتش و مرزبانان کشور اسلامی، عمران و آبادی، توسعه صنعت و کشاورزی، بسط و ترویج فرهنگ اسلامی و مسائل دیگری از این قبیل که رفاه و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی جامعه اسلامی را تأمین می‌نماید، از مقاصد اصلی است که حکومت عدل اسلامی را تحقق می‌بخشد.

۲- تقسیم عادلانه بیت‌المال: علی علیه السلام در نهج‌البلاغه هنگامی که از مسئولیت امام در برابر جامعه سخن می‌گوید، می‌فرماید:

... فاما حقکم علی فالنصیحه لکم، و توفیر فیئکم علیکم، و تعلیمکم کیلا تجهلوا و تادیبکم کیما تعلموا. (خطبه ۳۴)

حق شما بر من این است که خیرخواه شما باشم و نیاز شما را از خزانه ملت چنانکه در خور است برآورم و شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم تا دانا گردید.

بهتر است جریان را از زبان خود حضرت در خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه بخوانیم: «به خدا سوگند که عقیل را دیدم چندان تنگدست شده بود که یک پیمانه از گندم شما را از من تقاضا کرد و کود کانش را دیدم از فقر ژولیده موی با رنگ و روی دگرگون، گویی رویشان با نیل رنگ آمیزی شده بود.

عقیل سخن خود را با من به تأکید مکرر کرد و من به او گوش می‌دادم، پس پنداشت من دین خود را به او می‌فروشم، از روش خود دست برمی‌دارم و در پی او می‌افتم.

پس پاره آهنی را برای او گداختم، سپس آن را به بدن او نزدیک کردم تا عبرت گیرد و پس از درد آن، مانند بیمار نالید و نزدیک بود از اثر آن بسوزد. پس به او گفتم:

ای عقیل مادران بر تو بگریند، آیا از پاره آهنی که انسان آن را از سر بازپچه گداخته است می‌نالی، حال آنکه مرا به آتشی می‌کشانی که جبار، آن آتش را برای خشم خود برافروخته است؟ تو از این درد می‌نالی و من از آتش دوزخ ننالم؟»

حضرت علی علیه السلام مشغول تقسیم بیت‌المال بود، طفلی از نوه‌های امام آمد و چیزی برداشت و رفت.

در اینجا هر پدری ممکن است مسأله را نادیده بگیرد ولی امام سراسیمه به دنبال طفل دوید و آن را از دستش گرفت و به بیت‌المال برگردانید. مردم به حضرت گفتند که این طفل هم سهمی دارد.

امام فرمود: هرگز بلکه تنها پدرش سهمی دارد آن هم به قدر سهم هر مسلمان عادی، هر گاه آن را گرفت به هر قدر که لازم بداند به آن طفل خواهد داد.

البته این سخت‌گیری‌ها مربوط به بیت‌المال بود. اما در بخشیدن اموال شخصی خود سخاوت امام در حدی است که حتی معاویه می‌گوید اگر

حضرت علی دو افاق داشته باشد، یکی پر از کاه و دیگری پر از طلا برای او بخشیدن هر دو یکسان است.

۳- مجازات خائنین و ظالمین به اموال عمومی و مصادره ثروت‌های آنان: والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء، لرددته، فان فی العدل سعه، و من ضاق علیه العدل، فالجود علیه اضیق. (خطبه - ۱۵ نهج البلاغه)

و الله که اگر چیزی از آن اموال (اموالی که عثمان به بیداد بین مردم پخش کرده بود) را بیابم که با آن، زنانی را مهریه داده یا کنیزانی خریده باشند همانا که مال را به صاحبانش باز می‌گردانم.

هر آینه در عدل گشادگی است. پس آن کس که عدل بر او تنگ گیرد، ستم بر او تنگ‌تر خواهد گرفت.

(یعنی کسی که تحمل عدل را نتواند کند و از عدالت ناخرسند باشد، از جور و بیداد ناخرسندتر خواهد بود، کسی که نمی‌تواند عدالت علی را تحمل کند چگونه بی‌عدالتی معاویه را تحمل خواهد کرد).

و هم ایشان در نامه‌ای به زیاد بن ابیه که در بصره جانشین عبدالله بن عباس کارگزار امام بود، می‌فرمایند:

و انی اقسام بالله قسما صادقا، لئن بلغنی انک خنت من فیء المسلمین شیئا صغیرا او کبیرا، لاشدن علیک شده تدعک قلیل الوفیر، تقیل الظهر صئیل الامر، و السلام. (نهج البلاغه - نامه ۲۰)

به خدای سوگند، سوگندی راست که اگر آگاه گردم که در مال مسلمانان به کم و بیش خیانت ورزیده‌ای چنان بر تو سخت گیرم که اندک مال (یعنی هر چه در دست توست از آن مسلمانان است، وقتی اموال مردم را از تو باز پس گیرم چیزی در دست تو نخواهد ماند) و گران پشت (به معنای مسکینی است که از عهده خرج عیال بر نیاید و بار گران شتران را بر دوش کشد) و خوارمایه گردی.

علی علیه السلام برقراری نظام عدالت و رعایت مساوات در تقسیم بیت المال روشی شگفت آور و تعجب آفرین داشت. تا جایی که از دادن مثنی گندم اضافی به برادر خود عقیل امتناع ورزیده است.

۴- مبارزه با استثمار و بیگاری و هر گونه بهره کشی ظالمانه از مردم.

۵- از میان بردن فاصله طبقاتی و تأمین زندگی فقرا و مساکین و از کار افتاده ها.

۴) نقش فرهنگی امام:

یکی از مهم ترین مسئولیت های امامت مسئولیت فرهنگی است. علی علیه السلام ضمن خطبه ای که در آن مسئولیت امام را بازگو می کرد، به این مسئولیت مهم نیز اشاره فرمودند:

فاما حقکم علی فالنصیحه لکم، و توفیر فیئکم علیکم و تعلیمکم کیلا تجهلوا و تأدیبکم کیما تعلموا (خطبه - ۳۴ نهج البلاغه).

حق شما بر من این است که خیرخواه شما باشم و نیاز شما را از خزانه ملت چنانکه در خور است بر آورم و شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم تا دانا گردید.

مهم ترین وظایف فرهنگی امام عبارت اند از:

۱- تفسیر و روشنگری آیات قرآن: یکی از مسائلی که ضرورت امامت را پس از ختم رسالت در جامعه اسلامی ایجاد و لازم می کند، مسأله روشنگری و تفسیر قرآن مجید و تبلیغ و نشر و تبیین احکام عبادی و عملی اسلام است. با توجه به همین نقش و وظیفه امام است که امامت برای زنده ماندن و استوار بودن اصل نبوت، ضروری می باشد.

اگر اصل امامت در جامعه تحقق نیابد، نه دین خدا کامل می شود نه نعمت های او تمام است و نه می توان امیدی به برقراری آرمان و هدف انبیاء

در جامعه و تاریخ بشر داشت.

قوانین و حقوق اسلامی هر چه هم روشن و واضح باشند بی نیاز از تفسیر نخواهد بود.

امروز قوانین هیچ کشوری هر چه به زبان روز تنظیم شده باشد باز به مفسران زبردستی نیاز دارد که نقاط مبهم آن را روشن سازند، کتاب آسمانی و احکام و حقوق اسلامی حتی آن مقداری که از زبان پیامبر ابلاغ شده است، بی نیاز از تفسیر نخواهد بود.

گواه آن ده ها و صدها اختلاف نظر است که پیرامون آیات قرآن و احادیث اسلامی ملاحظه می نماییم. آیا آیین اسلام که جاودانگی است به پیشوای برجسته ای که وارث علوم پیامبر باشد و نظر او در این موارد برای همه واجب الطاعت شمرده شود نیاز نداشت؟

آیا برای رفع اختلاف و کم کردن اختلافات و دودستگی ها و ایجاد وحدت اسلامی وجود چنین شخصی لازم نیست؟

در زمان معتصم عباسی مردی مرتکب سرقت شده بود و علمای اسلام در تفسیر آیه مربوط به بریدن دست دزد، اختلاف نظر پیدا کردند و نمی دانستند که دست دزد را از کجا باید برید یکی با استدلال به آیه تیمم «فامسحوا بوجوهکم وایدیکم» مسح کنید صورت را و دست ها را...

می گفت که دست دزد را باید از مچ قطع کرد. دیگری می گفت از آرنج باید دست دزد را قطع کرد و دلیلش هم آیه وضو بود.

«فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق» بشوید صورت و دست ها را تا آرنج.

سرانجام خلیفه وقت متوسل به امام جواد علیه السلام شد.

ایشان فرمودند: باید چهار انگشت او قطع گردد وقتی از او پرسیدند چرا؟ امام فرمود خداوند در قرآن مجید می فرماید:

«و ان المساجد لله» سجده گاه‌ها از آن خداست.

هر گاه در میان امت یک چنین صاحب نظر قاطع و مستدل به صورت پناهگاه فکری وجود داشته باشد، بسیاری از اختلافات پایان می‌پذیرد و امت به سوی یک هدف و یک نقطه مشترک کشیده می‌شود.

قرآن کتابی است که بر کلیات تکیه کرده است و جهت دست یافتن به موارد جزئی و فرعی نیازمند بیانگری هستیم که از علم و عصمت بهره داشته باشد.

از آن جهت باید دارای علم باشد که بر کتاب خدا احاطه داشته باشد و قدرت درک و فهم جزئیات را دارا باشد.

به این خاطر باید معصوم باشد که چون بر جایگاه خلیفه الهی و زمامداری و رهبری مردم تکیه زد از اشتباه و خیانت به دور باشد و امت نیز به او اعتماد داشته باشند.

قرآن خود بیان می‌کند که مفسر و مبین لازم دارد:

هو الذی انزل علیک الکتب منه آیات محکمات هن ام‌الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم ذیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یدکر الا اولوا الالباب (آل عمران - ۷).

اوست که فرو فرستاد بر تو کتابی را از آن آیت‌های است محکم که آن‌ها اصل کتاب‌اند و دیگر متشابهاتند، پس اما آنان که در دل‌های آن‌ها میل به باطل است پس پیروی می‌کنند از آنچه متشابه است از آن برای فتنه و برای طلب تأویلش، و نمی‌داند تأویلش را مگر خدا.

و راسخان در علم، می‌گویند ایمان آوردیم به آن، همه از نزد پروردگار ما است و پند نگیرد مگر صاحبان خرد.

راسخون در علم کیان‌اند؟

در آیه قبل (آل عمران - ۶) درباره آیات متشابه آمده است که: «و ما يعلم تأویله الا الله و الراسخون»

کسی تأویل آن را جز خدا و راسخون در دانش نمی‌داند.

ملاحظه می‌کنید که جز خدا و راسخون در دانش کسی مفهوم آیات متشابه را نمی‌داند، و مصداق راستین راسخون در علم - همان‌طور که پیشوایان اسلام بیان داشته‌اند - جز امامان نیستند.

قال صادق عليه السلام: نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تأويله (کافی - جلد ۱). امام صادق عليه السلام فرمود: «ماييم راسخون در علم و ما تأويل قرآن را می‌دانيم»

آیات متشابه معنی واضح و روشنی چون آیات محکم ندارند. بلکه چند معنی شبیه به هم از آن‌ها استفاده می‌شود و به حکم آیه شریفه (آل عمران - ۶) مردمی که در دل خود خللی دارند، برای آشوبگری و گمراه کردن مردم و تباهی دین، آیات متشابه را دست‌آویز خود قرار داده طبق رأی و سلیقه خویش تأویل می‌کنند.

در صورتی که جز خدای تعالی کسی تأویل آن را نداند و طبق این دو روایت، خدای عزوجل تأویل قرآن را به پیغمبر و امام صلی الله علیه و آله آموخته است و اگر به آن‌ها نمی‌آموخت، فایده‌ای نداشت که کلام مبهم نامعلومی را بر آن‌ها نازل کند.

و راسخ در علم، کسی است که در علم ریشه دارد و آن را خوب ضبط کرده و در آن استاد است، که مصداق کاملش همان پیامبر و امامان صلی الله علیه و آله می‌باشند.

۲- بیان معارف اسلامی و تشریح حقایق الهی:

امام در نقش فرهنگی خویش وظیفه بیان معارف اسلامی و تبیین و تشریح

حقایق الهی را که در قسمت‌های قبلی کتمان شده‌اند به عهده دارد: امام صادق علیه السلام در این مورد می‌فرماید: «ان الارض لا تخلوا الا و فيها امام، کما ان زاد المؤمنون شیئا ردهم و ان نقصوا شیئا ائمه لهم» (کافی جلد ۱) همانا زمین در هیچ حالی از امام خالی نگردد، برای آنکه (اگر) مؤمنین چیزی در اصول یا فروع دین افزودند آن‌ها را برگرداند و اگر چیزی کم کردند برای آن‌ها تکمیل کند.

با تفکر و تعمق در آیاتی که از هدف بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بحث می‌کنند به این حقیقت می‌رسیم که او در مسئولیت رسالت خویش، همانند امامان که رسالت امامت را به عهده دارند، در نقش فرهنگی خود یکی از مهم‌ترین وظایفی که بر دوشش سنگینی می‌کند وظیفهٔ بازنمایی و روشنگری و بیان حقایقی است که امت‌های قبل از او به کتمان و دگرگونی‌اش دست زده‌اند: «یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین» (مائده - ۱۵) ای اهل کتاب رسول ما آمد تا حقایق و احکام بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی (تورات و انجیل) را پنهان می‌دارید برای شما بیان کند و از سر بسیاری از خطاهای شما در گذرد و همانا از جانب خدا برای هدایت شما نوری عظیم و رسولی بزرگ و کتابی به حقانیت آشکار آمد.

۳- مبارزه با تحریف‌ها و بدعت‌ها:

کتاب‌ها و تعلیماتی را که پیامبران گذشته همچون موسی، عیسی و ابراهیم و... به عنوان بازسازی افکار و اندیشه و راه و روش‌ها و اخلاق و کردار انسان‌های زمان خویش آورده بودند همگی دچار تحریف و تغییر و دگرگونی شده‌اند.

ولی این سؤال پیش می‌آید که آیا در این دین آخرین پیامبر - محمد صلی الله علیه و آله - نیز تغییر و تحریفی انجام گرفته است؟

درباره کتاب پیامبر یعنی قرآن باید بگوییم که خداوند ضمن چند آیه که ما یکی از آن‌ها را برای شما بیان می‌کنیم با تأکید و اطمینانی هر چه تمام‌تر همانند یک سنت غیر قابل تغییر، تغییرناپذیری قرآن را بشارت می‌دهد:

انا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون (حجر - ۹)

البته ما قرآن را برای تو نازل کردیم و ما هم آن را محققاً (از آسیب منکران و تحریف و تغییر) محفوظ خواهیم داشت.

محققین و مفسرین عالیقدر اهل سنت و شیعه نیز متفقاً بر این نظرند که قرآن از تحریف و تغییر - به معنی کاهش یا افزایش آیه‌ای از آیات یا سوره‌ای از سوره‌ها - به دور مانده است و خواهد ماند.

به جز قرآن، وقوع تغییر و تحریف و انحراف و کژروی‌ها و افزایش و کاهش در سخنان پیشوایان اسلام و به ویژه در احادیث منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انکارناپذیر است.

امام چون در نقش فرهنگی خود وظیفه حراست و پاسداری از معارف اسلامی را به عهده دارد، بنابراین باید حتماً در برابر تحریفات و تغییرات و کج اندیشیدن‌های معارف و عقاید فرهنگ اسلامی دست به مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر بزند.

رهبران شیعه و امامان معصومی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رهبری و هدایت جامعه در همه ابعاد آن را به عهده داشتند در بعد فرهنگی نیز همانند ابعاد دیگر، با صداقت و صراحت و با تمام نیروی خود، بدون ترس از همه دشمنان که اسلام را آن‌گونه می‌خواستند که خود می‌پنداشتند، به اجرای وظیفه الهی خویش پرداختند. در راه مبارزه امام معصوم ع با جریان بدعت‌گذار و تحریف‌گر تاریخ مراحل را طی کرده‌اند و گام‌هایی در این مسیر نهاده‌اند:

(الف) اخطار شدید به بدعت‌گذاران و تحریف‌گران:

نخستین گام در مبارزه رهبران اسلام با تحریف و تغییر معارف و عقاید

اسلامی، اظهار تنفر از بدعت و تفسیر به رأی و دور نگهداشتن مسلمین از این خیانت به فرهنگ اسلام و اخطار شدید به بدعت گذاران و تحریف گران و ظاهر ساختن اهداف و مقاصد آنها بوده است.

امامان شیعه در این مبارزه و پیکار بر علیه تحریف و بدعت، تنها خود به مبارزه علیه بدعت گذاران و تحریف گران نمی پرداختند، بلکه مسلمانان و به خصوص عالمان و آگاهان آنها را به شناخت بدعت ها و مبارزه با آنها دعوت می کردند. برای اطلاع بیشتر شما در این مورد چند حدیث را ذکر می کنیم. «من حکم برایه بین اثنین فقد کفر، و من فسر برایه آیت من کتاب الله فقد کفر» آن کس که با نظر خود میان دو نفر قضاوت کند و آن که آیه ای از قرآن را به رأی خویش تفسیر نماید، به حقیقت که کافر است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمودند:

«إذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعليه لعنة الله» هنگامی که در میان امت اسلام بدعت ها آشکار شوند، بر عالم است که دانش خویش اظهار کند و در نمایش ماهیت دروغین آنها کوشش نماید و هر آنکه چنین نکند لعنت خدا بر او باد.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: ای مردم همانا آغاز پیدایش آشوب ها فرمانبری هوس ها و بدعت نهادن احکامی است بر خلاف قرآن که مردمی به دنبال مردمی، آن را به دست گیرند.

اگر باطل آشکار می بود بر خردمندان نهان نمی گشت و اگر حق ناآمیخته می نمود اختلاف پیدا نمی شد.

مشتی از حق و مشتی از باطل گرفته و آمیخته شود و با هم پیش آیند، اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره شود و آنها که از جانب خدا سبقت نیکی داشتند نجات یابند.

قال المعصوم علیه السلام «من اتی ذا بدعت معظمه فانما یسعی فی هدم الاسلام»

کسی که نزد بدعتگزاری آید و تعظیمش کند در خرابی اسلام کوشیده است.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «ان الذين يكتُمون ما انزلنا من البينات و الهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون» آنان که دلیل‌ها و هدایت‌های فروفرستاده ما را بعد از آنکه در کتاب آسمانی به روشنگری آن برای مردم پرداختیم کتمان می‌کنند لعنت خدا و لعنت همه لعنت‌کنندگان بر آنان باد.

ب) مبارزه با حدیث‌سازی: قدم بعدی در راه مبارزه با تحریف، مبارزه با حدیث‌سازی‌های مزدوران درباری و نوکران استعمار است که با افزودن و کاستن ناروا بر قوانین و ضوابط اسلامی، اثر قوانین و ضوابط سازنده آن را خنثی کرده و موجب گمراهی امت اسلام می‌شوند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکة ان علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نورا، فما وافق کتاب الله فخذوه، و ما خالف کتاب الله فدعوه»

به هنگامی که امری در پشت پرده شبهه و ابهام می‌ماند خود نگهداری از ورود در آن پسندیده‌تر است تا اینکه چشم‌ بسته خویشتن را در وادی هلاکت افکندن، به راستی که برای هر حق و حقیقت، منطق استواری است و برای درستی، نوری است که از آن حکایت می‌کند. پس آنچه را که در راستای سخن قرآن است برگزینید و آن چرا که مخالف است وانهید. «کل شیءٍ مردود الی الکتاب و السنه و کل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف»

هر سخنی و رهنمونی باید به قرآن و سنت پیشوایان اسلام برگردد. و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد لاجرم سخن بیهوده و دروغ آراسته‌ای بیش نیست.

ج) مبارزه با تحریف شخصیت و تاریخ:

مرحله سوم مبارزه امام بر علیه تحریف، مبارزه با تحریف و دگرگون جلوه دادن شخصیت‌ها و تاریخ است.

مبارزه با دشمنان اسلام یعنی استعمار و دشمنان دیگر که آگاهانه و یا ناآگاهانه به تحریف معارف و عقاید و شخصیت‌های اسلامی می‌پرداختند.

این مرحله از مبارزه از مراحل قبلی اهمیت کمتری ندارد؛ چون دشمنان در این مرحله به تحریف و دگرگون جلوه دادن تاریخ و رویدادهای آن پرداخته و آن‌ها را دگرگون و خلاف واقع و خلاف حقیقتشان جلوه می‌دهند.

دشمنان در این قسمت به تحریف شخصیت‌های اصیل پرداخته و آنان را بر خلاف آنچه که بودند نشان می‌دادند، اشخاص مؤمن، متقی، آگاه، مبارز و مسلمان را، افرادی بی‌ایمان، گناه‌کار، ناآگاه، سست و زبون و دشمن اسلام نشان می‌دادند و در عوض افراد پست، ذلیل، زبون، جاهل ولی حيله‌گر و فاسد و فاسق را که دشمنان اسلام بودند، افرادی مؤمن، متقی، آگاه، مبارز و مسلمان جلوه می‌دادند.

ولی پیشوایان شیعه، و امامان هدایت، در برابر این تحریفات و دگرگون جلوه دادن رویدادهای تاریخ و شخصیت‌ها ساکت نماندند. آنان با تمام نیرو به افشای چهره‌کریه دشمنان اسلام پرداخته و اشخاصی را که به ظاهر مؤمن بودند و خود را مسلمان جلوه می‌دادند ولی عملاً بر خلاف مصالح امت اسلام فعالیت می‌کردند، از چهره‌شان پرده‌برداری کرده و باطن خبیث و نیت پلید آنان را برای جامعه اسلامی روشن نمودند و در عوض به روشنگری چهره‌اشخاص مؤمن، مسلمان، مجاهد و مبارز که هدفی جز رضای خدا و مجد و عظمت اسلام نداشتند ولی توسط دشمنان اشخاص خارجی، منافق، کافر و پست و ذلیل معرفی شده بودند پرداختند.

در این میان می‌توان افشاگری امام زین‌العابدین علیه‌السلام را در مرکز خلافت

زور و تزویر یعنی در کاخ یزید، دربارهٔ حادثهٔ کربلا و ماهیت آن حادثه، ماهیت امام حسین علیه السلام و یاران فداکار و مسلمانانش و یزید و دار و دسته فاسق و گناه کارش نام برد.

چگونه امام در این مرحله حساس که ممکن بود با فریبکاری‌های دستگاه حاکم، قیام عاشورا و خاطرهٔ مجاهدان کربلا به فراموشی سپرده شود و مردم نفهمند که امام حسین علیه السلام برای چه قیام کرد، دست به افشاگری چهرهٔ واقعی دستگاه حاکم زد و چهرهٔ واقعی امام حسین علیه السلام و یارانش را که آنان را خارجی معرفی کرده بودند برای مردم روشن نمود؟ امام بیان داشت که عوامل ایجاد قیام کربلا و اهداف امام حسین علیه السلام و یارانش از این قیام چه بوده است.

۴- نقش تربیتی امام:

یکی دیگر از مسئولیت‌های امام و وظایف ایشان «نقش تربیتی» اوست. وظیفهٔ امام در این بعد از ابعاد دیگر اهمیت کمتری ندارد. همه کرامت‌ها و کمالات و صفات نیکویی که برای انسان قائل شده‌اند از قبیل شرافت، کرامت ذات، سخاوت، آزادی، ایثارگری، عزت، نیایش، ایمان، مهربانی، و... به صورت یک سلسله استعدادها در وجود او قرار دارد و نمی‌تواند هر انسانی خودبه‌خود به این ارزش‌ها دست یابد، بلکه برای بروز این استعدادها و از قوه به فعل تبدیل شدن این نیروها نیازمند عامل مهم تربیت هستیم. تربیت یعنی پرورش دادن و شکوفا نمودن استعدادهای درونی یک شیء، یعنی از قوه به فعل تبدیل کردن استعدادهای یک شیء یا یک شخص. برای اینکه یک انسان واقعاً انسان باشد یعنی فردی باشد مؤمن، متقی، فداکار، سخاوتمند، برخوردار از شرافت ذاتی، آزاد، مهربان و بنده خدا، باید توسط یک استادی تربیت پیدا کند که او نیز یک انسان واقعی باشد و قبلاً تمام خصایل و صفات انسانی در او به فعلیت رسیده باشد.

آن استاد، نمونه‌ای از یک انسان واقعی و کامل باشد، تا بتواند به انسان‌ها جهت بدهد، جهت خدایی بدهد و آن را طوری پرورش دهد که خداگونه باشد و شایستگی جانشینی خدا را بر روی زمین پیدا کند. و انسان‌هایی معتدل و وسط باشند.

امامان و رهبران امت اسلامی در این بخش و این بُعد از وظایف الهی خود به طور کلی چهار هدف را دنبال می‌کنند:

۱- پرورش و شکوفانمودن و از قوه به فعل تبدیل نمودن تمامی استعدادهایی که در وجود انسان قرار داده شده است.

۲- روشنگری و زنده نمودن ارزش‌های انسانی و کرامات اخلاقی انسان از قبیل: اخلاقی، خودسازی، شجاعت، ایثار، سخاوت، ایمان، مهربانی، و...

۳- مبارزه و پیکار و از بین بردن رذائل اخلاقی مانند: بخل، کینه، حسد، ذلت، استکبار و...

۴- حرکت دادن و نیرو بخشیدن به انسان برای حرکت به سوی خدا، که همه چیز خود را برای او قرار دهند، مردن، زندگی، خوردن، خوابیدن، درس خواندن، نماز خواندن، روزه گرفتن، پیکار و...

بخش سوم:

ولایت فقیه

- ۱- شرایط زمامدار و حاکم
۲. ولایت فقیه با استناد و تکیه بر احادیث و روایات
۳. حدود اختیارات فقیه

در قسمت نقش سیاسی امام، علت لزوم دستگاه حکومتی و سیستم سیاسی را در یک جامعه توضیح دادیم و بیان نمودیم که چه اشخاصی شایستگی رهبری سیاسی جامعه را دارند.

ما گفتیم که تنها امامان حق عليه السلام شایستگی رهبری سیاسی جامعه مسلمین را دارند.

و حال می‌رسیم به این مطلب که آیا در زمان غیبت امام معصوم، وجود دستگاه حاکمه و رهبری سیاسی بر حق لازم است یا خیر؟
آیا در زمان غیبت امام معصوم، امت به حال خود رها می‌شوند و دیگر کسی او را رهبری نمی‌کند؟

یا در این مرحله نیز امت باید رهبری و هدایت شود؟
اسلام قوانین و مقرراتی درباره مسائل اقتصادی، فرهنگی، جزایی، نظامی و قضاوت و ... دارد که نه اجازه می‌دهد این احکام تعطیل بماند و نه اختیار اجرای آنها به دست افراد جاهل و خودخواه می‌دهد.

مجموعه قوانین و مقررات و احکام برای اصلاح و حرکت جامعه کافی نیست، برای اینکه قانون بتواند جامعه را اصلاح کرده و آن را وادار به حرکت به سوی کمال مطلوب خود نماید، به قوه اجراییه و مجری حاکم احتیاج دارد.

قانونگذاری به تنهایی سعادت بشر را تأمین نمی‌کند، بلکه باید یک قوه مجریه‌ای نیز باشد تا قوانین را اجرا کند و اکنون به این مسئله می‌رسیم که چه کسی باید مجری قوانین اسلامی در زمان غیبت امام زمان (عج) باشد. اسلام تنها فقها را شایسته به دست گرفتن رهبری جامعه و اجرای قوانین اسلامی می‌داند و بر مردم اطاعت آنان را واجب کرده است.

۱- شرایط زمامدار و حاکم

شرایطی که برای زمامدار و رهبر حاکم جامعه اسلامی ضروری است عبارت است از: (البته غیر از شرایط عامه مثل: عقل، تدبیر، تقوی، ایمان)

الف: علم به قوانین اسلامی

چون حکومت اسلامی، حکومت قانون و حکومت مقررات الهی است پس یک فرد حاکم و زمامدار جامعه، حتماً باید از قوانین و مقررات اسلام آگاهی کامل داشته باشد.

چون در این میان تنها کسانی که آگاهی کامل به قوانین و ضوابط و احکام اسلام دارند فقها می‌باشند پس تنها آنان هستند که شایسته رهبری و حاکمیت جامعه را دارند.

ب: عدالت

حاکم زمامدار جامعه اسلامی بایستی عادل باشد و فرد گناه‌کاری نباشد. کسی که حاکم بر سرنوشت مردم می‌شود و می‌خواهد قوانین جزایی اسلام را اجرا نماید و متصدی امور بیت‌المال شود، حتماً باید عادل باشد و در وجود او از ظلم و ستم اثری نباشد.

زمامدار و حاکم اگر عادل نباشد در اداره بیت‌المال مرتکب خیانت می‌شود و در مالیات‌ها و اموال مسلمین دخل و خرج بی‌مورد خواهد کرد و در خرج آن‌ها اسراف خواهد کرد و حق را به صاحبش نخواهد داد.

چون همان‌طور که خداوند به ابراهیم علیه السلام می‌فرماید «لا ینال عهدی الظالمین» فرد ظالم و ستمگر حق حاکمیت بر جامعه را ندارد. به طور کلی می‌توان گفت که حاکم و زمامدار و ولی مسلمین باید عالم به احکام و قوانین و مقررات و حدود اسلامی باشد در اجرای آن‌ها رعایت عدالت را بنماید.

این شرایط را در اصل ۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ملاحظه می‌کنیم که متن آن به شرح زیر است.

«در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت، بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند...»

۲. ولایت فقیه با استناد و تکیه بر احادیث و روایات

حضرت علی علیه السلام فرمودند: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اللهم ارحم خلفائی - ثلاث مرات - قيل یا رسول الله و من خلفائك؟ قال: الذین یاتون من بعدی، یروون حدیثی و سنتی فیعلمونها الناس من بعدی.

رسول خدا فرمود: خدایا، جانشینان مرا رحمت کن - و این سخن را سه بار تکرار فرمود - پرسیده شد که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند و آن را پس از من بر مردم می‌آموزند.

این حدیث شامل آن گروهی می‌شود که علوم و قوانین اسلام را گسترش می‌دهند و احکام اسلام را بیان می‌کنند و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می‌کنند.

تا به دیگران تعلیم دهند، همان‌گونه که رسول خدا و امامان علیهم السلام احکام اسلام را گسترش می‌دادند.

معنی يعلمونها الناس... همین است که علوم اسلام را بین مردم سبط و گسترش دهند و احکام اسلام را به مردم برسانند. این روایت، راویان حدیثی را که فقیه نباشند در بر نمی گیرد چون که احکام و سنت الهی عبارت است از تمام احکام و مقررات. پس کسی که می خواهد سنن الهی و احکام اسلام را نشر بدهد باید بر تمامی آن ها آگاهی داشته باشد.

محدثینی که به مرتبه اجتهاد نرسیده باشند و فقط احادیث را نقل کنند از این امور آگاهی ندارند و نمی توانند این امور را تشخیص دهند و فقط آن ها را نقل می کنند و در بین مردم رواج می دهند و منظور حضرت هم این بوده است که سنت واقعی و احکام حقیقی اسلام نشر داده شود. در هر صورت گسترش دادن علوم اسلامی و نشر احکام الهی با فقهای عادل است تا احکام واقعی را از غیر واقعی، و روایاتی که ائمه صادر کرده اند تشخیص دهند.

امام کاظم علیه السلام فرمود: «الفقهاء حصون الاسلام» فقها قلعه اسلام هستند. یعنی فقیه موظف و مأمور است که از احکام و قوانین اسلام و حد و مرز اسلام محافظت و نگهبانی کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا فی الدنيا. قيل: یا رسول الله، و ما دخولهم فی الدنيا؟ قال: اتباع السلطان، فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم»

فقها امین و مورد اعتماد پیامبرانند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذائذ و ثروت های ناروای) دنیا نشده باشند.

گفته شد: ای پیغمبر خدا: وارد شدنشان به دنیا چیست. می فرماید: پیروی کردن از قدرت حاکمه. بنابراین اگر چنان کردند بایستی از آن ها بر دینتان بترسید و پرهیز کنید.

«الفقه‌ا مناء الرسول» یعنی تمام اموری که به عهده پیغمبران است فقه‌ای عادل موظفند آنان را انجام دهند.

و مراد از امناء الرسل کسانی هستند که از هیچ حکمی تخلف نکنند و پاک و منزّه باشند.

به طور کلی اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقه‌است، همان‌طور که پیامبر ﷺ مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است، فقه‌ای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و احکام را اجرا کنند و قوانین را در جامعه مستقر گردانند.

اگر فقیهی بر خلاف قوانین و احکام اسلامی کاری انجام دهد، گناهی مرتکب شود، خودبه‌خود از حکومت عزل و برکنار می‌شود، زیرا از امانتداری ساقط شده است.

وقتی حکومت اسلامی تأسیس شود و اسلام بر تمام شئون جامعه حاکم گردد و همه در زیر سایه احکام و قوانین و احکام اسلام، اعمال را انجام دهند، نتیجه می‌گیریم که معنای «امین» این است که فقه‌ا تمام امور را که اسلام مقرر کرده است به طور امانت اجرا کنند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «العلماء، حکام علی الناس» علما حاکمان مردم هستند.

یعنی علما، فقه‌ا، حاکمان و زمامداران جامعه هستند و تمام امور زندگی مردم در دست آنهاست.

از مجموع آنچه که گفته شد استفاده می‌شود که در جامعه اسلامی باید فقیه عادل و جامع‌الشرایط در رأس کار و حاکم بر جامعه و رهبر و اداره‌کننده آن باشد. و اگر قدرت و ولایت، از فقیه گرفته شود قوانین الهی تغییر یافته و طاغوت زمام امور را به دست خواهد گرفت.

۳. حدود اختیارات فقیه

وقتی فقیه عادل‌ی آمد و در جامعه تشکیل حکومت اسلامی داد، همان حاکمیت و ولایتی را که حضرت محمد صلی الله علیه و آله درباره اداره جامعه داشته‌اند را دارا می‌باشد و بر همه مردم اطاعتش واجب است.

همان حاکمیتی که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام در تشکیل حکومت و اجرای قوانین و احکام اسلامی وجود دارد، فقیه هم دارا می‌باشد.

ولی تفاوتی که با آن بزرگواران دارد این است که فقیه «ولی مطلق» به این معنی نیست که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشد و بتواند فقیه دیگری را عزل یا نصب کند.

پس کاملاً واضح است که حدود اختیارات فقیه در اداره امور جامعه و اجرای قوانین و مقررات اسلامی به اندازه حدود اختیارات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی صلی الله علیه و آله است.

البته منظور این نیست که مقام هر دو یکی است، چون در اینجا اصلاً صحبت از مقام نیست، بلکه سخن از وظیفه و مسئولیت است.

ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین و مقررات اسلامی و این یک وظیفه و مسئولیت سنگین و مهم است.

به طور کلی ولایت مورد بحث ما در اینجا یعنی حکومت و اداره جامعه و اجرای قوانین و احکام اسلامی و این یک امتیاز و برتری نیست، بلکه وظیفه‌ای مهم و حساس است.

خاتمه

با شکر و سپاس فراوان خدای متعال را که مرا یاری کرد تا این جزوه ناچیز را تهیه کنم.

در تدوین این جزوه از چند کتاب ارزنده استفاده شده است که نام آن‌ها را تحت عنوان مأخذ و منابع در آخرین بخش کتاب آوردم.

و باز هم خدای را شکر می‌گویم که به من این نیرو را داد تا بتوانم تنها این کار را برای رضای او انجام دهم و تنها نیروی محرک من در این کار رضای او باشد.

با امید اینکه خداوند در همه حال مرا یاری کند تا از تمام توانم در راه رضای او استفاده کنم و هیچ مانع و حجابی بین من ناچیز که یکی از بندگان حقیر در گاه لطف و کرم او هستم، و او که کمال مطلق، علم مطلق و... است وجود نداشته باشد.

نه کار، نه شهرت، نه مقام و نه... نتواند مرا از یاد او و اینکه من باید برای او زندگی کنم و برای او بمیرم، ببرد.

و چه مناسبست نیکویی دارد که در خاتمه این جزوه به عنوان حسن ختام قسمتی از مناجات شعبانیه امیرالمؤمنین را ذکر کنیم.

و از خدا بخواهیم که ما را از تمام تعلقات که سدی بین ما و اوست رها سازد و ما را به خودش که کمال مطلق است برساند.

«الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک
حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا
معلقه بعز قدسک»

معبودا به من ببخش کمال دل دادن به درگاہت را و پرتو ده دیدۀ دل ما
را به تابش نظر خود بدان تا بر درد دیدہ‌های دل‌ها پرده‌های نور را و برسد
سرچشمۀ عظمت و بگردد ارواح ما آویزان بعز قدست...

به امید اینکه ما نیز در رها شدن از حجاب‌های موجود بین خودمان و خدا
موفق باشیم.

«والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته»

منابع استفاده شده:

نهج البلاغه ترجمه اسدالله مبشری
اصول کافی؛ ترجمه سید جواد مصطفوی
امام الگوی امت؛ ق - واثقی
فلسفه امامت و رهبری؛ محمدی ری شهری
ولایت فقیه امام خمینی و ...

زندگی‌نامه
و خاطراتی از

نویسنده این کتاب
دانش‌آموز شهید
امیر حسین سیف



میلاذ

راوی: منیره حسینی

مادر شهید

روستای برجک بین خمین و لرستان واقع شده. این روستا مدتی زیر مجموعه استان لرستان و بعدها زیر مجموعه استان مرکزی و شهرستان خمین قرار گرفت.

من و محمد آقا شوهرم در این روستا به دنیا آمدیم. روستایی زیبا با مردمانی مؤمن و پرتلاش.

سنی نداشتم. حدود چهارده ساله بودم که به خواستگاری من آمدند و ازدواج کردم. آن زمان دختر و پسرها زود ازدواج می کردند و به سراغ زندگی خودشان می رفتند. امکانات و رفاه امروزی نبود اما چون ازدواج‌ها ساده و در سنین پایین انجام می شد مشکلات کمتر بود.

محمد آقا در تهران مشغول بنایی بود. خیلی دیر به دیر به خمین می آمد. من هم در اوقات بیکاری به پدر و مادرم در روستا کمک می کردم.

مدتی بعد از ازدواج باردار شدم. بنا به توصیه بزرگان، خیلی در نماز و عبادت‌هایم دقت می کردم. با اینکه سنی نداشتم اما به لقمه حلال و حرام خیلی اهمیت می دادم. پانزده ساله بودم که اولین فرزندم به دنیا آمد.

نام فرزندم را امیر حسین گذاشتیم. این اسم در آن روزگار رسم نبود. اما بر اساس عشق و علاقه ای که به آقا امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام داشتیم این نام را انتخاب کردیم.

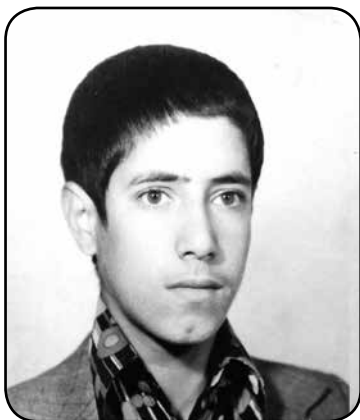
بعد از امیرحسین خدا باب رحمت را به روی خانه‌ی ما باز کرد و چهار پسر و دو دختر به ما هدیه نمود. همه بچه‌هایم خوب بوده و هستند. یکی از یکی بهتر. اما تمام فامیل می‌گفتند امیرحسین چیزی دیگری است! سال‌ها بعد، بعضی از خانم‌های فامیل به من می‌گفتند: تو چرا اینقدر به امیرحسین وابسته‌ای؟! چرا همیشه با او حرف‌هایت را می‌زنی؟ من هم می‌گفتم: من با امیرحسین عزیزم فقط پانزده سال اختلاف سنی دارم. از طرفی شما باید باشید تا ببینید که چقدر این پسر دلسوز من است. مثل یک دختر برای من کار می‌کند.

بارها شده که لباس‌ها را توی لگن می‌ریزم تا خیس بخورد و آماده شستن شود. وقتی می‌روم، می‌بینم که امیرحسین همه لباس‌ها را شسته. یا اینکه سبزی می‌خرم، قبل از اینکه حرفی بزنم یا کاری انجام دهم امیرحسین همه سبزی‌ها را پاک می‌کند.

از طرفی بار کارهای مدرسه‌ی بچه‌ها را از روی دوش من برداشته. من کاری به درس بچه‌ها ندارم. همه کارها با امیرحسین است.

در مورد نماز و عبادت هم که از پدر و مادرش جلوتر رفته. از لحاظ ادب و احترام هم از تمام بچه‌های فامیل جلوتر است. دیگر چه می‌خواهیم؟ تمام فامیل حرف‌هایم را تأیید می‌کردند. آن‌ها حق می‌دادند که این قدر امیرحسین را دوست داشته باشم. اگر یک شب او را نمی‌دیدم دلم برایش تنگ می‌شد. از بس که او مهربان و دلسوز بود.

برای همین زنان فامیل به من حق می‌دادند که تا دوازده سال بعد از شهادت امیرحسین، در هیچ جشن و عروسی شرکت نکردم. پیراهن سیاه را در نیاوردم. هنوز هم بعد از گذشت سی سال، داغدار او هستم.



دبستان

امیرحسین توی روستا بزرگ شد. هفت سال اول زندگی را در روستا بود و کلاس اول را هم در همان جا گذراند، اما به خاطر اینکه هنوز برای او شناسنامه نگرفته بودیم نتوانست کارنامه بگیرد. معلم او می گفت: این پسر خیلی استعداد دارد. حیف است که عمر او تلف شود.

امیرحسین از همان روزها در دل تمام اهالی روستا جا باز کرده بود. همه او را دوست داشتند. چون خیلی پسر آرامی بود. اصلاً شیطنت دیگر بچه های روستا را نداشت.

سال ۱۳۵۲ بود که به خاطر مشکلات کاری همسرم راهی تهران شدیم. همین منزل را که الان ساکن هستیم، در کوچه شهید سیفی نزدیک اتوبان شهید محلاتی خریدیم.

خانه ای یک طبقه اما خوب بود. حیاط داشت و پسرها سرشان گرم بازی گرم بود.

شرایط خوب بود، اما چون کلاس اول امیرحسین را قبول نکردند مجبور شد یکبار دیگر کلاس اول را بخواند.

از این بابت ناراحت بود. اما از همان روزها نشان داد که بسیار باهوش و مستعد است. خیلی بیشتر از سن خودش می فهمید.

توی دبستان شرافت ثبت نام شد و دوباره از اول شروع کرد. اینقدر خودش را خوب نشان داد که چند سال بعد، معلم و مدیر مدرسه من را خواستند و گفتند: به این آدرس مراجعه کنید و فرم مربوط را پر کنید. بعد هم در تابستان مراجعه کنید تا طی یک ماه، یک سال را جهشی بخواند.

رفتیم به همان آدرس، اما نمی دانم چرا آن مسئول قبول نکرد. من و امیرحسین خیلی ناراحت شدیم.

وقتی دیدم امیرحسین ناراحت است، به جای اینکه او را دلداری بدهم، من هم شروع کردم به گریه کردن! اصلاً نمی توانستم ناراحتی او را ببینم.

هفته بعد دوباره با ما تماس گرفتند و ما به همان اداره رفتیم. این بار مسئول مربوطه عوض شده بود. مدارک را نگاه کرد و اجازه داد که امیرحسین در امتحانات جهشی شرکت کند. همان سال هم برای او شناسنامه گرفتیم.

آن سال کلاس چهارم و پنجم را با موفقیت طی کرد و مقطع دبستان را به خوبی پشت سر گذاشت.

خوب به یاد دارم که امیرحسین از همان سال‌ها در ایام تابستان با پدرش به سر کار می رفت و برای خودش درآمد داشت. اما یک بار هم پول درآمد خودش را بیهوده خرج نکرد.

از زمانی که به یاد دارم همیشه در حال خرید کتاب و مطالعه بود. هرچه پول به دستش می رسید کتاب می خرید.

از خواندن کتاب لذت می برد. بیشتر رُمان‌های روز دنیا را در حالی که هنوز سال آخر دبستان بود می خرید و مطالعه می کرد.



مصیبت

بیشتر بچه‌ها شیر به شیر به بودند. خداوند بعد از امیرحسین، پسری به نام صفدر و بعد اسد را به من هدیه داد. بعد هم به ترتیب بچه‌های دیگر. کار در خانه زیاد بود. در این میان امیرحسین بیش از بقیه به فکر من بود. تقریباً بار کارهای بچه‌ها را از دوش من برداشته بود. بعد از امیرحسین، اسد خیلی به فکر من بود. از برادرش یاد گرفته بود. توی خرید خانه کمک می کرد و...

اوایل انقلاب بود. ایام تابستان بچه‌ها مشغول بازی توی کوچه بودند. یک روز ظهر اسد وارد خانه شد و گفت: مامان سر و کمرم خیلی درد می کنه. گفتم: چیزی نیست. شاید گرما زده شدی. رفتم و برایش شربت آبلیمو درست کردم. بعد از اینکه شربت را خورد حالت تهوع پیدا کرد... حالش بدتر شد. سریع او را به درمانگاه بردم. دختر دوم من کوچک بود. کسی نبود او را نگه دارد، برای همین با خودم او را بردم. اسد با پای خودش همراه ما به درمانگاه میدان آب موتور آمد. دکتر هندی آنجا اسد را معاینه کرد و به او یک سرم وصل کرد. اسد از درد به خود می پیچید.

گفتم: آقای دکتر، اگه حالش بد شده ببرمش بیمارستان، دکتر گفت: نه چیزی نیست، داره برا تو ناز می کنه...

اسد را به یکی از بغل تختی هایش سپردم و رفتم که دخترم را بگذارم خانه. همین که از پله ها پایین آمدم یکی از فامیل هایمان را دیدم. پرسید چی شده؟! گفتم: بچه ام مریضه، او به دخترم که در آغوشم بود نگاه کرد و گفت: این که حالش خوبه!

گفتم: اسد را می گم. پسر من اون بالا بستری شده. او دخترم را گرفت و با هم برگشتیم بالا. شاید چند دقیقه اسد را تنها گذاشته بودم. وقتی رسیدم بالای سرش، دکتر داشت سرم را عوض می کرد. خیلی دلم برایش سوخت. سر اسد را در آغوش گرفتم. بچه ام بغض کرده بود. گوشه روسری من از اشک چشمان اسد خیس شد.

چند دقیقه بعد دوباره دکتر آمد و گفت: بگذارش روی تخت تا ببینمش. اسد چند دقیقه ای بود که به خواب رفته بود. دکتر چشم های اسد را باز کرد. بعد نبض او را گرفت. یکدفعه سرش را بالا آورد و گفت: این بچه که مُرده ... نمی دانم می شود تصور کرد که یک مادر در چنین شرایطی چه حالی دارد؟!

پسر من اسد توی آغوش من جان داد. کل مریض شدن و فوت اسد دو ساعت طول نکشید!

بعدها یکی می گفت: منتزیت گرفته، یکی می گفت مسموم شده و ... حال من قابل بیان نبود. روز و شب گریه می کردم. امیرحسین می گفت: مادر این کارها رو نکن، صبر داشته باش. خدا داره ما رو امتحان می کنه. آدم باید تحمل مصیبت رو داشته باشه.

من هم به خاطر حرف امیرحسین صبر می کردم. اما چند سال بعد که خودش رفت، معنای حرفش را در مورد صبر فهمیدم.



روزهای انقلاب

برادر شهید

بعضی آدم‌ها از همان دوران نوجوانی و جوانی ماهیت خودشان را خوب نشان می‌دهند! این افراد به حوادث اطراف خود با دقت می‌نگرند و همه چیز را خوب بررسی می‌کنند.

هوش و استعداد این افراد در بروز حوادث خودش را نشان می‌دهد. این افراد قدرت تجزیه و تحلیل مسائل را به خوبی پیدا می‌کنند و می‌توانند چراغ راه دیگران باشند.

از دیگر خصوصیات این افراد این است که اهل مطالعه هستند. انسان‌های نخبه، خوب درباره همه چیز فکر می‌کنند و حرف بی‌دلیل و مدرک نمی‌زنند. از بالاترین ویژگی‌های امیرحسین همین موضوع بود. او در ایام انقلاب سن کمی داشت اما تمام حوادث را به خوبی زیر نظر داشت.

از انسان‌های خبره و آگاه، دلیل مسائلی که در کشور رخ می‌داد را سؤال می‌کرد و با مطالعه روزنامه‌ها و کتاب‌هایی در این زمینه، اطلاعات خود را کامل می‌کرد.

در ایام انقلاب فعالیت امیرحسین بسیار زیاد بود. در راهپیمایی‌ها حضور همیشگی داشت. بچه‌های محل را برای فعالیت در این عرصه بسیج کرده بود. یادم هست با بچه‌های مسجد در گیر پخش اعلامیه بود. از هر فرصتی برای شناساندن چهره رژیم پهلوی استفاده می‌کرد.

با پیروزی انقلاب، هر شب در مسجد بود. آخرین اخبار انقلاب را رصد می کرد.

زمانی که بنی صدر در رأس کار قرار گرفت، نظرات مختلفی درباره شخصیت بنی صدر می شنیدیم.

امیرحسین به خوبی شخصیت او را شناخته بود. او شهید بهشتی را به عنوان الگوی نیروهای خط امام می دانست و بنی صدر را انقلابی نمی دانست! درحالی که بسیاری از انقلابیون، گول حرف های بنی صدر را خورده بودند و به او رأی دادند. بعدها فهمیدیم که چقدر این پسر دقت نظر داشت.

از بستگان نزدیک ما بود. مثل جهانگردها بیشتر اروپا را گشته بود. در همان سال های ابتدای انقلاب و جنگ به خانه ما آمد. در خلال صحبت ها شروع کرد از روند انقلاب و اتفاقات داخل کشور انتقاد کردن.

او تمام اتفاقات داخل کشور را زیر سؤال برد. با اینکه فامیل های تحصیل کرده و باسواد و انقلابی داشتیم اما کسی جواب او را نداد. او هم به بیاناتش ادامه می داد!

وقتی خوب حرف هایش را زد، امیرحسین شروع به صحبت کرد. یکی یکی حرف های این آقا را جواب داد. با دلایل منطقی تمام استدلال های او را زیر سؤال برد.

مادر ما اشاره کرد که امیرحسین چیزی نگو، ایشان مهمان هستند. اما همین فامیل ما گفت: نه، نه، این پسر خیلی باسواد و فهمیده است، خیلی خوب و با دلیل و منطق حرف می زند. احسنت احسنت...

آن شب، اولین باری بود که اکثر فامیل ما به قدرت استدلال و هوش امیرحسین آفرین گفتند.



دوست نا آشنا

امیرحسین دوره راهنمایی را در مدرسه عماریاسر درس خواند. خیلی درشش خوب بود.

جزء شاگردان ممتاز مدرسه به حساب می آمد. با معدل نزدیک به نوزده دوره راهنمایی را به پایان رساند.

این دوران، زمان بلوغ و مشکلات برخی نوجوانهاست. اما درباره امیرحسین موضوع کاملاً فرق می کرد.

او سال ۱۳۵۸ وارد کلاس دوم راهنمایی شد. از همین زمان بود که تغییرات شگرف روحی را در او شاهد بودیم.

او در کنار درس به مطالعات غیر درسی می پرداخت، کتابهای زیادی از آن زمان وارد خانه ما شد.

چندین کمد کتاب داشتیم که هنوز هم بیشتر آنها موجود است. معلمها نیز استعداد امیرحسین را در زمینه ادبیات فهمیده بودند، برای همین مرتب به او کتاب معرفی می کردند.

در همین ایام بود که امیرحسین در چند کتابخانه معروف عضو شد و از آنجا کتاب می گرفت.

در میان کارتهایی که از آن زمان برای ما مانده، کارت عضویت پسر در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نیز موجود است.

اما یکی از اتفاقاتی که در آن ایام برای پسر رخ داد ماجرای یک دوست نا آشنا بود!

یکی از معلم‌های امیرحسین بسیار او را دوست داشت. همیشه از او برای نوشتن مقاله و خواندن در سرصف استفاده می‌کرد.

این معلم با توجه به استعداد و توانایی‌های پسر به او گفت: در یکی از روستاهای اراک دانش آموزی را می‌شناسم که مانند تو بسیار باهوش و با استعداد است، اگر دوست داشتی از طریق نامه با این پسر در ارتباط باش.

یادم هست که اسم او ابراهیم یا ابراهیمی بود. آن زمان موبایل و پیامک و... نبود. امیرحسین مرتب برای او نامه می‌نوشت و از مسائل روز و مسائل سیاسی و ... او را با خبر می‌کرد. او هم در جواب، مطالب خوبی را برای امیرحسین می‌نوشت. حتی به یادم دارم در برخی نامه‌ها برای هم سؤال‌های درسی می‌نوشتند.

این ارتباط ادامه داشت تا اینکه یکبار این آقا پسر، از امیرحسین و خانواده دعوت کرد تا به روستای آن‌ها در اراک بیایند. او خیلی اصرار داشت تا امیرحسین را ببیند.

یک روز صبح امیرحسین و برادرش راهی اراک شدند. آخر شب بود که دیدم هر دوی آن‌ها برگشتند!

گفتم: چی شد، چقدر زود برگشتید. مگه آدرس اون دوست رو پیدا نکردید؟

پسر گفت: چرا پیدا کردیم. اتفاقاً منزلشان را هم دیدیم، اما ...

گفتم: اما چی؟!

گفت: خجالت کشیدیم به خانه آن‌ها برویم. گفتیم شاید شرایط مهمان و پذیرایی را نداشته باشند. برای همین برگشتیم.



اخلاص

منیره حسینی (مادر شهید)

از همان روزهای دوره راهنمایی پای امیرحسین به مسجد باز شد. با اینکه مسجد میدان آب موتور به خانه ما نزدیک بود، اما به مسجد احباب الحسین علیه السلام که دورتر بود می‌رفت. می‌گفت: توی مسجد احباب کمتر من را می‌شناسند، این‌طوری بهتر است.

شب‌ها به جلسات سخنرانی می‌رفت. نمازهایش حال و هوای بیشتری پیدا کرده بود. کاملاً مشخص بود که مشغول خودسازی شده. کارهایش برای خدا بود. سعی می‌کرد از کارهای خوبی که انجام می‌دهد حرفی نزند. یک جلسه مذهبی در میدان شهدا برگزار می‌شد که همیشه در آن شرکت می‌کرد. رفته‌رفته کتاب‌هایی که مطالعه می‌کرد از رُمان و ادبیات و شعر به سمت کتاب‌های معنوی رفت.

یک روز دیدم کتاب جهاد اکبر حضرت امام را می‌خواند و خلاصه‌نویسی می‌کند. روز بعد کتاب عبادت و خودسازی و ... هیچ‌وقت ندیدم که در زمینه لباس و پوشاک اهل تجملات باشد. همیشه یک پیراهن و شلوار ساده می‌پوشید.

در جلسات بسیج مسجد احباب الحسین علیه السلام شرکت می‌کرد. اما قبل از اینکه یک بسیجی عادی باشد، تلاش می‌کرد که یک انسان نخبه و باسواد، اما بسیجی و انقلابی باشد.

چند تا رفیق توی محل داشت که روحیاتشان شبیه هم بود. ما بعدها خیلی تلاش کردیم تا خصوصیات امیرحسین را از آن‌ها جويا شویم، اما متأسفانه اکثر آن‌ها شهید شدند.

مدتی بود که می‌دیدم صبحانه نمی‌خورد و به مدرسه می‌رود! بعد هم که بر می‌گشت ناهار نخورده مشغول مطالعه می‌شد. قبل از غروب چند تا لقمه به صورت ساندویچی آماده می‌کرد و با خودش به مسجد می‌برد!

این کار چند روز تکرار شد. تا اینکه یک روز گفتم: امیر، تو روزه می‌گیری؟! درست جواب نداد. می‌خواست کارهایش خالصانه برای خدا باشد. گفتم: لاقل من را صدا کن تا برات سحری درست کنم. این چه کاریه؟! از همان ایام می‌دیدم که نمازهایش را بیشتر مواقع در مسجد می‌خواند.

اگر هم در خانه نماز می‌خواند با توجه و با حالت عرفانی خاص اقامه می‌کرد. تو روزهایی که نفت با کوپن داده می‌شد و گاز نبود، خیلی به دیگران کمک می‌کرد. یک شب شخصی درب خانه را زد و گفت: شما نفت دارید؟ ما گفتیم نه

همان موقع امیرحسین از مسجد برگشت و پرسید: این آقا چی می‌خواست؟ گفتیم نفت می‌خواست ما هم گفتیم نداریم.

خیلی ناراحت شد. گفت: این آقا را می‌شناسم، با خانواده‌اش توی چادر زندگی می‌کنه، اما ما لاقل توی خانه هستیم، چرا بهش نفت ندادید؟ بعد رفت و اون شخص رو پیدا کرد و بهش یک دبه نفت داد.

یک کاغذ مخصوص به خودش داشت که به کسی آن را نشان نمی‌داد! توی جیبش بود و هر شب چیزهایی روی آن می‌نوشت.

بچه‌ها خیلی تلاش کردند تا بفهمند این کاغذ چیست؟

بعدها فهمیدیم که امیرحسین هر روز گناهان و یا ... که مرتکب می‌شده در این برگه یادداشت می‌کرد و تلاش داشت که هر روز گناهانش کمتر شود.



مربی بچه‌ها

اکبر سیفی

تا وقتی داداش امیرحسین، بالای سر من و دیگر بچه‌ها بود، همه ما شاگرد اول بودیم! یعنی جرأت نداشتیم که درس نخوانیم.

یادم هست یک بار مشق‌هایم را خیلی تندتند و بد نوشتم. امیرحسین آمد بالای سرم و نگاهی به دفتر من انداخت. خیلی آرام دفتر را برداشت و گفت: چرا این قدر بدخط و تند نوشتی؟

جوابی نداشتم. برادرم صفحه‌ای را که بدخط نوشته بودم پاره کرد و گفت: یک بار دیگه بنویس.

برای من درس عبرت شد که دیگر کارهایم را تمیز و خوب انجام بدهم. البته برادرم نه فقط به درس، که به اخلاق ما هم توجه داشت. کوچک‌ترین رفتار ما را زیر نظر داشت و مراقب بود که اشتباهی از ما سر نزنند.

به نماز و مسائل دینی ما هم توجه می‌کرد. اصلاً برای همه ما شش برادر و خواهر که از او کوچک‌تر بودیم یک مربی واقعی بود.

پدر و مادر فرصت چندانی برای رسیدگی به امور ما نداشتند. همین که روزی حلال به دست می‌آوردند و شکم ما را سیر می‌کردند خیلی هنر بود. تمام مسائل زندگی ما به وسیله امیرحسین رسیدگی می‌شد.

خوب یادم هست که یک روز مشکل درسی پیدا کردم. معلم مدرسه به من گفت: فردا با اولیات بیا مدرسه.

موضوع را با امیرحسین در میان گذاشتم. این را هم بگویم که ما به او اعتماد کامل داشتیم، یعنی برخورد او طوری بود که از او ترس یا نفرت نداشتیم. هیچ گاه ما را تنبیه نمی کرد.

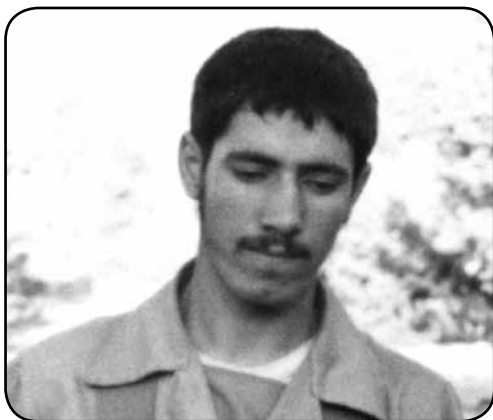
فردا امیرحسین که خودش دانش آموز دوم دبیرستان بود به مدرسه ما آمد تا مشکل من را رسیدگی کند.

من با خودم گفتم: حتماً معلم ما با او برخورد می کند و می گوید پدر یا مادر باید بیاید. اما امیرحسین آن قدر قشنگ صحبت کرد که معلم ما جذب کلام او شد!

معلم ما متوجه شد که کارهای ما در خانه توسط امیرحسین رسیدگی می شود. برای همین به من گفت: هربار که ولی تو را خواستم به همین برادرت بگو بیاید.

باید این را هم بگویم که امیرحسین با پولی که خودش از طریق کار کردن به دست می آورد برای تمام ما کتاب و دفتر می خرید.

همه کارهایش حساب و کتاب داشت. اینطور نبود که همین طور به ما دفتر و خودکار بدهد، به ما یاد داده بود که اسراف نکنیم و از تمام برگه های دفتر استفاده کنیم.



میهمان

مادر شهید

باور می‌کنید که من نسبت به امیرحسین احساس یک مهمان را داشتم! من شک نداشتم که امیرحسین در خانه ما یک مهمان است. انگار خدا او را فرستاده بود تا به ما درس درست زندگی کردن را بدهد.

نمی‌دانم باور می‌کنید یا نه؛ وقتی یک مهمان عزیز برای انسان می‌آید، با وجود اینکه کار دارد، اما اینقدر این مهمان را دوست دارد که دست از کار می‌کشد و کنار مهمان می‌نشیند و فقط به چهره مهمان نگاه می‌کند.

او از نگاه به این مهمان لذت می‌برد. اصلاً همنشینی با او از هر چیزی برایش بهتر است. چون می‌داند که مهمان است و خواهد رفت. آن وقت انسان حسرت لحظاتی را می‌خورد که پیش این مهمان عزیز نبوده.

باور کنید من درباره‌ی امیرحسین این گونه بودم. من شک نداشتم که این پسر به این دنیا تعلق ندارد. می‌دانستم که مهمان است. اما از طرفی دلم نمی‌آمد که لحظه‌ای از او جدا شوم.

یک بار رفتم توی آشپزخانه که ظرف‌ها را بشورم. نگاه کردم و دیدم امیرحسین توی اتاق نشسته. ظرف‌ها را رها کردم و آمدم کنار پسر نشستم. صحبت کردن با او برایم از همه چیز بیشتر می‌ارزید.

بهترین غذاها را برای امیرحسین می‌گذاشتم. یک روز گفت: مادر، به خدا راضی نیستم بین من و بچه‌ها فرق بگذاری. باید همه را به یک چشم ببینی.

گفتم: امکان نداره، حساب تو با بقیه فرق داره. اما پسر من ناراحت شد و گفت: مادر بین ما فرق نگذار.

سال ۱۳۶۱ بود. سحرها صدای ناله و گریه می شنیدم. البته می دانستم که نماز شب پسر من ترک نمی شود، اما آن روزها صدای هق هق گریه امیر حسین ما را بیدار می کرد.

وقتی نگاه می کردم که پسر شانزده ساله من، این گونه با خدا خلوت کرده از خود خجالت می کشیدم.

یک روز به پسر من گفتم: برای چی اینقدر توی نماز شب گریه می کنی؟ امیر حسین بی مقدمه گفت: برای اینکه دل شما نرم شود و اجازه بدهی من جبهه بروم.

من هم با صدای بلند گفتم: بی خود، اگر صد سال هم گریه کنی من اجازه نمی دهم جبهه بروی. من تحمل دوری تو را ندارم.

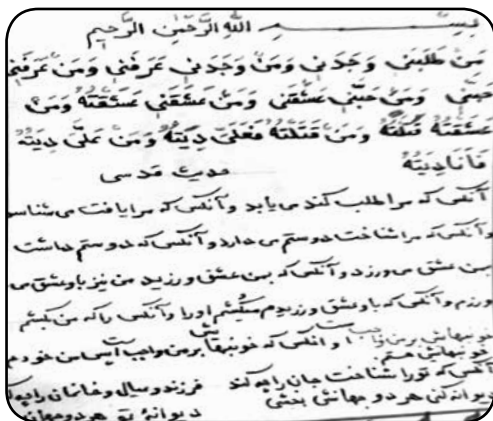
پسر من گفت: مامان، اگر دشمن بیاد، به زن و بچه ها رحم نمی کنه و... حرفش رو قطع کردم و گفتم: مهم نیست، تو نباید بری، هر وقت موقع سربازیت شد برو جبهه.

یادم هست زن عموی بچه ها که همسایه ما هم بود جلوی من به پسر من گفتم: امیر، تو چرا اینقدر خوبی، چرا بین این همه فامیل تکی؟

امیر حسین هم سرش رو پایین انداخت و گفت: زن عمو من کوچیک همه هستم. واقعاً هم در بین تمام فامیل پدری و مادری از همه لحاظ تک بود.

پسر من اینقدر باحیا بود که حتی همسایه ها فهمیده بودند. یکبار می خواست از خانه بیرون برود اما برگشت! یکی از همسایه ها دیده بود که چند تا از دخترهای همسایه جلوی خانه ما نشسته اند و صحبت می کنند.

او فهمیده بود امیر حسین می خواهد از خانه بیرون برود، برای همین به آن دخترها گفته بود بلند شوید...



تحقیق

سال اول دبیرستان را در مدرسه باباطاهر در محله چهارصد دستگاه به پایان رساند. با معدل عالی قبول شد. تمام دبیران و مدیر مدرسه از او راضی بودند. یادم هست به درس زیست شناسی علاقه خاصی داشت. کتاب های علمی در این زمینه زیاد تهیه می کرد.

مسائل علمی که ریشه در اعتقادات داشت برایش بسیار مهم بود. هنوز هم بعد از گذشت سال ها کتاب هایی که در زمینه زیست خریده و مطالعه کرده در خانه داریم.

در تابستان ۱۳۶۱ خیلی پرس و جو کرد. به رشته تجربی و پزشکی علاقه پیدا کرده بود. رفت و از چندین پزشک تحقیق کرد. می گفت این طور بهتر می توانم به انقلاب و جامعه خدمت کنم.

همان سال تصمیم گرفت برای سال دوم به رشته تجربی برود. البته قبل از آن خیلی تلاش کرد که جبهه برود اما من، به بهانه اینکه در خانه بنایی داریم و باید کمک پدرت باشی نگذاشتم برود.

تابستان ۱۳۶۱ بود. یک روز به دبیرستان باباطاهر رفتم. مدیر و یکی از معلمان، حسابی از پسرم تعریف کردند. بعد همان معلم که خیلی با پسرم دوست شده بود گفت: این پسر آینده درخشانی داره. ما توی این مدرسه رشته تجربی نداریم، برای همین صحبت کردم که به دبیرستان موسوی نرسیده به

میدان شهدا برود که رشته تجربی دارد.

خود این معلم هم در آن مدرسه فعالیت داشت. او حسابی روی امیرحسین تأثیر گذاشته بود. سیر مطالعاتی برای پسرم مشخص می کرد. از زمانی که پسرم با این معلم دوست شده بود، کتاب های مذهبی بیشتری تهیه می کرد.

امیرحسین به دبیرستان موسوی رفت. سال دوم تجربی با اینکه سال سختی بود و دبیران این مدرسه، به سختگیری بیش از حد مشهور بودند اما با معدل بالا قبول شد. امیرحسین آن سال در کنار درس و مطالعات غیر درسی، در بسیج و مسجد نیز فعالیت می کرد.

در همان سال و به پیشنهاد همین معلم بود که امیرحسین رو به سمت نوشتن آورد.

یک جزوه چند صفحه ای درباره پیروزی انقلاب نوشت. او با موشکافی، چندین کتاب و روزنامه را زیر و رو کرد و یک کار تحقیقی خوبی انجام داد. بعد از آن بود که دبیر دینی دبیرستان که امیرحسین را به خوبی شناخته بود پیشنهاد کرد که درباره امامت و ولایت فقیه کتاب بنویسد.

شاید در اولین نگاه خنده دار بود که یک پسر شانزده ساله به نگارش کتاب آن هم در چنین موردی دست بزند، اما پسرم با مراجعه به چندین کتابخانه، کتاب های زیادی را تهیه کرد.

خانه شلوغ بود، بچه کوچک داشتیم، کار تحقیقی احتیاج به آرامش و سکوت دارد، اما امیرحسین در چنین شرایطی می رفت در راه پله ها و یک جای خلوت گیر می آورد تا کار تحقیقی خودش را به سرانجام برساند.

از دیگر کارهایی که در آن سال انجام داد چندین تحقیق و خلاصه نویسی دیگر است. خلاصه نویسی از کتاب جهاد اکبر حضرت امام و ...

در تمام تحقیق هایی که از امیرحسین به جا مانده ابتدا یک آیه قرآن موبوط به آن تحقیق مشاهده می کنیم و بعد شرح و تفسیر آیه و بعد هم تحقیق.



نیمه شعبان

خواهر شهید

با بچه‌های کوچه رفیق بود. خیلی از آن‌ها را مسجدی کرد. چند تا دوست هم توی محل پیدا کرد مثل علی و حسین رضایی، آن‌ها هم بعد از امیر حسین شهید شدند.

به موضوع امام زمان (عج) خیلی اهمیت می‌داد. درباره‌ی ایشان خیلی تحقیق کرد. در بسیاری از نوشته‌ها و نامه‌های خودش از امام زمان (عج) برای ما صحبت می‌کرد.

کتابی هم که نوشت به امام عصر (عج) تقدیم نمود. با بچه‌های مسجد هم زیاد به جمکران می‌رفت.

این روحیات باعث شد که تصمیم بگیرد برای نیمه شعبان کوچه را چراغانی کند.

او عاشقانه این کار را آغاز کرد. از همان پول توجیبی اندک خودش و از کمک‌های مردمی مقدار زیادی وسائل تزئینی گرفت.

او با کمک بچه‌های محل تصمیم گرفتند که محل ما را به بهترین حالت چراغانی کنند.

آن‌ها شبانه‌روز تلاش کردند و سرانجام کوچه ما بهترین کوچه محله شد. سرتاسر کوچه با لامپ‌های مهتابی تزئین شد و طاق نصرت زیبایی درست کردند.

کارها تمام شد و شب نیمه شعبان فرا رسید. اوایل شب بود که من دیدم که امیرحسین ناراحت و عصبانی وارد خانه شد.

گفتم: داداش چی شد؟ مگه قرار نبود تا صبح توی کوچه باشید؟
با ناراحتی گفت: این بچه‌ها از امام زمان (عج) خجالت نمی‌کشند، شب نیمه شعبان توی کوچه نوار ترانه گذاشتند. هرچی هم به این‌ها تذکر می‌دم بی‌فایده است.

امیرحسین دوباره رفت توی کوچه و به دوستاش گفت: الان توی جبهه هم سن و سال‌های ما دارن شهید می‌شن، اونوقت ما توی شب نیمه شعبان صدای حرام گوش کنیم؟!

خلاصه اینقدر با اون‌ها صحبت کرد تا اینکه بساط خودشون رو جمع کردند و رفتند. امیر هم تا صبح توی کوچه ماند و نگهبانی داد.
سال‌های بعد وقتی نیمه شعبان از راه رسید، در کنار تزئینات کوچه، تصویر زیبای امیرحسین هم نصب شد.
بچه‌های محل نصیحت آن شب او را فراموش نمی‌کنند.



بسیج

برادر سربندی

سال ۱۳۶۱ بود. برنامه‌های بسیج در آن سالها بسیار گسترده و فشرده بود. از یک سو مسائل جنگ تحمیلی و از سوی دیگر بحران منافقین و ترورها، ضرورت فعالیت بسیج را بیشتر کرده بود.

من در آن زمان مسئول پذیرش بسیج مسجد احباب الحسین (علیه السلام) بودم. ما در پایگاه خودمان حدود پانصد پرونده بسیجی داشتیم که نیمی از آنها فعال بودند. البته همیشه تعداد زیادی از بسیجی‌های ما جبهه بودند. بیش از هفتاد شهید که تصاویرشان در محوطه مسجد نصب شده، تأیید سخن بنده است. خوب یادم هست که امیرحسین را خودم پذیرش کردم. پسری بسیار آرام، متین، ساده اما بسیار دوست داشتنی بود.

برخی از بچه‌ها همیشه جلوی چشم ما بودند. از بس اهل شوخی و خنده و سرو صدا بودند. اما امیرحسین آرام می‌آمد و آرام می‌رفت. به کسی کاری نداشت. از طرفی می‌دانستم که وضع درسی او بسیار خوب است. برای همین کمتر در کارهای نظامی از او استفاده می‌کردم.

در آن ایام برنامه ایست بازرسی بسیج، از شب تا صبح برقرار بود. برای بچه‌ها شیفت بندی کرده بودیم و امیرحسین در گروه من بود. یادم هست یک شب خیلی حالم بد بود. اما به خاطر مسائل امنیتی نمی‌شد کار مسجد را رها کرد. آمدم و گروه اول بچه‌ها را فرستادم سر پُست.

به امیر حسین گفتم: من کمی استراحت می کنم، ساعت ۱۲ مرا صدا کن تا پست ها را عوض کنم. بعد رفتم و در دفتر بسیج خوابیدم...

برادر سربندی، برادر سربندی... از خواب پریدم. دیدم امیر حسین بالای سر من است. گفتم: ساعت دوازده شد؟

گفت: ببخشید صدا تون کردم، گفتم نماز صبح شما قضا نشه!

سریع بلند شدم. دیدم امیر حسین از شب تا صبح تمام پست ها را به خوبی هماهنگ کرده.

از آن شب حس کردم روحیه مدیریت جمعی او هم بالاست. برای همین در کارهای پایگاه از او بیشتر استفاده می کردم.

اما بیشترین خصلتی که از این پسر در ذهن من مانده روحیه گمنامی اوست. امیر حسین خیلی بی سر و صدا کار می کرد. اهل جنجال و سر و صدا نبود. کارهایی را هم که به او محول می شد به بهترین نحو انجام می داد. ظاهر ساده و بی آرایش او نشان می داد که اهل تجملات هم نیست.

او به خاطر انجام تکلیف الهی و درست از زمانی که به شانزده سالگی رسید وارد بسیج شد و شب و روز مشغول فعالیت گردید، در حالی که درس و امور مدرسه را هم به خوبی انجام می داد.

روند کار پایگاه ادامه داشت تا اینکه به ما اعلام کردند بسیجیان فعال و کسانی که مرتب در مسجد حضور دارند را در غالب گروه های ۲۲ نفره سازماندهی کنید تا در مواقع ضرورت، از آنها استفاده شود.

سه گروه در مسجد تأسیس شد. یک گروه به مسئولیت (شهید) قربانعلی بود که بزرگترهای بسیج بودند. یک گروه دیگر معروف شده بود به آهنگرها که همگی شاغل بودند و از لحاظ نظامی تبحر بیشتری داشتند.

مسئولیت گروه سوم به من واگذار شد. این گروه متشکل از بچه های دبیرستانی و درسخوان بود. من نام این گروه را گذاشتم مالک اشتر.



گروه مالک اشتر

برادر سربندی

بیست و دو جوان محصل و باادب و بااخلاق به من تحویل داده شد. خود من نیز در آن زمان مشغول تحصیل بودم. برای همین در گروهی که به نام مالک اشتر نامگذاری کردیم، سعی کردم در کنار مسائل نظامی، کار علمی و تحصیلی بچه ها را اهمیت بدهیم.

امیر حسین سیفی نیروی شاخص گروه ما بود. پسری بسیار فعال و درسخوان. همه او را دوست داشتند. هیچ کس از او بی ادبی ندیده بود. همه از او تعریف می کردند.

حتی برخی شبهایی که پست و ایست بازرسی داشتیم، بچه ها با کیف و کتاب به مسجد می آمدند. تمام بچه های گروه مالک اشتر اهل فعالیت علمی بودند.

ما بچه بیکار و درس نخوان نداشتیم. جو خوبی که در گروه ما بود خیلی ها را جذب بسیج کرد.

سال بعد، بیشتر این افراد به آموزشی اعزام شدند و راهی جبهه شدند. گروه ما از هم پاشید. من هم بعد از مدتها، کار در بسیج را به جوانترها سپردم به جبهه رفتم.

اما چند سال بعد، به طور اتفاقی لیست بچه های گروه مالک اشتر را دیدم. همان جوان هایی که شب و روز با هم بودیم.

اسم‌ها را یکی یکی می‌خواندم و اشک می‌ریختم.
 امیرحسین سیفی شهید. خوب بخت شهید. خالقی شهید. ثقفی شهید.
 بختیاری شهید. نعمتی شهید. یوسفی شهید. رضاحسینی شهید. عنایتی شهید
 و...

سرم درد گرفت. همه دوستان من رفته بودند. از آن جمع شاید شش هفت نفر باقی مانده بودند. آنها هم که ماندند اهل جهاد و مبارزه و در کنار آن اهل تحصیل بودند.

این افراد به جز یک نفر همگی به مدارج بالای علمی رسیدند. الان دو نفر پزشک و سه نفر در سطح مدیران کل ادارات از همان گروه هستند. اما سرنوشت یکی از آن ۲۲ نفر خیلی مرا منقلب کرد!

یکی از دوستان امیرحسین شخصی بود به نام عبدالله (منصور) فتحی که بسیار باادب، بااخلاق، فهمیده و بسیار درسخوان بود.

او چهره ای جذاب داشت. خانواده اش فرهنگی بودند و سطح آگاهی او بیشتر از بقیه بود.

درست در آن سال که ما گروه را تشکیل دادیم و مشغول فعالیت شدیم، یکی از بستگان عبدالله که عضو منافقین بود مرتب به سراغ عبدالله می آمد و با او صحبت می کرد. او مغز این جوان را شستشو می داد تا جذب منافقین کند. زمانی که تمام بچه های گروه ما عازم جبهه بودند، یکبار به دیدیم که عبدالله نیست! نه خانه بود، نه مسجد و...

همان روزها خبر رسید که او به منافقین پیوسته و همراه آنها در گروه های خرابکاری مشغول فعالیت است!

اما خدا او را دوست داشت. قبل از انجام جرم و جنایتی دستگیر شد. سه سال حبس کشید.

سال ۱۳۶۵ بود که بچه های مسجد خبر دادند که عبدالله آزاد شده.

کسی جرئت نمی کرد به سراغ او برود. من که از سالها قبل دوست او بودم، از بچه های سپاه اجازه گرفتم و به دیدنش رفتم. خیلی به هم ریخته بود. او از سازمان مجاهدین، برای خودش یک مدینه فاضله ساخته بود اما ...

پدر و مادرش هم به خاطر فرزندشان در محل بی آبرو شده بودند. آنها با من صحبت کردند که برای عبدالله هر کاری می توانی انجام بده. عبدالله به همه چیز بدبین شده بود. آن پسر معصوم و دوست داشتنی مرتب سیگار می کشید! دیگر از آن چهره نورانی و بادب و... خبری نبود. اما خدا را شکر، من را هنوز قبول داشت. با موتور به دنبالش می رفتم و با هم بیرون می رفتیم.

آرام آرام او را به بهشت زهرا بردم. وقتی سر مزار امیرحسین رسیدیم یکباره جا خورد. بعد از چند سال با دوستان گذشته اش مواجه می شد. بعد به سراغ مزار دیگر رفقاییش رفتیم. در مواقعی که می شد، با او حرف می زدم، سعی می کردم آهسته آهسته گذشته زیبایی که با این بچه ها در مسجد داشت را به او یادآوری کنم.

خلاصه اینکه؛ رفتن به سر مزار شهدا اثر خود را گذاشت! مدتی بعد عبدالله تصمیم گرفت برای جبران گذشته خود به جبهه برود! پایان ماجرای عبدالله فتحی، با پایان دوران جنگ گره خورد! خدا او را در میان بندگان خاص خودش قرار داد.

عملیات مرصاد بود که عبدالله، به دست منافقین به شهادت رسید و با کاروان شهدا به دیدار بقیه دوستان گروه مالک اشتر شتافت.



آموزش

مادر شهید

سال ۱۳۶۱ بود. یک روز در عالم رویا مشاهده کردم که امیرحسین شهید شده. پیکر او را مردم تشییع کردند و به منزل ما آوردند. نمی دانید در عالم خواب چه حالی داشتم.

همین که از خواب پریدم نگاه کردم و دیدم امیرحسین کنارم خوابیده، گفتم خدا را شکر...

با خودم گفتم: اگر تا حالا یک درصد احتمال داشت با جبهه رفتنش موافقت کنم حالا هرگز این کار را نمی کنم!

می دانستم بعضی شب ها برای مأموریت و... می خواهد به بسیج برود، در آن شب ها در را قفل می کردم و کلیدش را زیر بالش خودم می گذاشتم و می خوابیدم!

صبح روز بعد می گفتم: بسیج رفتی؟

امیرحسین هم می گفت: چطور می رفتم، وقتی در قفل بود و تنها کلید خانه زیر سر شما بود؟!

سال دوم دبیرستان را به خوبی پشت سر گذاشت. امتحانات خرداد را به خوبی پشت سر گذاشت.

بعد گفت: سپاه یک دوره برای امدادگری گذاشته و من می خواهم شرکت کنم. خیلی اصرار کرد و همه جور برایم صحبت کرد تا رضایت دهم.

بعد از کلی دلیل آوردن، راضی شدم که در دوره آموزش امداد در پادگان امام حسین علیه السلام شرکت کند.

کارنامه امتحانات خرداد را گرفت. با توجه به فعالیت‌های مختلفی که داشت فکر نمی‌کردم با معدل حدود هجده قبول شده باشد.

راهی آموزش شد. هنوز جبهه نرفته بود. نمی‌دانید، اینقدر دلم برایش تنگ می‌شد که می‌رفتم و در جایی تنها و خلوت گریه می‌کردم.

فامیل‌ها می‌گفتند: بابا، پسرت رفته آموزش امداد گری، چند روز دیگه بر می‌گرده، تو دیگه باید دل بکنی، پس فردا می‌خواد بره دانشگاه، می‌خواد ازدواج کنه و از پیش شما بره، چرا اینقدر وابسته‌ای؟! اما دست خودم نبود. اینقدر امیرحسین را دوست داشتم که یک لحظه دوری از او برایم قابل تحمل نبود.

خوب یادم هست که ماه رمضان مصادف با تیرماه بود. چهل روز دوره آموزشی بود. من با داشتن دو فرزند کوچک مرتب به دیدنش می‌رفتم. میوه و... می‌گرفتم و با خودم می‌بردم.

هرچه اصرار می‌کردم و می‌گفتم بخور قبول نمی‌کرد. می‌گفت: می‌برم و با رفقا می‌خوریم.

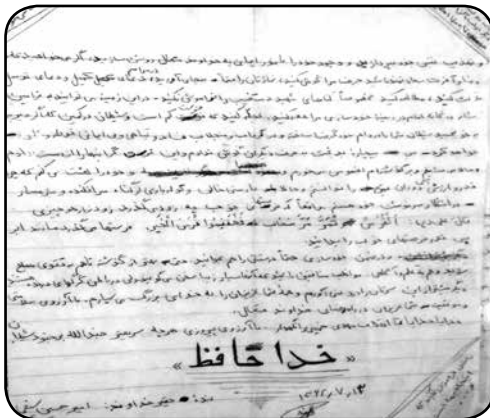
هیچوقت با لباس بسیجی به خانه نمی‌آمد، لباس هایش را در می‌آورد و با لباس معمولی می‌آمد تا ریا نشود.

دوره آموزشی تمام شد. اعلام کردند چند روز دیگر نیروهای آموزشی از همان پادگان امام حسین علیه السلام راهی جبهه خواهند شد.

خیلی نگران شدم. یک روز بچه‌های کوچک را در خانه تنها گذاشتم و راهی پادگان امام حسین علیه السلام شدم.

کسی آنجا نبود. به یکی از جوان‌ها که می‌خواست وارد شود گفتم: شما امیرحسین سیفی را می‌شناسی؟

گفت: بله و رفت که او را صدا کند.
 کلی معطل شدم تا امیرحسین از راه دور آمد.
 خیلی خوشحال شدم. پسرم وقتی رسید سلام کرد و با تعجب گفت: مامان
 برای چی اومدی، بچه‌ها کجا هستند؟
 گفتم بچه‌ها توی خانه تنها هستند. خیلی ناراحت شد و گفت: مامان تو رو
 خدا برو، بعد رفت آن طرف خیابان و برای من یک ماشین گرفت و من را
 سوار کرد تا برگردم.
 روز بعد دوباره رفتم پادگان امام حسین علیه السلام داشتند دعا می‌خواندند و
 آماده اعزام بودند. همه از زیر قرآن رد شدند و سوار اتوبوس شدند.
 در میان جمعیت بسیجی‌ها امیرحسین را دیدم. صدایش کردم و باسختی از
 او خداحافظی کردم.
 بعد خواستم بگویم که برو خدا نگهدارت، اما یک‌دفعه به زبانم آمد: برو
 مادر که خدا بیامرزدت!
 یک‌دفعه زبانم را گاز گرفتم و گفتم: چه حرفی بود که من پشت سر پسر
 زدم؟!
 امیرحسین به جبهه رفت. اولین نامه‌ای که فرستاد از دوکوهه بود. معلوم
 شد که در گردان مقداد از تیپ عمار از لشکر ۲۷ حضرت رسول صلی الله علیه و آله مستقر
 شده. بعد از آن ارتباط ما از طریق نامه‌ها ادامه داشت.



از میان نامه‌ها

سال‌ها بعد از شهادت امیر حسین و در تابستان ۱۳۹۴ به منزل این شهید آمدم. یکی از چیزهایی که می‌خواستیم بدانیم، میزان مطالعه و نوع کتاب‌هایی بود که این شهید هفده ساله مطالعه می‌کرد. چند کمد کتاب که همگی چاپ سال‌های اول انقلاب بود را مشاهده کردیم.

تمام کتاب‌ها متعلق به شهید بود. خیلی برای من جالب بود که رُمان‌های روز و پرفروش دنیا نظیر آثار ارنست همینگوی، جک لندن، ویکتور هوگو و... در کتاب‌های او زیاد دیده می‌شد.

از نوشته‌های امیر حسین می‌شد فهمید که ابتدا این آثار را خوانده و به ادبیات و شعر بسیار علاقه داشته. حتی رُمان‌ها عاشقانه در کتابخانه او دیده می‌شد. بعد یک‌باره سیر مطالعاتی او عوض می‌شد! کتاب‌هایی نظیر جهاد اکبر، عبادت و خودسازی، کتب شهید مطهری و شهید دستغیب، اصول کافی و... او چندین دفتر نیز داشت. در آن‌ها کتاب‌هایی را که خوانده بود به زیبایی خلاصه‌نویسی کرده بود.

بعد مادر گرامی شهید چندین کاغذ پرس شده را آورد. این‌ها نامه‌هایی بود که در مدت سه ماه حضور امیر حسین در جبهه برای دوستان و خانواده ارسال شده بود.

در میان نامه‌ها عبارات زیبایی وجود داشت از شوخ طبعی‌ها تا عبارات عارفانه نظیر:

به نام الله، آن کریمی که رزمندگان به عشق او و برای رضای او از همه چیز و همه کس دل کردند و تنها به او دل بستند.

مادر جان از تو خواهش می‌کنم که در دوری من بی‌قراری نکنی و صبر داشته باشی. برای رضای خدا تمام سختی‌های زندگی را تحمل کن. شما باید خودت را آماده سختی‌های بزرگ‌تر کنی.

چون دنیا محل آسایش و خوشی نیست. در این دنیا خداوند انسان را به انواع سختی‌ها و بلاها می‌آزماید. تا به ما بفهماند که چطور انسانی هستیم. پیامبر اسلام می‌فرماید: وقتی خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد او را به بلا و سختی‌ها مبتلا می‌کند.

... دیشب که شب جمعه بود دعای کامل داشتیم. آن هم در سنگر عشق و ایمان و شهادت، نمی‌دانید چه حالی داشتند. وصف ناپذیر است. در اینجا از آن افراد ترسو که بخواهند به خانواده زنگ بزنند و ... خبری نیست. همه عاشق مبارزه با دشمنان هستند. اینجا هر چه هست عشق و ایمان و ایثار و شهادت و شهادت است.

... واقعاً می‌گویم از روی تمامی شما عزیزان شرمندهام. در این مدت چند سالی که کنار شما بودم شما را اذیت کردم و قدر شما را ندانستم. حال از کرده‌های خودم پشیمانم. از شما می‌خواهم که مرا عفو کرده و از سر تقصیرات من بگذرید که بخشنده‌گی صفت کریمان است...

روی سخن من با شماست. شما را به خدا قدر زندگی خودتان را بدانید. این دوران زندگی شما دوران حساس و مهمی است که می‌توانید از آن برای رشد و تعالی معنوی و خودسازی استفاده کنید و خود را برای مراحل بعدی زندگی مهیا کنید. قلوب شما اکنون شفاف است، مثل آئینه.

صاف و زلال است، مثل قطرات شبنم. معطر است مثل گل محمدی. شما خیلی راحت می‌توانید به تهذیب نفس پردازید.

اگر می‌خواهید که در دنیا و آخرت سعادت‌مند باشید حرف مرا گوش کنید: نمازتان را حتماً سُرُوت بجا آورید. در مراسم دعای کمیل و توسل شرکت کنید.

مطالعه کنید، مخصوصاً کتاب‌های شهید دستغیب را فراموش نکنید. در این زمینه به فرامین شانزده گانه حضرت امام در زمینه خودسازی مراجعه کنید.

عجله کنید، فرصت کم است و شیطان در کمین. اگر دیر به خود بیایید شیطان شما را در دام خود گرفتار ساخته و در منجلاب فساد و تباهی و بی‌ایمانی گرفتار می‌کند.

من بیچاره و بدبخت به حرف دیگران گوش ندادم و این فرصت گرانبها را از دست دادم.

حالا می‌نشینم و بر گذشته‌ام افسوس می‌خورم که چرا قدر و ارزش آن دوران عمرم را ندانستم. حالا باید با کوله باری از گناه، سرافکنده و شرمسار، در انتظار سرنوشت خود باشم.

واقعاً که فرصت‌های خوب چه زود می‌گذرد. حضرت علی ع‌ا‌س‌ا می‌فرماید: فرصت‌ها مانند ابر می‌گذرد. پس قدر فرصت‌های خوب را بدانید.

البته در ضمن خودسازی، حتماً درستان را هم خوب بخوانید. حتی بهتر از گذشته. تا هم به تقوی مسلح شوید و هم به علم و آگاهی.

مواظب منافقین باشید که آن‌ها بسیار خوب حرف می‌زنند ولی در باطن گرگ‌های درنده هستند...

دربارهٔ تلفن (که گفته بودید چرا تلفن نمی‌زنی) حُب دروغ چرا، گفته‌ایم تا برای ما بیاورند، فقط چند سالی طول می‌کشد!

ناراحت نباشید، سختی‌اش برای همین صد سال اول است.
 گفته بودید که مشتاق دیدار من هستید، ما هم این افتخار را به شما می‌دهیم
 که به زودی ما را ملاقات فرمایید. افتخار بزرگی است، مگه نه؟!
 سلام مرا به برادرانم سرلشکر صفدر، سرتیپ اکبر، سرگرد...، استوار...،
 گروهبان علی برسانید. امیدوارم که حالشان خوب باشد و سلام من که سرباز
 صفر هستم را بپذیرند!
 به آقای ن م سیفی، نویسنده زبردست سلام برسانید و بگویید ممنون نون
 نون ...

راستی بچه‌ها با درس چه کار می‌کنید، مثل سال‌های قبل درس شما را
 زمین می‌زند، یا شما درس را...
 می‌دانم که نامه کمی بی‌نمک شده اما شما کمی نمک روی آن بریزید.
 التماس ۲a
 اینقدر فکر نکنید نوشتم التماس دعا.



سه روز دیگر

اواسط تابستان بود که امیر عازم جبهه شد. او رفت و کار من فقط شده بود گریه.

با اینکه یک بچه شیرخوار داشتم اما تمام آرزویم این بود که امیر حسین من برگردد.

اولین نامه‌های او به دست ما رسید. فهمیدیم در دو کوهه و در لشکر حضرت رسول ﷺ و گردان مقداد مستقر شده. او امداد گر گروهان یکم بود.

او که می‌دانست من با دیدن نامه‌اش حسابی گریه می‌کنم، در کنار نامه به شوخی نوشته بود: مامان دستمال کاغذی بیارم!؟

یک ماه بعد به مرخصی آمد. انگار دنیا را به من داده بودند. همین‌طور دور و کنارش راه می‌رفتم.

یادم هست که شب بود، شروع کردم با امیر حسین صحبت کردن. با خودم گفتم: یه طوری باهاش حرف می‌زنم که دیگه جبهه نره!

شروع کردم از گذشته خودم و تمام سختی‌هایی که توی زندگی کشیدم باهاش حرف زدم.

من یه جوری صحبت کردم که مطمئن بشه تنها رازدار زندگی من فقط خودش.

وقتی حسابی از دلتنگی‌ها و آرزوهایم برای امیر گفتم رو کرد به من و گفت:

مامان آرزوهای رو برای خودت نگه دار، شما پنج تا فرزند دیگه داری.
بعد گفت: شما راضی می‌شی دشمن بیاد و خواهر و مادر ما رو به اسیری
ببره.

من هم که نتوانسته بودم نظرش رو عوض کنم با عصبانیت گفتم: آره
راضی می‌شم!

امیر حسین لبخندی زد و گفت: اما من راضی نمی‌شم.
عموی امیر حسین هم خیلی باهاش حرف زد. همان جواب‌هایی که به من
داد به او هم گفت.

امیر حسین در همان مرخصی لوازم التحریر بچه‌ها را خرید و کار مدرسه
آن‌ها را هماهنگ کرد و اول مهر دوباره راهی شد.
خلاصه روز و شب‌ها گذشت. هرچه تلاش می‌کردم که از فکر امیر حسین
بیرون بیایم نمی‌شد. اینقدر به او وابسته بودم.

تا اینکه دوازدهم آبان، امیر حسین به برادرم که دایی‌اش بود زنگ زد.
ما آن موقع تلفن نداشتیم. به دایی گفته بود: به مادرم بگو اینقدر برای
برگشتن من روزشماری نکنه، الان وقت عملیاته. دعا کنه که من، نه اسیر بشم
نه مفقودالاثرو.

بعد هم گفته بود: راستی وصیتنامه را لای قرآن توی کمد گذاشتم. بعد هم
گفته بود: دایی، من سه روز دیگه بر می‌گردم.
دایی هم وقتی شنیده بود که سه روز دیگه بر می‌گرده خوشحال شده بود.
واقعاً هم سه روز بعد امیر حسین برگشت!



خبر شهادت

چه کسی حال یک مادر رزمنده را می‌فهمد؟ وقتی مارش عملیات زده می‌شد همه مردم خوشحال بودند و مادران رزمندگان وحشت‌زده! نکند فرزندم...

عصر یکی از روزهای آبان‌ماه ۱۳۶۲ بود. یادم نیست از کجا به سمت خانه بر می‌گشتم.

دختر یکی از همسایه‌ها را دیدم که داشت گریه می‌کرد. با تعجب جلو رفتم و گفتم: چیزی شده؟

گفت: اونجایی که داداش من تو جبهه بوده عملیات شده... شنیده بودم که پسر من، با برادر او در یک گردان هستند. دیگر حال خودم را نفهمیدم.

دویدم به سمت خانه. رفتم توی اتاق و های‌های گریه کردم. یک‌باره بدنم لرز کرد. حالت عجیبی بود. انگار قدرت و توان از بدنم گرفته شد. رفتم زیر پتو و خیلی سریع خوابم برد. در خواب حضرت امام را دیدم که آمده بودند منزل یکی از بستگان. من جلو رفتم و سلام کردم.

بعد عبای امام را گرفتم و گفتم: آقا تو رو خدا بگید بچه‌های ما کی بر می‌گردند؟

امام مثل انسان‌هایی که ناراحت هستند و جوابی ندارند، همین‌طور سر خودشان را به اطراف تکان می‌دادند.

یک‌باره از خواب پریدم. ترس و لرز من بیشتر شده بود. نمی‌دانستم چکار کنم.

البته بعدها علت بی‌قراری خودم را فهمیدم. درست در همان لحظات که من آنگونه بودم، امیرحسین من در جبهه به شهادت رسیده بود.

دو روز با نگرانی سپری شد. صبح بود که دیدم همسایه ما زنگ زد. رفتم دم در و سلام کردم.

او گفت: چادرت رو سر کن، بیا بریم سر کوچه جنس کوپنی آورده. گفتم: اصلاً حال ندارم، شما برو.

دوباره اصرار کرد. وقتی جواب ندادم گفت: چادرت رو سر کن بیا به آقای باهات کار داره.

تا چادرم را سرکنم و بیایم دم در، دوباره بدنم به لرزه افتاد. رنگم پرید. نکند ...

از چارچوب درب خانه بیرون آمدم. نگاهی به جلوی درب خانه همسایه کردم.

یک جوان با لباس سپاه کنار موتورش ایستاده بود. دستانم شروع به لرزش کرده بود. گفتم: بفرمایید.

جوان گفت: مادر سلام، چیزی نیست. امیرحسین مجروح شده آوردنش پایگاه مالک اشتر...

همین‌طور که وحشت زده بودم گفتم: دروغ می‌گید، پسر شهید شده، اگه مجروح بود می‌بردنش بیمارستان.

همین جمله را گفتم و برگشتم توی خانه. زدم توی صورتم و فریاد کشیدم

و...

عمومی بچه‌ها خبر دار شده بود. او رفته بود دنبال کارهای شهید. فردا صبح پیکر امیرحسین از مسجد صاحب الزمان (عج) به همراه شهید سلمانی تشییع شد و جمعیت زیادی تا مسجد احباب الحسین آن‌ها را تشییع کردند.

امیر به عنوان امدادگر رزمندگان گردان مقداد در عملیات والفجر ۴ در منطقه پنجوین حضور داشت.

او در اثر موج انفجار و اصابت یک ترکش به پشت سر به شهادت رسیده بود.

تشییع انجام شد و جمعیت زیادی که آمده بودند، پیکر امیرحسین را به منزل ما آوردند.

من این صحنه‌ها را درست یک سال قبل در خواب دیده بودم. همان صحنه‌ها درست بهمان صورت دوباره تکرار شد!

امیر من بعد از تشییع، در قطعه ۲۸ بهشت زهرا (علیه‌السلام) در کنار شهید سلمانی به خاک سپرده شد.

امیرحسین درست سه روز بعد از تماسی که با دایی خودش گرفته بود برگشت!



هجران

مادر شهید

اصلاً فکر نمی کردم که این همه سال را بعد از پسرم بینم. کار خدا بود که هنوز زنده ام.

البته امیرحسین شهید است و زنده. او مرتب به دیدنم می آید! هر بار که او را در خواب می بینم نمی گذارم صحبت کند! او را در آغوش می گیرم و همین طور سر و صورت او را می بوسم. آن قدر او را می بوسم تا از خواب بیدار شوم.

یقین دارم که امیرحسین هم به فکر ماست. این را شک ندارم. یادم هست چندین سال قبل، پدر امیرحسین می خواست دو اتاق در منزل خودمان بسازد، برای اینکه پسرمان داماد شود.

اما از اینکه شهرداری به کار بنایی گیر بدهد می ترسید. یکی از بستگان امیرحسین را در خواب دیده بود. او گفته بود: به پدرم بگو اتاق ها را بسازد، شهرداری کاری با شما ندارد.

باور کنید مأمور شهرداری هر روز با موتور توی کوچه ما می آمد، اما قبل از اینکه به خانه ما برسد بر می گشت!

اگر کمی جلوتر می آمد و نزدیک خانه می رسید و مصالح ساختمانی را می دید متوجه می شد اما...

بیش از سی سال از شهادت امیرحسین گذشته. من تا یک هفته بعد از شهادت پسرم فقط گریه می کردم. با اینکه بچه شیرخوار داشتم اما از زندگی بریده بودم.

هر روز می رفتم بهشت زهرا علیها السلام و سر مزار امیر گریه می کردم. نمی توانستم این داغ را تحمل کنم.

روزگار سختی بود. هر چقدر زنان فامیل با من صحبت می کردند توجه نمی کردم.

من تا دوازده سال در هیچ مراسم عروسی و جشنی شرکت نکردم. هنوز هم لباس سیاه می پوشم و اصلاً نمی توانم لباس روشن بپوشم.

فراق امیر من را از پا انداخت. من در این سالها جز مراسم عروسی دخترم که به اجبار یک لباس بنفش را بر تنم کردند، دیگر لباس سیاه را از تن جدا نکردم.

بعضی ها از این اخلاق من ناراحت بودند، به آنها گفتم: شما اگر ایمان و اخلاق و رفتار پسرم را دیده بودید به من حق می دادید که این گونه در فراق او بسوزم.

یعقوب یازده پسر داشت، یکی از پسرهایش که یوسف بود گم شد. پدرش که پیامبر خدا بود می دانست که یوسف زنده است و بر می گردد، اما آن قدر گریه کرد تا نابینا شد.

من هم یوسف از دست دادم. و می دانم که بر نمی گردد.

بعد از امیرحسین چشم چپ من به علت پارگی رگ نابینا شد. زانوهایم سست شد و تحت عمل جراحی قرار گرفت.

روزها می نشستم و با خودم یک شعر به زبان محلی می خواندم. خانم نصرتی از حوزه بسیج خواهران شعر من را به صورت امروزی تبدیل کرد و گفت:

با رفتن تو فلک ز چشمانم رفت خنده ز لب و قوت دستانم رفت
 با رفتن تو، دو پای من بی جان شد چشم چپ من ز غصه پر باران شد
 این درد فراق تو به دل خنجر زد مرغ دل انتظار من هم پر زد
 با رفتن تو دگر لبان خندان نیست گیسوم سپید و سرمه در چشمان نیست

بعد از مدتی که همه‌اش گریه می‌کردم و دل‌تنگش می‌شدم.
 یه روز به خوابم آمد و به من گفت: مامان آخه چرا اینقدر گریه می‌کنی؟!
 مگه من چی کار کردم؟! اگه این کارا رو بکنی از دست ناراحت می‌شم و
 دیگه نمی‌يام پيشت.

تا يه مدت هم قهر کرده بود و به خوابم نمی‌آمد. يادم افتاد وقتی اسد از دنيا
 رفت، هر وقت برای او گریه می‌کردم؛ خود امير می‌آمد و به من می‌گفت:
 مامان گریه نکن. این امتحان خداست. خدا آدم‌ا رو امتحان می‌کنه.
 بعد با خودم فکر کردم که خدا با شهادت امير حسين من رو امتحان کرد
 ببينه صبر و طاقت من چطوره؟!

الان روز و شب من به امید شفاعتش می‌گذره. فقط امیدوارم اون موقع من
 رو فراموش نکنه و دست من رو بگیره...



امامت و ضرورت رهبری

خیلی دوست داشتم از رفقای رزمنده امیرحسین خبر داشته باشم، اما کسی را پیدا نکردم. یک روز که سر مزار امیرحسین نشسته بودم، یک جوان آمد و گفت: سلام، شما مادر دکتر هستی؟! با تعجب گفتم: دکتر؟!

نشست کنار مزار پسر و گفتم: ما به امیرحسین می‌گفتیم دکتر، چون امداد گروهان ما بود. خیلی پسر خوب و تمیزی بود. همه او را دوست داشتند. روزی هم که شهید شد خوب به یاد دارم، قبل از شهادت از تمام نیروها خداحافظی کرد و حلالیت طلبید. گفتم: من امروز شهید می‌شم. ظاهراً توی خواب فهمیده بود.

همین دیدار کوتاه خیلی برای من جالب بود. مدتی بعد از شهادت امیر بود که دبیرستان موسوی برای شهدای مدرسه، مراسم برگزار کرد. ما هم در این برنامه دعوت شدیم.

مدیر مدرسه پشت بلندگو رفت و شروع به صحبت کرد و گفت: مدتی قبل به چند نفر از دانش آموزان ممتاز مدرسه اعلام کردیم که در موضوعات مختلف تحقیق بنویسند و اگر می‌توانند مانند یک کتاب کامل کرده و بیاورند. ایشان مکثی کرد و ادامه داد: بهترین و کامل‌ترین تحقیق با نام «امامت و ضرورت رهبری» توسط یکی از دانش آموزان در ۲۰۸ صفحه نگارش شد که بهترین تحقیق انتخاب گردید.

بعد ادامه داد: این تحقیق توسط شهید امیرحسین سیفی نگارش شده بود. من و شوهرم تازه آنجا فهمیدیم که تلاش‌های شبانه‌روزی سال قبل امیرحسین برای چه بود.

امیرحسین کاغذ مخصوص تهیه کرده و آن‌ها را در اندازه مشخص بریده بود. بعد با خودکار آن‌ها را خط کشی و سطر بندی می‌کرد. بعد کادر صفحات را مشخص کرده بود و با زیبایی، صفحات کتاب را آراسته بود. او برای اینکه در سکوت بتواند تحقیق خود را بنویسد به داخل راه‌پله می‌رفت تا کارش را به خوبی انجام دهد.

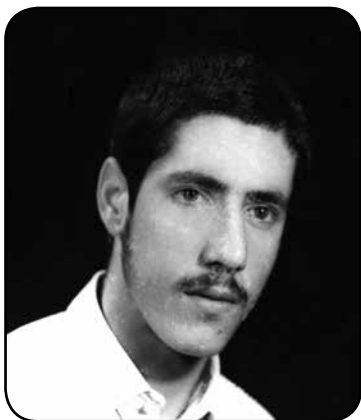
طرح جلد و مقدمه و فهرست و ... به صورت کامل در این کتاب رعایت شده بود. در پایان هم منابع مورد استفاده در این کتاب ذکر شده بود.

آن شب معلم‌ها به خصوص دبیر دینی امیرحسین، خیلی از او تعریف کردند. بعد از مراسم رفتیم پیش مدیر مدرسه. کتاب امیر را دیدیم. خیلی تمیز و مرتب بود. چند صفحه‌ای از آن با ماژیک و مداد رنگی گلکاری شده بود. خیلی خوشحال شدیم که یک یادگار از امیرحسین به جا مانده. از ایشان خواستیم که این یادگار را به ما بدهد تا آن را نگهداریم.

اما آقای مدیر از این کار امتناع کرد. می‌گفت: دلم نمی‌آید کتاب را به شما بدهم، می‌خواهم نگهش دارم، اصلاً این کتاب باید مثل یک وسیله بسیار با ارزش در موزه نگهداری شود.

بالاخره با اصرار این کتاب را گرفتیم. وقتی می‌خواستیم برگردیم مدیر مدرسه گفت: این کتاب با ارزشی است به هیچ کس آن را ندهید.

بعد از چند سال تصمیم گرفتیم کتاب امیرحسین چاپ شود، اما مشکلاتی نظیر گم شدن کتاب و ... پیش آمد که اشاره کردیم. بعد از آن چند نفر از خواهران حوزه بسیج از روی کتاب تایپ کردند و هر جامی رفتیم نسخه کپی را می‌بردیم. ان شاء الله که این آرزوی دنیایی ما به زودی برآورده شود.



وصیتنامه

سه روز قبل از شهادت به دایی خودش زنگ زد و محل وصیتنامه‌اش را گفت. در وصیتنامه ابتدا آیات ۱۶۹ تا ۱۷۲ سوره آل عمران را آورده و در ادامه نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم. «مپندارید که شهیدان در راه خدا مرده‌اند. بلکه زنده به حیات ابدی شدند و نزد خدا متنعم خواهند بود.

آنان به فضل و رحمتی که از سوی خداوند نصیبشان گردیده شاد مانند و به آن مؤمنان که هنوز به آنان نپیوسته‌اند و بعداً در پی آنان خواهند شتافت مرده دهند که نترسید و غم نخورید و آنان را به بهشت بشارت می‌دهند.

و اینکه خداوند اجر اهل ایمان را ضایع نگرداند. آنان که دعوت خدا و رسول را اجابت کردند پس از آنکه به آن‌ها رنج و سختی رسید. از آن‌ها هر کس نیکوکار و پرهیزگار شد اجر عظیم خواهد یافت.»

با سلام و درود فراوان بر تمامی رزمندگان اسلام. با درود و سلام فراوان بر رهبر عزیز اسلام، امید مستضعفان، نور دل مسلمین. نور چشم رزمندگان، روح خدا خمینی کبیر.

با درود و سلام به ارواح طیبه شهدای راه خدا و با درود و سلام فراوان بر شما پدر و مادر و خواهران و برادران و آشنایان عزیز و گرامی سلام و درود بر شما پدر و مادر عزیز و مهربانم.

شما که از جسم و روحتان مایه گذاشتید و با یاری خداوند مرا که طفلی ناتوان بودم به این مرحله از زندگی که بهترین مرحله زندگی من است رساندید.

با سلام و درود فراوان بر شما پدر و مادر عزیزی که به خاطر خدا از جگر گوشه خود چشم‌پوشی کردید و حاضر شدید برای دفاع از اسلام و قرآن، نور چشمتان را در قربانگاه عشق فدا سازید و خون سرخس را به پای درخت اسلام بریزید...

شمایی که به خاطر رضای خداوند متعال از آرزوهایی که برای فرزند دلبندتان داشتید چشم‌پوشی کرده و او را به پیشگاه خداوند متعال تقدیم کردید.

شمایی که درس ایثار و فداکاری و از خود گذشتگی را به جهانیان آموختید. درود و رحمت بی‌پایان خداوند در دنیا و آخرت بر شما بندگان صالح. پدرجان، مادرجان، شما برای تربیت و بزرگ کردن من خیلی زحمت کشیدید.

سختی‌ها و زحمت‌هایی که شاید بی‌نظیر باشد. زحماتی که من با تمام توانم نمی‌توانم از عهده جبران آن‌ها و یا تشکر کردن از شما به خاطر آن‌ها برایم. فقط خداوند متعال با قدرت بی‌نهایت خود قادر است پاداش شما را داده و زحمت شما را جبران کند.

ولی در عوض این همه خوبی‌ها من چه کردم؟! هیچ، در عوض به شما بدی کردم.

که اگر خداوند بخواهد به خاطر یکی از آن‌ها مرا مجازات کند، کافی است که برای همیشه در دوزخ باشم.

ولی این دعاها شماس که می‌تواند مرا از عذاب جانکاه و همیشگی نجات دهد و لطف و رحمت الهی را شامل حال این حقیر سازد...

از شما تقاضا دارم که در فراق من بیقراری نکرده و بیش از اندازه گریه و زاری نکنید.

پس از شهادت من بی صبری و ناشکیبایی نکرده و ناشکری و ناسپاسی خدا را نکنید.

بلکه صبر و شکیبایی را پیشه خود ساخته و شکر و سپاس خداوند را به جا آورده و از این امر شاد و خوشحال باشید. بر خدا توکل کرده و از سختی‌ها نهراسید و رضای او را مد نظر قرار دهید.

و لاتهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مومنین: سستی به خود راه ندهید و غمگین نشوید که شما اگر واقعاً ایمان دارید برترید. آل عمران، ۱۳۹.

کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و به دنبال آن استقامت کردند، فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند که نترسید و حزن و اندوه به خود راه ندهید... دنیا محل گذر و محل امتحان است. نه دار قرار، همه مردم در دنیا در حال گذران امتحان هستند.

خدا گاهی انسان‌ها را به فراوانی مال و ثروت و زن و فرزند و آسایش و راحتی می‌آزماید و گاهی به نقصان مال و ثروت و فرزند و سختی و ناراحتی. خوشا به حال آنان که از این امتحانات روسفید بیرون می‌آیند. بشارت باد آنان را به رحمت و نعمت‌های بی‌پایان خداوند متعال.

آری پدر و مادر عزیزم، زمانی شما را به فراوانی فرزند و زمانی به نقصان آن می‌آزماید. خوشا به حالان اگر از این امتحانات پیروز بیرون آید.

«و شما را به سختی‌هایی چون ترس و گرسنگی و نقصان در اموال و افراد و آفات گیاهی بیازماییم.

و بشارت ده شکیبایان و صابران را، کسانی که چون به حادثه سخت و ناگواری دچار شوند، صبر و بردباری پیشه کنند و گویند ما از خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم.

مادر جان، خوب می‌دانم که برای من آرزو داشتی مرا داماد کنی و برای من تشکیل خانواده دهی.

همه این‌ها را می‌دانم. تمام پدران و مادران این آرزوها را برای فرزندان خود دارند. ولی اسلام و قرآن از همه این مسائل بالاتر و با ارزش‌تر است. برای دفاع از آن باید فداکاری و از خود گذشتگی نمود و از آرزوهای خود حتی آن‌ها که مشروع هستند برای رضای خداوند گذشت. فکر می‌کنید من آرزو نداشتم که روزی تشکیل خانواده داده و صاحب زن و فرزند شوم؟

چرا من این آرزو را داشتم و تمام برادرانی که اینجا هستند نیز این آرزو را دارند. چون این یک سنت الهی و قانون اسلامی است که اجرای آن بر هر فرد مسلمان که شرایط لازم را داشته باشد واجب است.

اما اسلام و قرآن ارزشش از این مسائل بالاتر است و احتیاج به فداکاری و از خود گذشتگی دارد.

ما برای رضای خداوند و دفاع از اسلام از تمام آرزوها و آمال خودمان چشم‌پوشی کردیم.

پدر و مادر عزیزم، هر وقت یاد من کردید و دلتان گرفت و خواستید برای من گریه کنید به یاد امام حسین علیه السلام و حضرت ابوالفضل علیه السلام و علی اکبر علیه السلام بیفتید.

مصائب و دشواری‌هایی که بر حضرت زینب علیه السلام وارد شد را به یاد آورید و برای آن‌ها گریه کنید. هر وقت بار غم و اندوه بر سینه شما سنگینی کرد به بهشت زهرا علیه السلام بروید و برای تمام شهدا گریه کنید.

از شما خواهش می‌کنم که در فراق من بی‌قراری نکنید. صبر پیشه کنید و شکر خدا را به جا آورید. از شهادت من خوشحال و مسرور باشید. بر خدا توکل کنید و تنها کارهایی انجام دهید که مورد رضایت خداست.

فرزندانتان را افرادی صالح و مومن و معتقد و عالم و آگاه و هوشیار تربیت کنید که اینان در آینده بار مسئولیت اداره جامعه را بر دوش کشند.

امام را تنها نگذارید. همیشه یار و یاور او بوده و اوامرش را اطاعت نمایید. همیشه پشتیبان اسلام و قرآن و انقلاب و دولت جمهوری اسلامی باشید...

خواهران و برادران عزیز و دوستان و آشنایان گرامی، اگر در این مدت زندگانیم شما را اذیت کرده و از خود رنجانیده‌ام، از شما طلب بخشش می‌کنم. مرا حلال کنید و جهت آمرزش من دعا کنید.

خواهران و برادران عزیز، شما در آینده وارثان این جامعه خواهید بود. شما هستید که باید جامعه را بر اساس قوانین عالیه اسلام اداره کنید.

شما وارثان خون پاک شهدا هستید. در قبال شهدا و جانبازان و معلولین و خانواده‌های آنان و در قبال خدا و اسلام و قرآن مسئولید که این جامعه را به نحو احسن و بر مبنای قوانین الهی قرآن اداره و رهبری نمایید.

اگر این مسئولیت را درست انجام ندهید، در قیامت در پیشگاه خداوند باید جوابگو باشید.

شما تا جایی که قدرت دارید باید تقوا و علم کسب کنید، شما باید تا آخرین نفس همراه و یاور امام خمینی و اسلام و قرآن باشید.

خواهران عزیزم، وظیفه شما از همه سنگین‌تر است. علاوه بر آن وظایفی که ذکر کردم، شما وظیفه بسیار سنگین دیگری نیز بر عهده دارید و آن حفظ حجاب و عفت و عصمت و پاکدامنی است که در سعادت و خوشبختی خود و خانواده و بالاتر از همه، جامعه اسلامی اثر فراوان دارد.

اگر تمامی خواهران این امر را رعایت کنند، قدم بزرگی در راه رهایی و آزادی جوامع اسلامی و رشد و تعالی آن‌ها بر می‌دارند و بالاتر از همه در آن دنیا نیز اجر و مزد بزرگی به شما تعلق می‌گیرد و رضای خدا را به دست آورده‌اید.

اما اگر این مسئله را رعایت نکنید، هم باعث بدبختی و فلاکت خود و خانواده‌تان خواهید شد و هم باعث سقوط و عقب‌ماندگی و اسارت جامعه خواهید شد، به امید اینکه در این امر مهم موفق باشید.

شما پدران و برادران باید امام حسین علیه السلام و علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را الگوی خود قرار دهید.

شما مادران و خواهران باید حضرت زهرا علیها السلام و حضرت زینب علیها السلام را الگوی خود قرار دهید...

از شما می‌خواهم در همه حال یاور اسلام و قرآن و رهبر عزیز انقلاب و دولت جمهوری اسلامی باشید و هیچ وقت اسلام و انقلاب را تنها نگذردید. با تمام نیرو و تا آخر عمر از آن‌ها اطاعت کنید. همیشه به یاد خدا باشید. در بلاها و مصائب و در آسایش و راحتی‌ها به خدا پناه ببرید و بر او توکل کنید.

کارهایی را انجام دهید که موجب رضایت اوست و هدف‌تان فقط جلب رضایت خدا باشد.

ای امام عزیز، ما درس فداکاری و ایثارگری و مبارزه و مسلمانی را از تو آموختیم، این تو هستی که حیات و زندگی تازه در پیکره بی‌روح و ناتوان ما دمیدی و به ما نیروی مبارزه و پیکار دادی.

ما تا آخرین لحظه زندگی به تو وفادار ماندیم... برای آمرزش ما دعا کنید و از خدا برای ما طلب مغفرت نمایید.

امیرحسین در میان وصیت خود چند دوبیتی زیبا به یادگار می‌نویسد: ابتدا برای امام:

مردی که طلایه‌دار مردان خداست	از طایفه نور نوردان خداست
قطبی که مدار چشم او قبله نماست	قلبش گل آفتابگردان خداست

مبادا خویشان را واگذاریم امام خویش را تنها گذاریم
ز خون هر شهیدی لاله روید مبادا روی لاله پا گذاریم

اسطوره بی بال پریدن ماییم پروانه بی پریم و بی پرواییم
«لا» گوی خدایان و «بلی» گوی خدا ماییم که در حجم زمان تنها ییم

خود را چو ز نسل نور می نامیدند رفتند و به کوی دوست آرامیدند
سیراب شدند ز آنکه در اوج عطش آن حادثه را به شوق آشامیدند
اما در اینجا روی سخنم با آن کسانی است که هنوز نفهمیده اند که خدا،
قرآن، اسلام، پیامبر، امام و ایمان به آن ها یعنی چه؟!

روی سخنم با آن کسانی است که انقلاب را درک نکرده اند و قدرت
درک معنویات و قوانین اسلامی را ندارند و در جبهه مخالف اسلام و انقلاب
قرار دارند.

کسانی که فکر می کنند خیلی می فهمند و افراد آگاهی هستند ولی در واقع
افراد نادانی هستند.

آن هایی که فکر می کنند ما را به زور به جبهه آورده اند. یا اینکه (فکر
می کنند) ما را فریب داده اند و با این کار پای ما را به جبهه باز کرده اند.
من این راه را با اختیار و اراده خودم انتخاب کردم. کسی مرا تحریک
نکرده و فریب نداده و مجبور نکرده.

در هنگام انتخاب از عاقبت و سرانجام آن اطلاع داشتم و می دانستم که
نهایت این کار اسارت یا شهادت و یا مجروحیت است.

هنگامی که برای نام نویسی جبهه می رفتم می دانستم که دیگر باید از زندگی
این دنیا و پدر و مادر و لذت های مادی و ظاهری آن و ... چشم پوشی کنم.

چون کسی که قدم در این راه می‌گذارد می‌داند که احتمال سالم برگشتن او خیلی کم است.

من با ایمانی که به خداوند و به اسلام داشتم، خود را در قبال اسلام و قرآن مسئول دانسته و فهمیدم که اسلام به یاری و فداکاری من و امثال من احتیاج دارد.

به خاطر خدا باید از خواسته‌های دنیوی خود، حتی آن‌ها که مشروع هستند بگذرم و همه چیز را فدای اسلام کنم.

خدا نیز این توفیق را نصیب من کرده و مرا یاری نمود تا مراحل اعزام به جبهه را یکی پس از دیگری طی کرده و به جبهه بیایم و در نهایت نیز شهادت در راه خودش را که بهترین نعمت‌هایی است که به یک بنده عطا می‌کند به من ارزانی فرمود.

برای آمدن به جبهه، کسی مرا گول نزد. من نیز به خاطر شهرت و جاه و مقام به اینجا نیامدم.

بلکه با اختیار خود و با درک و فهم خود و با لطف خدای متعال و برای رضای او به اینجا آمدم و جانم را فدا ساختم و هیچ احساس پشیمانی نمی‌کنم. این لحظات، بهترین لحظات عمر من است.

هم اکنون سرور و شادی سرتاسر وجودم را در بر گرفته و خود را خوشبخت‌ترین و سعادتمندترین افراد بشر می‌دانم.

سنگر حجله عروسی من است. شب شهادت، شب عروسی من. ترکش

خمپاره و تیرهای سرخ، حجله من را آذین بسته‌اند

و عروسی من شهادت است.

امشب بهترین شب زندگی من است. شب آزادی و رهایی،

شب پاک شدن و نورانی شدن، شب وصال معشوق و الهی شدن.

تا کور شود چشم دشمنان اسلام.

زندگی من در چارچوب تولد، تولید و مرگ خلاصه نمی‌شود.
این نوع زندگی برای من نیستی است. این زندگی حیوانات است.
زندگی کرم خاکی است.

زندگی که فقط خوردن و خوابیدن باشد و در تمام مدت آن انسان
سرش را در لاک خود فرو برد و به مسائلی که در جامعه می‌گذرد
بی‌توجه باشد و کاری نداشته باشد که افراد جامعه‌اش

در چه وضعی به سر می‌برند برای من مرگ است و زندگی نیست.
من به حکم مسلمان بودن و حکم پیامبر اسلام که فرمودند: «کلکم راع و
کلکم مسئول عن رعیت» خود را در قبال جامعه مسئول دانسته و برای رهایی و
تعالی آن از تمام هستی‌ام گذشتم.

می‌خواستم مانند شمع بسوزم و به جامعه روشنی بخشم و آن را با وجود
نور خود که نتیجه سوختن من است از تاریکی رها سازم.

این چه قدرتی است که باعث می‌شود یک انسان از خوشی‌ها و زندگی
و دامن پرمهر خانواده‌اش از همسر و فرزندانش جدا شده و روانه جبهه شود
و حاضر باشد سختی‌ها و ناگواری‌های فراوانی را تحمل کند و حتی اعضای
بدن و جاننش را بدهد و از این امر نه تنها ناراحت و پشیمان نباشد، بلکه
خوشحال و مسرور هم باشد.

آیا این قدرتی غیر از قدرت اسلام و قرآن و خدا و قدرت عشق و ایمان
به آن‌هاست؟

باز هم تا کور شود چشم دشمنان اسلام و انقلاب.
از من به شما نصیحت، دست از مخالفت با اسلام و انقلاب و امام بردارید،
و گرنه نیست و نابود خواهید شد...

ما می‌میریم تا اسلام و انقلاب و امام پیروز و پابرجا بمانند
ما می‌میریم تا شما زندگی کنید، لذا مانند یک انسان زندگی کنید

ما می‌میریم تا شما خدایی زندگی کنید مانند پنج تن آل عبا
 ما می‌میریم تا دین خدا پابرجا باشد.
 ما می‌میریم تا شما از اسارت شیطان‌های درون و بیرون آزاد
 شوید. ما برای رضای خدا و تقرب به او می‌میریم.

از تمامی شما طلب بخشش دارم و از شما می‌خواهم که مرا حلال کرده و
 برای آمرزشم دعا کنید.

خداوند به تمامی شما عزیزان صبر عطا کند و به شما نیروی ایمانی بدهد
 که در راه رضای او از هیچ چیز و هیچ کس نه‌راسید و حاضر باشید که هر
 گونه رنج و سختی و زحمت و غم و اندوه را تحمل کنید...

به امید پیروزی هر چه زودتر اسلام بر کفر و شرک و نفاق جهانی.
 سوره توبه آیه ۱۱۱: «خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خریداری
 کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که): در راه خدا
 پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند.


این وعده حقّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده و
 چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟!

اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این است
 آن پیروزی بزرگ!«

روز چهارشنبه ۳۰ شهریور ۱۳۶۲ مصادف با چهارمین سال آغاز جنگ حق
 علیه باطل. عضو کوچکی از لشکر خروشان اسلام، امیرحسین سیفی

ضمائم و تصاویر

کارنامه سال دوم دبیرستان امیر حسین
در این سال یک لحظه او را بیکار نمی دیدیم. دائم مشغول فعالیت بود. از سحرگاه که برای نماز
شب بیدار می شد تا آخر شب که در بسیج مسجد احباب الحسین ^ع فعالیت داشت.
در همین سال بود که مطالعات وسیعی داشت و کتاب امامت و ضرورت رهبری را نوشت. با
این همه مشغله، از دبیرستانی که معروف بود معلمان آن به سختی نمره می دهند معدل ۱۷/۱۸ را
کسب کرد.



کلاس دوم رشته علوم تجربی دبیرستان سوره

استان کرمان شهرستان کرمان منطقه ۴۴۰۵ محل صدور مدرسه شماره شناسنامه ۴۴۱۷ محل تولد تاریخ تولد

نام خانوادگی حسینی نام پدر محمد

حداقل نمره هر ماده درسی ضروری حداقل آن بیست است

ملاحظات	سال تحصیلی ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱				سال تحصیلی ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲			
	نیمه اول				نیمه دوم			
	اول	دوم	سوم	چهارم	اول	دوم	سوم	چهارم
تعلیمات دینی	۷۹	۸۰	۱۹	۲۰				
عربی	۷۱	۳۵	۱۶	۲۰				
قرآن و دستور زبان فارسی	۶۴	۳۴	۱۶	۱۴				
انشاء	۷۰	۳۵	۲۰	۱۹				
درک مطلب و لغت معنی و نگارش	۷۳	۳۱	۱۶	۱۹				
حساب و جبر و مثلثات	۵۹	۲۶	۱۸	۱۵				
هندسه	۷۵	۳۹	۱۷	۱۵				
فیزیک	۷۵	۴۴	۱۶	۱۷				
شیمی	۷۱	۳۳	۱۹	۱۹				
زیست شناسی	۶۹	۳۴	۱۷	۱۷				
جغرافیا	۷۱	۳۲	۱۹	۲۰				
قرآن و تفسیر و روش زبان یگانه	۵۷	۳۲	۱۲	۱۳				
نگارش دستور و درک مطلب و انشاء زبان یگانه	۵۷	۲۹	۱۴	۱۴				
کارهای آزمایشگاهی	۷۴	۳۸	۱۹	۱۷				
ورزش	۷۰	۳۳	۱۷	۱۷				
تغذیه								
اطلاعات								
جمع کل	۱۰۹۶/۵				۱۰۹۶/۵			
معدل کل	۱۷/۱۸				۱۷/۱۸			

قبول خود داد

این دانش آموز در امتحانات ^{هر ماده} ^{مدرسه} شده است

نام و نام خانوادگی دانشمند مشرقت نمرات

نام و نام خانوادگی مسئول دبیرستان

مهر و امضاء

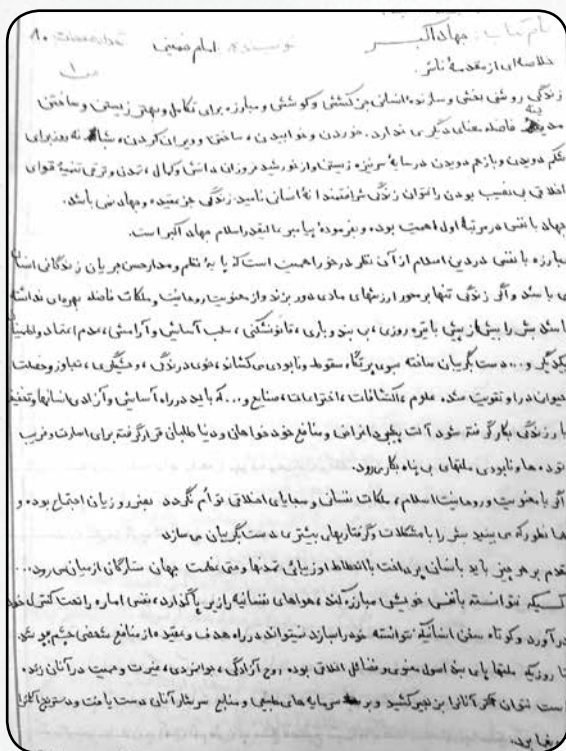
این دانش آموز در امتحانات ^{هر ماده} ^{مدرسه} شده است

نام و نام خانوادگی دانشمند مشرقت نمرات

نام و نام خانوادگی مسئول دبیرستان

مهر و امضاء

این قابلو را با خط خودش برای سر در ورودی اتاق نوشت و نصب کرد



نمونه‌ای از خلاصه نویسی کتاب جهاد اکبر به خط شهید امیر حسین سیفی

نمونه‌ای از صفحات اصلی کتاب امامت به خط شهید امیر حسین سیفی

کمال دین :

در جوانی عزیز بد بانی تعصب و طغیان را سینه امامت علی (ع) آیه ای بر قلب پیامبر فرود آورد که
آیه آن که نام گرفت « این آیه همینست » شاکر ارزش و موقعیت حساس امامت « در اسلام است »
الان يوم یسئ الذین لغروا من دینکم فلا تفتنوههم و آخرونه الیوم انکلت کلم دینکم و اتهمت
علیکم نعمت و رضیت کلم الاسلام دنیا.

امروز - در شمع شفق امامت - کافران از زوال و فرسایش دین شما ناامید شده‌اند. پس از این
بهراسید و از شرافت راه من و هدایت گری من بترسید. هم امروز دین شما را کامل نمودم، و
نعمت را بر شما به پایان آوردم، و اینکه اسلام دین شما باشد که مال و رضایت را دارم.

روح پاک من در این آیه روح رحمت و معروزی و مظلومت و رضایت است. پیام غدیر همین
دور است که شاهد گرفتاری مظلک خودی در میان یک درخت تیز دندان و وصایای ناگهان
نیز بفرقه اواز رفت آن خونخوار است که گفته آن ترس و بیم و اضطراب و هراس و وحشت
گاه به آسایش خاطر و اطمینان روح و رضایت روان و شادمانی مهر و مسکن گردانید. آیه پادشاه
در چشم و هراس عزیز است. و آیه کمالی مناسبت روح رضایت و شایسته خاطر منی است. غرض

اوزش امامت

مسئله امامت به عنوان پیشوای دینی و دنیای مردم و در پیش اسلام از اهمیت ویژه ای برخوردار
دارد.

کف بر دین

پیشوایان اسلام در صف ارباب بر حق مقام اسلام نسبت به قسم از آئینها جنبه نبیانه
و وزیرین قائم می شود. بلکه به گونه ای سکون از رهبران جمیع مذاهب نقل شده است که:

« جنب الاسلام علی خمس : علی الصلاة ، والزکاة ، والصدقة ، والصوم و الولایة »

« احکام بر پنج اصل و بنیان گرفته است : بر نماز ، زکات ، صدقه و روزه ، و امامت »

با اعتقاد به اهمیت ، نفوذ ، نقش و سازندگی که هر یک از این اصول عملی در ساختن
جامعه اسلامی که برگرفته است اسلامی تبلور می یابند دارند ، لیکن در حقیقت رهبران اسلام هستند
امامت و پیشوای خلق حاضر نقش و ضرورت و اهمیت ویژه است که گاه در آفرین سری
سفنان جهت باز ساخت و پیوستن این اصل و مبارات چنین افزوده اند:

«... الولایة افضل لکما یقتضیها... و الخوف هو الذلیل علیها... و... و اما فقهنا لعلنا فیها... »

در قسمت نفسی سیاسی امام ملت لزوم دستگاه حکومتی و سیستم سیاسی را در یک جامعه توضیح دادیم و بیان نمودیم که چه اشخاصی شایسته رهبری سیاسی جامعه را دارند، و گفتیم که تنها امامان حق (علیه السلام) شایسته رهبری سیاسی جامعه را دارند.

و حالا می‌رسیم به این مطلب که آیا در زمان غیبت امام معصوم، وجود دستگاه حاکم و رهبری سیاسی برخی لازم است یا نه؟

آیا در زمان غیبت امام معصوم، امت بحال خود رها می‌شود و دیگر کسی را برای رهبری نمی‌کنند؟ یا در این مرحله نیز امت باید رهبری و هدایت شود؟ اسلام قوانین و مقررات دارد که چه‌طور مسائل امتصادی، فرهنگی، جزائی، قضایی، و قضایا و... را حل می‌کند؟ چگونه اجازه می‌دهد این احکام تعقل باشد و نه اختیار اجراء؟ اگر بدست افراد حاکم و خودخواه می‌دهد، چگونه می‌تواند و مقررات و احکام برای اصلاح و حرکت جامعه کافی نیست و برای اینکه تعارضی نتواند جامعه را اصلاح کرد و آنرا وادار به حرکت نسبی‌کمال

خاتمه

با شد و سیاسی نهادهای خود را بر سر کار گذاشتند و این جزو ناپیوستگی است. در مورد این جزو از چند کتاب آورده شده است که نام آنها را نمی‌دانم. مؤلفان و منابع ذکر کردن بعضی کتاب‌ها آورده‌ام. و باز هم خود را نمی‌توانیم که به من این نیز واداد تا بتوانم تنها این کار را برای رضای او انجام دهم و شما نیز می‌توانید کارهای او باشد. با امید اینکه خداوند در همان برای کند تا از تمام توانم در راه رضای او استفاده کنم و هیچ مانع و عیب و عیبی بین من نماند که یک از بزرگان حقیر درگاه طاعت و کرم او هستم و او که کمال مطلق، زینت مطلق، علم مطلق، ... است وجود نداشته باشد. نگارنده سهرت، نه کام و نه ... می‌تواند بر او زیاد او آید من باید برای او زندگی کنم و برای او بپرسم و بپرسم.

و چه مناسب نیست که در این خاتمه این جزو به عنوان حسن ختام قسمتی از مناجات شبانه این بزرگوار داد که کنیم و از خدا بخواهیم که ما را از تمام تعلقات که در این بین ما و او است رها سازد و ما را به خود حق که کمال مطلق است برساند.



امیر حسین در دوران آموزشی پادگان امام حسین (ع) - نشسته سمت راست

آخرین تصویر شهید سیفی در میان رزمندگان گردان مقداد لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) قبل از عملیات والفجر ۴





تشیع شهیدان امیرحسین سیفی و سلمانی

